

وظایف امت در برابر پیامبر اکرم(ص)

محمود مهدی پور

در زمینه شناخت بهتر رسول اعظم(ص) پرسشهای فراوانی مطرح است که بدون پاسخ گویی به آن چهره مقدس نبوی در هاله ای از ابهام باقی می ماند و امت از فیض دیدار محروم می شود. برای نمونه به پرسشهای زیر توجه کنیم:

۱. پیامبر از چه اموری رنج می برد؟

۲. چه انتظاراتی از آن بزرگوار داشتند؟

۳. او را به چه مسائلی متهم می کردند؟

۴. چگونه با او مبارزه می کردند؟

۵. چه کسانی با پیامبر به مبارزه برخاستند و راز مخالفتها چه بود؟

۶. نزدیکترین دوستان او چه کسانی بودند؟

۷. پیامبر در چه اموری الگویی امت اسلامی بوده و خواهد بود؟

۸. پیامبر اکرم(ص) چه برنامه ای برای استفاده از وقت خویش داشت؟

۹. پیامبر اکرم چه گامهایی در حمایت از محرومان برداشتند؟

۱۰. دشمنان خارجی پیامبر چه گروههایی بودند؟

۱۱. منافقان با رسول خدا(ص) چگونه رفتار می کردند؟

۱۲. رفتار تربیتی رسول اکرم(ص) با اصحاب و خاندانش چگونه بود؟

۱۳. پیامبر اکرم برای حمایت از بانوان چه گامهایی برداشت؟

۱۴. پیامبر گرامی بشریت را به چه اموری دعوت می کرد؟

۱۵. مهم ترین معجزات رسول اکرم چه اموری بود؟

۱۶. آیا مسلمانان در قرون مختلف و مناطق گوناگون به دستورات نبوی عمل کردند؟

۱۷. پیامبر چگونه تصمیم گیری می کرد؟ بر اساس وحی؟ بر اساس مشاوره؟ بر اساس تشخیص خویش؟

۱۸. آیا پیامبر برای تداوم دین خویش برنامه ای ارائه داد؟

۱۹. نگرانی رسول خدا نسبت به حوادث آینده چه بود؟

۲۰. اسلام چگونه در جهان گسترش یافت؟

۲۱. برنامه اقتصادی، نظامی، امنیتی، تربیتی آن حضرت برای امت چه بود؟

در این فرصت تنها به جستجوی پاسخ يك سؤال می پردازم که:

وظایف مسلمین نسبت به رسول گرامی(ص) چیست؟

وظایف امت در برابر پیامبر اکرم(ص)

امت اسلامی در برابر پیامبر اعظم(ص) وظایفی سنگین و در عین حال شیرین بر عهده دارد. شناخت این وظایف و عمل به آن، شرط بهره گیری از انوار بیکران نبوی و تنها راه برون رفت از ظلمات زندگی حیوانی و شیطانی به سوی «مکارم اخلاق» و نور الهی است. وظایف ما نسبت به پیامبر (ص) شامل چندین بخش اساسی است:

الف. وظایف معرفتی

۱. شناخت اهداف نبوی؛

۲. شناخت اخلاق نبوی؛

۳. شناخت تاریخ نبوی؛

۴. شناخت سیره نبوی؛

۵. شناخت مواضع و رفتار نبوی در برابر دیگران.

ب. وظایف عاطفی

۱. محبت به پیامبر(ص)؛

۲. محبت به فرزندان پیامبر(ص)؛

۳. محبت به شهر و دیار نبوی؛

۴. محبت به دوستان رسول الله(ص)؛

۵. نفرت از دشمنان رسول خدا(ص).

ج. وظایف تبلیغی

۱. معرفی پیامبر به خانواده و فرزندان؛

۲. معرفی پیامبر به دوستان و برادران دینی؛

۳. معرفی پیامبر به جهان معاصر؛

۴. معرفی پیامبر به نسلهای آینده؛

۵. شبهه زدایی نسبت به ساحت مقدس نبوی.

د. الگوگیری و وظایف رفتاری

ه. وظایف اجرایی و اجتماعی

۱. پیگیری اهداف فرهنگی پیامبر(ص)؛
۲. پیگیری اهداف اقتصادی پیامبر(ص)؛
۳. پیگیری اهداف سیاسی پیامبر(ص)؛
۴. پیگیری اهداف بهداشتی پیامبر(ص)؛
۵. پیگیری اهداف درمانی پیامبر(ص).

برنامه رسول خدا(ص) برنامه‌ای الهی و جامع و چند منظوره و بی بدیل است. تمام نیازهای بشریت را در دنیا و آخرت مورد توجه قرار داده است. پیگیری این اهداف و اجرای این برنامه شرط سعادت دو جهانی انسان است.

رسول خدا(ص) بر عموم بشریت حق حیات معنوی دارد و انسان بودن ما مدیون رهنمودها و تلاشها اوست. ولی، وظایف ما نسبت به آستان مقدس نبوی در پنج بخش قابل تنظیم و تدوین است.

۱. وظایف معرفتی؛

۲. وظایف عاطفی؛

۳. وظایف رفتاری و الگوگیری؛

۴. وظایف تبلیغی؛

۵. وظایف اجرایی و اجتماعی.

پیامبر(ص) بزرگ‌ترین محبوب و حبيب خداست و انسان به هر میزان شیفته و شی‌دای او باشد و به وظایف الهی خویش عمل کند، رنگ و بوی آسمانی می‌گیرد و نمونه‌های زندگی دلپذیر رسول رحمت را در جهان پیاده می‌کند.

قرآن، باران رحمت الهی و پیامبر، سحاب فیض آفرین آسمانی است. «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»^۱ «از آسمان آب پاک نازل کردیم.» انسان بدون انس با قرآن و عشق پیامبر و آل او از «پلیدی شرک و نفاق» پاک شدنی نیست. قرآن، اقیانوس معرفت، و عترت، کشتی نجات بشریت است. وظیفه امت، معرفت خدا و احکام و قوانین او و عمل به دستور اوست و این گوهر جز در سایه عشق پیامبر(ص) و اهل بیت (ع) دست یافتنی نیست.

پیامبر اعظم(ص) الگوی فرد فرد ملت مسلمان و امت اسلامی است. الگوی کامل دولتمردان مسلمان و رهبری امت است.

در بخش نورآفرین زندگی پیامبر(ص) برای دولتمردان مسلمان می‌توان به فهرست زیر اشاره کرد:

- سیره نبوی در امر به معروف؛

- سیره نبوی در منکر ستیزی؛

- سیره نبوی در دفاع از جان و مال و عقل و عرض و دین مردم مسلمان؛

- سیره نبوی در قضاوت و داوری؛

- سیره نبوی در زمینه‌های گردآوری، نگهداری و حفظ بیت المال و شیوه مصرف آن؛

- سیره نبوی در تعمیم فرهنگ قرآنی؛

- سیره نبوی در اقامه جمعه و جماعت و ساخت مساجد و مدیریت آن؛

- سیره نبوی در برگزاری حج و عمره؛

- سیره نبوی در خدمت رسانی و قضا و حوائج عمومی و گسترش علوم و فنون و مهارت‌های زندگی؛

- سیره نبوی در حمایت از محرومان و گروه‌های نیازمند؛

- سیره نبوی در ظلم ستیزی و حمایت از مظلومان در سراسر گیتی؛

- سیره نبوی در تعلیم و تربیت عمومی؛

- سیره نبوی در مشاوره و همفکری با مردم و استفاده از عقل جمعی؛

- سیره نبوی در اجرای حدود و احکام الهی؛

- سیره نبوی در عزل و نصب کارگزاران؛

- سیره نبوی در زهد و ساده زیستی، در لباس و غذا و مسکن و مرکب و ...؛

- سیره نبوی در حمایت از ازدواج و نحوه هدایت و مهار غریزه جنسی؛

- سیره نبوی در حمایت از اشتغال و کارهای تولیدی، توزیعی و خدمات؛

- سیره نبوی در زمینه اطلاعات و رازداری و مسائل امنیتی؛

- سیره نبوی در پاسداری از آزادیها و حقوق جامعه.

سیره شخصی رسول گرامی(ص) برای فرد فرد امت الگو و اسوه‌ای حسنه است. سیره حکومتی آن بزرگوار برای رهبری و دولتمردان مسلمان بهترین شیوه مدیریت و حکومت است. رفتار عبادی رسول گرامی برای همه امت چه دولتمردان و چه مردم عادی الگویی کامل است.

انواع عبادات (نماز، روزه، انفاق و ...)، میزان عبادات و ج دي بودن آن حضرت در ارتباط خالصانه با خدای متعال، سرمنشوق کامل زندگی معنوي او از جامعه اسلامي است، «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ اوج بندگی، اوج قرآن شناسی و قرآن مداری، اوج مهرورزی به مؤمنان و صلابت در برابر دشمنان خارجی، اوج عدالت و تلاش برای حفظ اتحاد و برادری امت اسلامي، اوج دورانیشی و توجه به نقشه های کفار و منافقان، در اخلاق و رفتار و عملکرد پیامبر گرامی(ص) مشهود است. کتب سیره و سنن پیامبر(ص)، انباشته از شواهد گوناگون اخلاق و رفتار آن بزرگوار است.

برداشت‌های ناقص از زندگی پیامبر(ص) ریشه بسیاری از بی‌مهریها نسبت به پیامبر خداست. برخی رسول اکرم(ص) را در حد يك مسئله گو می‌شناسیم.

برخی رسول اکرم(ص) را در حد يك معلم اخلاق می‌دانیم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يك خطیب و مبلغ دینی تلقی می‌کنیم.

برخی پیامبر(ص) را به عنوان يك مرجع تقلید و مقام افتاء ترسیم می‌کنیم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يك قدیس و زاهد و عابد گوشه نشین می‌شناسیم.

برخی به پیامبر(ص) به عنوان يك سیاستمدار و نظریه پرداز سیاسی نگاه می‌کنیم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يكی از دانشمندان برجسته روزگاران گذشته می‌دانیم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يك مصلح و خیرخواه اجتماعی زمان خویش می‌شناسیم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يك پزشک عمومی و طبیب دلسوز و حکیم باتجربه باور داریم.

برخی پیامبر(ص) را در حد يك جوانمرد اجتماعی و يك پهلوان حامی محرومان می‌دانیم.

برخی پیامبر(ص) را به عنوان يك فرمانده شجاع نظامی می‌شناسیم.

پیامبر گرامی(ص) تمام این ویژگیها را دارد؛ ولی در هیچ کدام محصور و محدود نمی‌شود.

بشر همیشه در برابر دو «فرهنگ حق و باطل»، دو نوع «رهبری حق و باطل»، دو گونه «قانون حق و باطل»،

دو نوع «اخلاق حق و باطل»، دو گونه «ساختار و سیاست حق و باطل» و آداب «حق و باطل» قرار دارد.

پیامبر اعظم(ص) در همه این موارد مبلغ و حامی و مرزبان «فرهنگ حق»، «عقیده حق»، «رهبری حق»،

«قانون حق»، «اخلاق حق» و «سیاست حق» و آداب و رسوم شایسته و الهی و انسانی است، و از سوی

دیگر در برابر عقیده باطل، فرهنگ باطل، رهبری باطل، قانون باطل، اخلاق باطل و سیاستهای باطل و آداب و

عادات ناروا و باطل به افشاگری و ستیر و جهاد و روشنگری می‌پردازد. (عقیده و اخلاق و رفتار نبوی، ترازوی

ارزیابی انسانهاست. هر فرد، هر دولت، هر دانشمند، هر مصلح اجتماعی، هر فکر و اندیشه و هر گونه رفتار

و اخلاق به میزانی حق است که با اندیشه و فرهنگ و اخلاق و رفتار و اهداف نبوی هماهنگ باشد.)

ترسیم ناقص چهره نبوی و ارئه چهره مهربانی فقط یا قاطعیت و صلابت محض از رسول گرامی (ص) کاری

ناتمام و گاه بدآموز است.

ترسیم چهره‌ای ناقص و نادرست، گاهی مولود جهل و بی‌خبری و گاهی تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانگان و به

دلیل اغراض و امراض سیاسی و روانی است. گرچه، شناخت جامع و کامل رسول اعظم (ص) برای ما

انسانهای ناقص و ناتوان مقدور نیست؛ اما به میزانی که معرفت ما نسبت به خورشید و توان بهره‌گیری ما از

انوار او بیش‌تر باشد، بهتر می‌توانیم از سرچشمه فیض نبوی بهره مند شویم و دیگران را از آن برخوردار

سازیم. البته بین تحریف‌گری و معرفی ناقص و ناتمام، تفاوت‌های فراوان و اساسی وجود دارد. برخی همان

گونه که در تحریف معنوي و لفظی قرآن می‌کوشند، آگاهانه تلاش می‌کنند، سیمای آسمانی پیامبر(ص) را

زمینی نشان دهند و ریسمان پیامبر خدا را آن گونه که خود دوست دارند، ترسیم کنند.

شناخت دقیق و جامع سیمای پیامبر اکرم(ص) و معرفی درست آن بزرگوار وظیفه‌ای است که بر عهده تمام

شیفتگان و پیروان آن امام رحمت و اسوه عدالت و عبادت قرار دارد. حوزه‌های علوم اسلامی و مبلغان

اسلامی، در خط مقدم و صدر این مسئولیت فرهنگی و تبلیغی جای دارند. همه باید با گفتار و رفتار در

معرفی رسول اکرم(ص) به جهان بکوشیم.

برای شناخت پیامبر(ص) چه باید کرد؟

شناخت قرآن، شناخت شاگردان برجسته مکتب تربیتی پیامبر (ص)، شناخت تاریخ و سیره معتبر و

گزارش‌های دوستان و دشمنان آن بزرگوار هر کدام می‌تواند بخشی از زندگی و راه و رسم پیامبر گرامی(ص)

را نشان دهد. نمی‌توان از اخلاق او هنوز هم به انسان و جهان طراوت می‌بخشد و بشریت هر روز به ارمغان

آسمانی، بیش‌تر احساس نیاز می‌کند.

راستی او چگونه بود؟

او برادر بود و امین؛ امین آسمان و زمین. بنده خدا بود و به زبان مردم سخن می‌گفت. فروتن بود و

بلندانیش. مهربان بود و محمد مصطفی(ص). بشیر بود و نذیر، دلسوز خلق بود و فرستاده حق. بشیر بود و

نذیر، منادی معروف بود و پیکارجوی منکر.

شبه‌ها را به قیام و قعود و رکوع و سجود طی می‌کرد. او اسوه طهارت و پاکي بود.

سنت مدارا با مردم و صلابت در برابر کفار در زندگی او برجسته بود. در برابر جنگها و سختیها بشدت صبور و مقاوم بود. غیر از خدا از احدی نمی ترسید. اهل صله ارحام بود و خطاکاران پشیمان را می بخشید. وعده های خویش را دیرپا بر عهده می شناخت. به ضعیفان کمک می کرد و یاری آنان را از صدقه دادن برتر می دانست. هنوز هم هر چه خوبی در میان امت اسلامی است، از یادگارهای آن رسول رب العالمین است. به قول اقبال لاهوری:

مؤمنان زیر سپهر لاجورد
زنده از عشق اند نی از خواب و خورد
می نمی دانی عشق و مستی از کجاست
این شعاع آفتاب مصطفی است^۱

بی تردید دوستی پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت (ع) او بزرگترین مشعل هدایت امت و «سراج منیر» زندگی جامعه بشری است. محبت و دوستی پیامبر و اهل بیت آن بزرگوار و ارتباط عاطفی با آنان راهنمای عمل و رفتار بر اساس قرآن و سنت نبوی است؛ ولی هرگز جانشین و جایگزین «عقیده» و «عمل» اسلامی نیست. از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نقل شده است: «لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْإِجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ إِتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) لَا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ هُمْ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ إِتِّكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ وَ أَعْلَمُوا أَنَّ رَأْسَ طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ التَّسْلِيمُ لِمَا عَقَلْنَاهُ وَ مَا لَمْ نَعْقَلْهُ فَإِنَّ رَأْسَ الْمَعَاصِي الرَّدُّ عَلَيْهِمْ»^۲ با تکیه بر محبت آل محمد (ص) هرگز عمل صالح و تلاش در عبادت را رها نکنید و همچنین هرگز به اتکالی عبادت دست از محبت آل پیامبر (ص) و تسلیم در برابر فرمان ایشان برندارید. هیچکدام بدون دیگری مقبول الهی نیست. و بدانید که سرچشمه اطاعت خداوند سبحان تسلیم بودن در برابر فرمان الهی است. چه آنچه عقل ما درک می کند و چه بخوبی راز و رمز آن را نداند. سرآغاز معاصی و گناهان نپذیرفتن رهنمودهای آل پیامبر (ص) است. بزرگترین نشان اطاعت و ولایت پذیری، آن است که وقتی فلسفه برخی دستورات و موضع گیریها را ندانیم به دلیل اعتماد به مقام صادر کننده دستور (مقام ولایت) فرمان او را پذیرا باشیم. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳

۱. دیوان اقبال، ص ۴۲۳.

۲. بحار الانوار، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۵، ص ۳۴۹.

۳. احزاب/ ۵۶.

دوران امامت امام هادی (ع) با برخوردهای اعتقادی، مناقشه های علمی، تبعیضهای قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی، و هرج و مرج گرایي دولتمردان عباسی مصادف بود، که قلمرو حکومت آنان را به صحنه درگیریهای مختلف گروه‌ها، احزاب و جنبشها مبدل ساخت. این جنبشها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته «آشوب» و «نهضت» می‌توان تقسیم کرد. آشوبها با اهداف قدرت طلبانه و فتنه جویانه و نهضتها که از سوی علویان به وقوع می‌پیوست، با انگیزه‌های حق گرایانه صورت می‌پذیرفت. این نوشتار نگاهی گذرا به این حرکتها دارد.

نمونه‌هایی از حرکتها

الف. حرکت کولیها

آنان اقوامی بدوی بودند که در عشیره‌هایی با هم زندگی می‌کردند و در دوران خلافت معتصم توانسته بودند بر راه بصره که شریان اقتصادی خلافت به شمار می‌رفت، تسلط یابند و وابستگان حکومت را تهدید کنند. آنان جلوی کشتیهای تجاری را می‌گرفتند و مانع رسیدن کمک به بغداد می‌شدند. معتصم، یکی از فرماندهانش به نام «عجیف بن عنبه» را در ۲۱۹ هـ. ق در «بطیخه»^۱ به جنگ آنان فرستاد.^۲

ب. حرکت «بابک خرم دین»

بابکیه، فرقه‌ای بودند که از بابک پیروی می‌کردند و تا اندازه ای حرکت آنان نمود دینی و هدف سیاسی داشت، و خطرناک‌ترین حرکتی بود که در این دوران رخ داد. آنان بر ضد سلطه سیاسی اعراب دست به شورش زدند. در واقع، حرکت آنها حرکتی نژاد پرستانه به شمار می‌رفت و بیانگر روحیه نارضایتی اقوام ایرانی از اعراب بود. بابک خودش را به «ابومسلم خراسانی» مرتبط می‌دانست و ادعا می‌کرد که از نسل دختر اوست؛ چیزی که آنان را به ریشه ایرانی قدیم هدایت می‌کرد. او سیاستی حکیمانه را در جذب پیروانش پیشه کرد و موفق شد تمام بخشهای آذربایجان را به هم پیوند دهد و بنا به دعوت او بخشهایی چون: طبرستان، همدان، اصفهان، گرگان، ارمنستان، خراسان و دیگر سرزمینهای غیر عرب نیز به او

پیوستند.^۳

معتصم در سال ۲۲۰ هـ. ق به بزرگ‌ترین فرماندهش «افشین» دستور سرکوبی او را داد. وی نیز با شیوه‌های جاسوسی پیشرفته، بابک را شکست داد و سرانجام او را دستگیر کرده و نزد معتصم برد و به طرز فجیعی به

قتل رسانید؛ سپس بدنش را پس از مدتی آویختن در شهر، به خراسان فرستاد.^۴

ج. حرکت «مازیار»

هنوز حکومت عباسی از خطرهایی که حرکت بابک در مناطق غربی دریای مازندران ایجاد کرده بود، رها نشده بود که با حرکت ایرانی دیگری رو به رو شد. مازیار اهل طبرستان بود. او موطن خود را عرصه فعالیت‌های انقلابی خصمانه با حکومت قرار داد. مازیار به اسلام گروید و «محمد» نام گرفت و در زمان مأمون به استانداری طبرستان و دماوند منصوب شد و به «سپهبد» شهرت یافت. او در سال ۲۲۵ هـ. ق دست به

شورش جدایی طلبانه زد.^۵ و از دشمنی میان «طاهریان» و «افشین» بهره جست و با افشین، مکاتبه و او را به سرپیچی از فرمان حکومت تشویق کرد تا خطر سرکوب او را از خود دور کند. مازیار به او وعده داد که در این صورت می‌تواند خراسان را - که افشین به آن طمع فراوانی داشت - از چنگ حکومت بیرون آورد. مازیار

اعتراف کرد که افشین او را به شورش، نافرمانی و گرایش به مجوسیت تحریک کرده است.^۶

خلیفه که از اهداف این شورش آگاه شده بود، به سرکوبی آنها برخاست و مازیار را دستگیر کرد و او را آن قدر تازیانه زد که مرد. بدن او را کنار بدن بابک - که هنوز بر دار آویخته بود - آویزان کردند و از قتل افشین نیز

- چون ترک بود - صرف نظر شد و او آن قدر در زندان ماند که بدرود حیات گفت.^۷

د. حرکت ناراضیان در بغداد

۱. منطقه‌ای در شام.

۲. تاریخ طبری، الطبری، اباجعفر محمد بن جریر بن رستم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج ۹، ص ۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ابن ابی یعقوب، احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۹۷۷ م، ج ۲، ص ۵۰۲.

۴. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن الحسین، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ

چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۴۷۱.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۲.

۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۴.

۷. همان، ص ۴۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۴.

بغداد در سال ۲۴۹ هـ. ق مورد تهاجم ناراضیان حکومت قرار گرفت که در اعتراض به سیاستهای قوم گرایانه عباسی و فشارهای ناشی از حضور ترکان در دربار عباسی دست به آشوب زدند و در سال ۲۵۱ هـ. ق این شهر محل تاخت و تاز «معتز» و «مستعین بالله» بر سر قدرت گردید. این آشوبها، ماهها به طول انجامید و گروه بسیاری از مردم کشته و خانه‌هایشان ویران شد.^۱ در سال بعد، شورشی دیگر علیه «محمد بن عبدالله بن طاهر»، والی بغداد صورت گرفت و شهر به آتش کشیده شد.^۲ بسیاری از حرکتها و جنبشهای مسلحانه دیگر در شهرهای اندلس و دمشق نیز صورت گرفت که شرح کامل آن در تاریخ آمده است و از وضع نابسامان سیاسی در این دوره از خلافت عباسیان حکایت می‌کند.^۳

پیدایش و گسترش نهضت علویان

در نگاهی کلان، اعتقاد شیعه مبني بر حقانیت خ لاف ت خاندان پیامبر (ص)، عامل احیای حرکت انقلابی علویان و شیعیان بر ضد حاکمیت بود و در درجه دوم، این حرکتها، بازتابی روشن از سیاستها و برنامه های سرکوب گرایانه عباسیان بود. روحیه تسلیم ناپذیری علویان در برابر ستم از يك سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل کشی آنها از سوي دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوي را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند . سردمداران این قیامها، خود از فرزندان ائمه اطهار(ع) و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرضا من آل محمد(ص)» با شخص برگزیده‌ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند . علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت بود؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می‌گذاشتند - که بی‌شک، آن شخص امام هادی(ع) بود - دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می‌کرد. مهم‌ترین آن قیامها را می‌توان به طور خلاصه چنین گزارش کرد:

۱. قیام «محمد بن قاسم»

نیای سوم او، امام سجاد(ع) بود. وی در دوران معتصم در سال ۲۱۹ هـ. ق قیام خود را در طالقان آغاز کرد . او اهل فقه بود و در دینداری و دوری از دنیا شهرت داشت . به همین دلیل، عده بسیاری به او گرویدند . «عبدالله بن طاهر»، یکی از فرماندهان نظامی خود به نام «ابراهیم بن غسان» را فرا خواند و او را مأمور سرکوبی محمد بن قاسم کرد. ابراهیم شبانه بر طبل نواخته و افرادی را آماده می‌کند و به سمت منطقه «نساء» به راه می‌افتد و با گرفتن نشانی محمد و اصحابش، به جستجوی خانه به خانه پرداخته و آنان را دستگیر می‌کند و در غل و زنجیر بسیار سنگینی می‌بندد و نزد عبدالله می‌آورد، وی با دیدن وضعیت رقت بار محمد فریاد می‌زند: «وای بر تو ای ابراهیم! از خدا نهراسیدی که با بنده نیکوکاری چنین رفتاری انجام دادی و او را با چنین زنجیرهای سنگینی آزرده‌ای؟!» گویا ابراهیم از سخن امیر تعجب کرد که چندی پیش از عصبانیت در آتش می‌سوخت؛ ولی اینک به حال دشمنش دل سوزی می‌کند! بنابراین پاسخ داد: «امیر! ترس از غضب تو، ترس از خدای را از خاطر زدود و نیز وعده‌هایی که داده بودی، هوش از سرم ربود.» امیر با بزرگواری با بزرگ‌منشی تعجب‌آوری، فرمان داد غل و زنجیر محمد را باز کنند و او را در زنجیری سبک‌تر به بند کشند. آن گاه او را به زندان افکندند و سه ماه او را مخفیانه نگه داشتند تا مردم از او آگاهی نیابند و دست به شورشی دوباره نزنند. او بعدها موفق شد از زندان بگریزد؛ اما پس از مدتی پنهان زیستی، دوباره در دوران متوکل دستگیر و به زندان ابد محکوم گردید. سرانجام و بنا به نقلی، مسموم شد و به شهادت رسید.

۲. قیام «یحیی بن عمرو»

او نیز از نوادگان امام زین العابدین(ع) و فردی شجاع، قوی هیکل، با قلبی آکنده از ایمان و دور از ناپختگیهای جوانی بود که کسی نمی‌توانست عیبی در او بیابد. وی در پارسایی زبانزد همگان بود. برادر زاده‌اش، محمد بن حسین، درباره‌اش می‌گوید: «من مردی پارساتر از او ندیدم.» او در دوران خفقان خلافت متوکل قیام خود را در خراسان آغاز کرد. متوکل، عبدالله بن طاهر، را مأمور سرکوب او کرد، او پس از مدتی دستگیر شد و پس از ضرب و جرح فراوان در زندان «فتح بن خاقان» زندانی گردید. سالیانی بعد، از زندان آزاد شد و به بغداد رفت و دوباره پرچم قیام را با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» برافراشت و مردم کوفه را نیز به یاری خود برانگیخت. امیر بغداد، «محمد بن عبدالله بن طاهر»، به رویارویی با او برخاست . سرانجام یحیی پس از مقاومت بسیار شکست خورد و به شهادت رسید و دسته‌ای از افراد او اسیر شدند. اسیران را با پای برهنه وارد بغداد کردند و هر کس را که عقب می‌ماند، گردن می‌زدند . در میان اسیران، بزرگانی بودند که از آن

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ص ۴۰۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۵۶.

۳. الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق، ج ۷، صص ۸۰ و ۹۰ و ۱۶۲ و ۱۸۹.

جمله «اسحاق بن جناح» را می‌توان نام برد. وقتی اسحاق در زندان درگذشت، محمد بن عبدالله بن طاهر نوشت که او را بدون غسل و کفن و نماز در گورستان یهودیان دفن کنند.^۱ سر یحیی را از بدن جدا کردند؛ ولی از شدت ضرباتی که بدان وارد شده بود، به سختی قابل شناسایی بود. مردم نخست قتل او را باور نمی‌کردند؛ ولی با آگاهی از شهادت او، به شدت گریستند. سر او را به بغداد فرستادند و سفاکان دولت عباسی برای تهنیت نزد امیر بغداد رفتند. شهادت یحیی موجی از اندوه و سوگ را در میان شیعیان ایجاد کرد و شاعران آزاده ای که در آن دوران می‌زیستند، در رثای او اشعار بسیار می‌سرودند.^۲

۳. قیام «حسن بن زید»
او از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود و نسب او با پنج واسطه به ایشان می‌رسید. تاریخ، قیام وی را سال ۲۵۰ هـ. ق و در ناحیه طبرستان ضبط کرده است که شامل نواحی ای چون: چالوس، دیلم و کلار می‌شد. او توانست در این مناطق افراد بسیاری را برای پیوستن به قیام خود دعوت کند. از ویژگیهای فردی او، بخشندگی، فروتنی و فقاقت را می‌توان برشمرد. وی از تجلیل و تمجید دیگران نسبت به خود بسیار اکراه داشت. نوشته‌اند: روزی شاعری او را تمجید و تحسین کرد و گفت: «خدا یکی است و فرزند زید، یکی!» حسن بن زید بسیار خشمگین شد و گفت: «سنگ بر دهانت باد ای دروغ‌گو! چرا نگفتی که خدا یکی است و پسر زید بنده او؟» آن گاه به سجده افتاد و از خدا آمرزش خواست و شاعر را نیز از بخشش محروم کرد.^۳ قیام او نزدیک به بیست سال طول کشید و توانست ناحیه طبرستان را در اختیار خود بگیرد و سرزمینهای دیگری چون ری و همدان را نیز از سلطه عباسیان بیرون آورد.^۴

۴. قیام «حسین بن محمد»
نسب او نیز با چهار واسطه به امام زین العابدین (ع) می‌رسد. او در سال ۲۵۱ هـ. ق در کوفه بر ضد حکومت ستم پیشه عباسی قیام کرد که با دوران خلافت مستعین همزمان بود. خلیفه، «مزاحم بن خاقان ارطوج» را برای سرکوبی وی گسیل داشت. حسین بن محمد را سید مرد علوی و سید نفر از جارودیه و زیدیه همراهی می‌کردند. جنگ بین آنها در گرفت و حسین شکست خورد و به سوی شهر عقب نشست. مردم در دفاع از این انقلابی ستم ستیز، به سوی مزاحم سنگ پرتاب کردند. او از این حرکت مردم بسیار خشمگین شد و به افراد خود فرمان داد تا شهر را آتش زنند. آنها در ناحیه‌ای بزرگ شهر را به آتش کشیدند. هفت بازار و هزار خانه را به آتش کشیدند و نوامیس مردم را مورد هتک حرمت قرار دادند. زندانها را نیز از علویان آکنده و این گونه قیام حسین بن محمد را سرکوب کردند.^۵

۵. قیام «اسماعیل بن یوسف»
او با چهار پشت به امام مجتبی (ع) می‌رسد. وی در مکه و در همان سال دست به قیام زد و با امیر مکه «جعفر بن فضل» به مقابله برخاست. او توانست قدرت را در این شهر به دست بگیرد و به خزانه‌داری شهر و نیز آنچه در کعبه نگهداری می‌شد، دست یابد. او پس از قیام خود، حکمران مکه را همراه هوادارانش بیرون راند و بسیاری از آنان را کشت. پس از پنجاه روز به سوی مدینه لشکر کشید و آنجا را نیز بدون مقاومت «علی بن حسین»، حکمران مدینه، به تصرف خود درآورد و دوباره به مکه بازگشت. شهر مکه در محاصره اقتصادی قرار گرفت، تا جایی که مردم از تشنگی و گرسنگی تلف می‌شدند. لشکریان معتز با آنان وارد جنگ شدند که جنگ آنها در روز عرفه بود. هزار و صد حاجی در خون خود غلطیدند و در آن سال، کسی در عرفات توقف نکرد.^۶

دلایل ناکامی نهضت علویان
اگر چه نهضت علویان پیرویهایی نسبی به دست آورد؛ ولی به طور کلی و در سطح کلان به این دلایل ناکام ماند و شکست خورد:

۱. سرکوبگری شدید عباسیان
بهره‌گیری حکومت عباسی از شیوه‌های سرکوب‌گرانه و بکارگیری فرماندهان با تجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیامهای علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیکهای پیشرفته نظامی - اطلاعاتی بهره می‌بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندان در برابر این شیوه‌ها نداشتند، وادار به شکست می‌کردند. فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکت‌های مخالف حاکمیت

۱. مقاتل الطالبيين، الاصبهاني، ابوالفرج، نجف، مكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م، صص ۳۸۷ - ۳۹۲.

۲. همان، صص ۴۲۴ - ۴۳۰.

۳. الكامل في التاريخ، ابن اثير، علي بن ابي الكرم، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق، ج ۷، صص ۴۰۷.

۴. همان؛ تاريخ طبري، ج ۹، صص ۲۷۱.

۵. تاريخ طبري، ج ۹، صص ۳۲۸.

۶. همان، صص ۳۴۶.

شده بود؛ به گونه‌ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت‌گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می‌شود. شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می‌رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیش‌تر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند. در فضای ترور و اختناق که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی‌توانست خود را دوستدار اهل‌بیت (ع) معرفی کند. «صقر بن ابی دُلْفی کرخی» در این زمینه می‌گوید: «وقتی متوکل، امام هادی (ع) را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، «زرافی» دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی. گفت: بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده‌ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده‌ای؟! گفتم: مولایم کیست؟ مولای من امیرالمؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی‌ات را می‌گویم. لازم نیست عقیده‌ات را از من مخفی داری؛ [زیرا من با تو هم عقیده‌ام]. گفتم: خدای را سپاس. گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: بله، می‌خواهم. آن گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی نزد امام رفتیم...»^۱

خفقان شدید حاکم سبب می‌شد تا نیرو و دقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره‌برداری کنند.

۲. نبود همه‌جانبه‌گری در عواملان قیام

یکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصبانیت و ناراضی‌تبی تا حد بسیاری ابتکار عمل را از آنان ستانده بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضد عباسیان می‌کردند. تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سریع، مقابله جدی با حکومت زورمدار وقت بود؛ در صورتی که اگر مشاوره صورت می‌گرفت و همه جوانب سنجیده می‌شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب‌تری می‌یافت.

۳. کمبود نیروهای انقلابی

می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین عوامل ناکامی و شکست نهضت‌های اسلامی در طول تاریخ، نبود یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسلامی و ارزش‌های آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه‌ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری می‌باشد، تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شیعه نیز این کمبود که ضربه بزرگی به قیام و کامیابی در اهداف آن وارد ساخت، به چشم می‌خورد.

۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی

از مهم‌ترین عوامل شکست هر قیامی می‌توان به پراکندگی اعتقادی عناصر آن اشاره کرد؛ زیرا ناهماهنگی در باورهای شرکت‌کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و ناهماهنگی در اهداف می‌شود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می‌گردد. در تاریخ، سخن از حضور عناصر فرقه‌های مختلفی چون زیدیه، جارودیه و نیز معتزله در این قیامها به میان آمده است. این فرقه‌ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشتهای متفاوتی نسبت به شیعیان داشتند. این برداشتهای گوناگون در مسئله امامت سبب می‌شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می‌کرد.

موضع‌گیری امام هادی (ع) در برابر نهضت علویان

اگر چه امام در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد و به شدت تحت مراقبت بود؛ ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت؛ البته شرایط به ایشان اجازه نمی‌داد که در جریانها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت‌بار شیعیان، متأثر می‌شد و در فرصتهای مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد تفقد و رأفت قرار می‌داد.^۲ اگر چه در آن خفقان شدید انقلابیون از رهبری کامل امام برخوردار نبودند؛ ولی از برخی روایات برمی‌آید که پندهای روشن‌گرانه و راهنمایی‌های سودمند امام شامل حال آنها شده است.

عوامل عدم قیام توسط امام‌هادی (ع)

۱. فراهم نبودن شرایط

امام به هیچ روی، اوضاع جامعه را برای برپا داشتن قیام مناسب نمی‌دید. چون انقلابیون امام را کانون توجهات خود می‌دیدند، همواره تلاش می‌کردند تا ایشان را به عنوان رهبر جریان خود معرفی کنند و از

۱. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، موسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، فضل بن الحسن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ هـ. ق، ص ۳۴۳.

حمایتهای بنی هاشم و افراد سرشناس و شریعیان حضرت بهره ببرند؛ اما امام به دلیل وجود فضای اختناق و فشار عباسیان برای حفظ جان مردم و شیعیان، قیام مسلحانه را به صلاح نمی‌دیدند.^۱

۲. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی

برجسته‌ترین اهداف سیاسی پیشوایان اسلام در ادوار مختلف، حفظ جامعه اسلامی از خطر نابودی و نیز روشن نگه داشتن چراغ اسلام در کوران حوادث بوده است. آنان از رویارویی با ستم پیشگان و ضدیت با دستگاه ستمگر کوچک‌ترین هراسی نداشتند؛ ولی با درایت و تیزبینی، به شکل دادن مبارزات بر اساس شرایط حاکم و در نظر داشتن کامل اوضاع می‌پرداختند. نبود درک و آگاهی لازم برای جان فشانی در حفظ اسلام و ارزشها از يك سو و نیز نبود شرایط لازم برای پذیرش بی چون و چرای رهبری امامان در تمامی شئون زندگی و مظاهر آن از سوی دیگر، امامان را در تنگنایی دشوار قرار می‌داد و موجب می‌شد که آنها نتوانند آن گونه می‌خواهند به مبارزات شکل دهند. اگر چه شیعیان بسیاری اطراف امام هادی (ع) را گرفته بودند؛ ولی نسبت آنها به توده مردم ناچیز و اندک بود. فضای عمومی جامعه را انسانهایی رفاه طلب و بی تفاوت نسبت به سرنوشت سیاسی تشکیل می‌داد و امام نمی‌توانست از بنیة مردمی، آن گونه که می‌خواست بهره برداری کند. اندیشه جامعه را رعایت مصالح شخصی و رویکرد به زندگی مادی رقم زده و همین سبب شده بود که با حکمرانان فاسق خود، آنان نیز به بی بندوباری روی آورند. چنین مردمی به محض همسو نبودن جریانی که امیال و خواسته‌های آنان را به خطر می‌انداخت، در برابر آن جریان موضع‌گیری می‌کردند و اگر جریانی حق محور بود، مقابل آن نیز می‌ایستادند. به یقین، اگر امام هادی (ع) به برپایی چنین حرکتی اقدام می‌کرد، با مخالفت توده مردم مواجه می‌شد. بر این اساس، ایشان چونان نیاکان وارسته خود، صلاح امت را در صبر و سکوت یافت و به قیام دست نداد.

۳. تلاش برای پیریزی جامعه بیدار

از دیگر اهداف مهم و اساسی سکوت امام، تلاش برای پی‌ریزی جامعه‌ای بیدار و آگاه بود که در پرتو ایمان، به عنوان زمینه‌ای برای تحقق آرمانهای ارزشمند خلافت اسلامی و حکومت خاندان پیامبر (ص) عملی می‌شد. امام با پی‌گیری سیاست مبارزه منفی با حکام ستمگر و توجه به رشد و بالندگی امت اسلامی، به توده مردم مهلت داد تا در این مدت، به بلوغ سیاسی لازم برسند و آرمانهای اسلامی و اعتقادی خود را فدای لذتهای زودگذر دنیایی نکنند و دریابند که سازشگری با ستم، آتشی بر خواهد افروخت که به زودی دامان همه آنها را خواهد گرفت. در آن صورت، عرصه چنان بر آنان تنگ خواهد شد که خود دست به اقدام اصلاح‌گرانه‌ای بزنند و برای رهایی از زیر سلطه حاکمیتی که بانی فساد و تباهی در جامعه است، برخیزند؛ فساد و هلاکتی که روزی گریبان‌گیر آنان خواهد شد. در چنین شرایطی، موضع‌گیری صریح امام در برابر حاکمیت نه تنها اهداف یاد شده را تضمین نمی‌کرد؛ بلکه به ناتوانی و فروپاشی جبهه حق می‌انجامید. بنابراین، امام در این مدت، مبارزه خود را در قالب غیر مسلحانه شکل داد و با نگارش نامه‌هایی به شیعیان خود در نقاط مختلف بلاد اسلامی، ایشان را به بصیرت در دین، دوری از افتادن در فتنه‌ها و جریانهایی ساخته و پرداخته عباسیان دعوت می‌نمود. از جمله آنها، نامه حضرت به یکی از شیعیان اش در بغداد بود که در آن آمده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَصَمْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الْفِتْنَةِ فَإِنْ يَفْعَلْ فَأَعْظَمَ بِهَا نِعْمَةً؛ به نام خداوند بخشایگر مهوروز. خداوند ما و شما را از [افتادن در] فتنه [ها] مصون دارد. پس اگر چنین کند، هر آینه نعمت [خود را بر ما] بدان بزرگ داشته است.»^۲

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. ائمتنا، محمد علی دخیل، قم، دارالکتاب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۲۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۲۲.

شخصیت والای دخت امامت، حضرت زینب(س) الگوی شایسته‌ای برای زنان و مردان حقیقت جوی عالم است. رفتار و گفتار این شیر زن عاشورایی چنان تاریخ را تحت تأثیر قرار داده است که بعد از ۱۴۰۰ سال، حقیقت جویان عالم از آن گرامی راه زندگی شرافتمندانه را می‌آموزند.

بیانات و سخنرانی آموزنده و شیوای آن حضرت(س) در شام، نکات و پیامهای آموزنده بسیاری برای شیفتگان و پیروان اهل بیت(ع) در بر دارد که در این نوشتار به برخی از آنها خواهیم پرداخت؛ اما قبلاً چند نکته مقدماتی را بیان می‌کنیم:

الف. روضه خوانی در مجلس یزید

حضرت زینب(س) از بنیانگذاران عزاداری در سوگ سالار شهیدان - بعد از شهادت امام(ع) - است. آن احیاگر فرهنگ عاشورا از اولین روضه خوانان و گریه کنانی است که بعد از اقامه عزا بر امام حسین (ع) در کربلا و کوفه، در شام به این امر مهم می‌پردازد و نهضت عاشورا را با ناله و سوز دل زنده می‌دارد. هنگامی که آن بانوی داغدیده را بعد از یک سفر طولانی و پر زحمت، به عنوان اسیر در دمشق به مجلس یزید وارد کردند، چشم حضرت به سر بریده امام حسین(ع) افتاد که در طشت طلا قرار داشت؛ دست برد، گریبان چاک کرد و با صوت حزین و ناله های جانسوز فریاد زد: «يَا حُسَيْنَا يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنِّي! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى!»

زینب کبری(س) چنان عواطف و احساسات حاضران در مجلس را تحت تأثیر قرار داد که تمامی حضار به گریه درآمدند. آن گرامی با این رفتار خود، مجلس عیش و نوش یزید را به عزاخانه امام حسین(ع) تبدیل کرد؛ به گونه ای که یزید نیز با خودباختگی تمام سکوت کرد.

آن گاه برای جبران حقارت خود در حالی که دوباره با چوب خیزران به لب و دندان امام حسین(ع) می‌زد، اشعاری را که در اُحد برای شادکامی از شکست مسلمانان سروده شده بود، با ترکیب چند بیت از خویشتن می‌خواند:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَّرَ شَهْدُوا
جَزَعِ الْخَزْرَجِ مِنِّي وَقِعِ الْأَسَلِ
فَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا
ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ
لِعَبْتِ هَاشِمٍ بِالْمَلِكِ فَلَا
خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ عُتْبَةَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ
مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ

«ای کاش بزرگان من که در روز جنگ بدر کشته شدند، زاری قبیله خزرج را از فرود آمدن ضربات ما می‌دیدند و از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: دست مریزاد ای یزید! (به جای جنگ بدر بزرگان و مهتران آنها را کشتیم و بی حساب شدیم).

طایفه هاشم با سلطنت بازی کردند، هرگز خبری از آسمان نیامده و وحیی نازل نشده است. من فرزند عتبه نیستم، اگر انتقام کارهای احمد را از فرزندانش نگیرم.»

ابو برزه اسلمی با دیدن آن صحنه، طاقت نیاورد و فریاد زد: «ای یزید! وای بر تو آیا با چوب خیزران به دندانهای حسین بن فاطمه(س) می‌زنی؟ با چشمان خودم دیدم که حضرت رسول اکرم(ص) این دندانهای حسین و برادرش حسن را می‌مکید و می‌بوسید و به ایشان می‌فرمود: «أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ

قَاتِلَكُمْمَا وَ لَعْنَةُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا^۱؛ شما دو فرزندم، آقای جوانان اهل بهشت هستید، خداوند لعنت کند و بکشد قاتل هر دوی شما را و جهنم را برای او آماده کند و جهنم چه بد منزلگاهی است؟!» یزید عصبانی شد و دستور داد ابو برزه اسلمی را از مجلس اخراج کنند.

ب. اهمیت اقامه عزا امام حسین(ع)

چون از منظر فره نگ اهل بیت(ع) اقامه عزا به امام حسین(ع)، اهمیت والایی دارد و زینب کبری(س) قبل از ایراد خطابه تاریخی خود به عزاداری و ذکر مصائب سید الشهداء(ع) پرداخته است و با لطف خداوندی، از روح بلند حضرت ابا عبدالله(ع) به این وسیله استمداد جسته است، ما هم با نقل دو روایت کوتاه از روایات انبوهی که در این باره وجود دارد به آن گرامی توسل می‌جویم و به مخاطبان گرامی تقدیم می‌کنیم:

۱. هنگامی که پیغمبر اعظم اسلام(ص) فاطمه اطهر(ع) را از شهادت و مصائب فرزندش حسین(ع) آگاه کرد، آن بانوی بزرگواری شدیداً گریست و گفت: «پدر جان! این مصائب در چه موقعی رخ می‌دهد؟» فرمود: «در آن

۱. مقتل خوارزمی، موفق بن احمد خوارزم، نشر مفید، قم، بی تا، ج ۲، ص ۶۴ و تذکره الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل بیت(ع)، بیروت، بی تا، ص ۲۳۵.

زمانی که من و تو و علی در دنیا نباشیم!» گریه حضرت زهرا(س) شدیدتر شد و گفت: «پدر جان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی متصدی عزاداری وی خواهد شد؟!» پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیت و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. همه ساله گروهی پس از دیگری، عزاداری را ادامه خواهند داد. هنگامی که روز قیامت فرا رسد تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. هر یکی از ایشان که در مصیبت امام حسین (ع) گریه کند ما دست او را می‌گیریم و داخل بهشت می‌کنیم.» آن‌گاه ادامه داد: «يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ - فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ^۱؛ ای فاطمه! هر چشمی، فردای قیامت، گریان است، غیر از چشمی که در مصیبت حسین گریه کند؛ زیرا صاحب آن چشم، خندان، و مزده نعمتهای بهشت به وی داده خواهد شد.»

روزی که گل آدم و حوا بسرشتند
بر نام حسین بن علی گریه نوشتند
فرمود نبی در صفت گریه کنانش
والله که این طلیفه از اهل بهشتند

۲. امام باقر(ع) نیز درباره گریه بر مصائب امام حسین(ع) فرمود: «مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ وَ لَوْ مِثْلَ جَتَاحِ الْبَعُوضَةِ عَقَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ؛ کسی که چشمانش در مصیبت امام حسین(ع) اشک آلود شود ولو اینکه به اندازه بال یک مگس باشد، خدا گناهانش را می‌آمرزد، گرچه به اندازه کف دریا باشد.»

ج. برتری معنوی زینب(س) در فضای خفقان

حضرت زینب(س) با ایراد خطابه تاریخی، حماسی، علمی و فنی خود، بخشی از کمالات خویش را به نمایش گذاشت. شجاعت و دلاوری، فصاحت و بلاغت، علم تفسیر، فن خطابه، روان شناسی، تربیت و سیاستمداری برخی از جلوه‌های این کمالات بود.

آن حضرت در این خطبه با هنرمندی تمام، حضور یک زن مسلمان را به همراه عفت و ایمان در جامعه نمایان ساخت. تلاش برای احیای حق و اصلاح جامعه، تحریک مردم علیه فساد و ستم، تبلیغ در زمان اسارت و داشتن استقامت و اراده قوی، برخی از صفات برجسته و کمالات وجودی عقیده بنی هاشم (س) در این خطابه است.

قهرمان کربلا با اینکه در حال اسارت بود و در مجلسی سخن می‌گفت که به او با چشم تردید و حقارت نگاه می‌کردند و فضای رعب و وحشت از قدرت یزید، مجلس را کاملاً فرا گرفته بود، نه تنها قدرت و حاکمیت پوشالی یزید را اصلاً به حساب نیاورد، بلکه آنچنان در سخنانش او را تحقیر و توبیخ کرد که گویا شخص یتیمی معظم و بزرگ، با کودکی خردسال صحبت می‌کند. آن بانو با توجه به مسئولیتی که بر عهده داشت، بدون توجه به اوضاع بحرانی شام و مشکلات و مصائب خود، با آمادگی کامل، همانند شیری غرنده از جا برخاست و با صدایی رسا و آهنگی علی‌گونه، خطبه کوبنده خود را - که هر شنونده‌ای را به تحسین وامی‌داشت - با اعتماد به نفس کامل به پایان برد.

پیامهایی از خطابه زینب(س)

هنگامی که یزید با آن اشعار کفرآمیز، اندیشه‌های باطل خود را آشکار ساخت و همگان فهمیدند که مبارزه امام حسین(ع) در برابر یزید، مصاف جبهه حق و باطل بوده است، آن بزرگ پرچمدار نهضت عاشورا با کمال شهامت به پا خاست و خطبه معروف خود را در مجلس یزید ایراد فرمود. در اینجا با ذکر فرازهایی از آن خطبه مهم و ترجمه آن، به برخی از پیامهایش نیز می‌پردازیم:

۱. شکر الهی در همه حال

امام صادق(ع) می‌فرماید: «إِصْبِرْ نَفْسَكَ عِنْدَ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ رَزِيَّةٍ فِي وَ لَدٍ أَوْ فِي مَالٍ فَإِنَّ اللَّهَ إِتْمَا يَقْبِضُ عَارِيَتَهُ وَ هَيْتَهُ لِيَبْلُوَ شُكْرَكَ وَ صَبْرَكَ؛^۲ خود را در مقابل هر بلا و گرفتاری در مال و اولاد، صابر و شکيبا بساز که خداوند، امانت‌ها و بخشش خود را باز پس می‌گیرد تا اینکه صبر و شکر تو را بیازماید [که در این مواقع آیا شاکر و صابر هستی یا نه؟]»

دختر گرامی علی نیز در اوج مصائب و گرفتاریها، به عنوان یک بنده کامل، شاکر و صابر، اول به حمد و ستایش خداوند می‌پردازد و این‌گونه سخن خود را آغاز می‌کند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ؛ حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر(ص) و همه اهل بیت او.»

۲. توجه به کلام وحی

استناد به آیات قرآن برای هر گوینده‌ای ضرورت دارد؛ زیرا کلام وحی یکی از منابع متقن و قابل پذیرش جامعه بشری است و ریشه در فطرت انسانها دارد و دل‌های حقیقت جو و کمال طلب از آن استقبال می‌کنند. رسول

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۴، باب الصبر و اليسر بعد العسر.

گرامی اسلام(ص) فرمود: «علیکم بالقرآن فاتخذوه اماما و قائدا، فاته کلام رب العالمین^۱؛ بر شما باد قرآن که آن را پیشوا و رهبر خود قرار دهید؛ زیرا گفتار پروردگار جهانیان است.» کتاب ایزد است ای مرد دانا معدن حکمت

که تا عالم به پای است اندر این معدن همی پاید

به این سبب، آن حضرت در این خطابه تاریخی، بارها به آیات وحی استناد کرد و به سخنان شیوای خود استحکام بخشید.

حضرت زینب(س) سخنان خود را با آیه ای از قرآن آغاز می‌کند و می‌فرماید: «صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «نُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»^۲؛ «سخن خداوند متعال راست است که این گونه فرمود: سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند.»

۳. موقتی بودن پیروزی ستمگران

بدون تردید، ستم و ستمگران، محکوم به فنا و نابودی هستند و آنان در این جهان، طبق سنت تغییرناپذیر الهی، کیفر اعمال زشت خود را به زودی خواهند دید. رسول خدا(ص) فرموده است: «ثَلَاثٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُهَا وَ لَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ عُقُوبُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيِ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ^۴؛ سه دسته از گناهان است که در کیفر آن، عجله و شتاب می‌شود و کیفر آن به آخرت نمی‌ماند: ناراضی ساختن پدر و مادر، ستم بر مردم و ناسپاسی در برابر احسان [دیگران].» علی(ع) نیز فرمود: «فَاللَّهِ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ؛ پس، خدا را! خدا را! از تعجیل [در عقوبت و کیفر] ظلم و ستم بر حذر باشید، و از آهده دردناک ظلم [بترسید].» بنابراین:

از تیر آه مظلوم، ظالم امان نیابد

پیش از نشانه خیزد، از دل فغان کمان را^۵

حضرت زینب(س) با توجه به این حقیقت، این سنت الهی را به رخ یزید کشید و با استیضاح یزید، پیروزی خیالی وی را به سخره گرفت و به تمام ستمگران و مستکبران عالم فهمانید که لذت حیوانی غلبه اهل باطل بر لشکریان حق، موقتی است و خیلی زود به پایان خواهد رسید و آثار زشت جنایات آنان در پرونده ننگینشان برای همیشه باقی خواهد ماند و در این باره فرمود: «أُطْنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَفْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقِ السَّمَاءِ فَاصْبِحْنَا تُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى؛ ای یزد! تو [به خیال باطل خود] چنین می‌پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستنی [و راه چاره را بر ما مسدود کردی] تا آنجا که ما را همانند [بردگان و اسیران] کفار، دیار به دیار، به هر سو کشاندی.»

۴. زوال پندارهای اهل باطل

خداوند متعال در قرآن^۶ پیروزی ظاهری و موقتی اهل باطل را به کف روی آب تشبیه می‌کند و اهل حق و حقیقت را به آب زلال و روان مثال می‌زند.

قرآن در این مثال پر معنا، منظره حق و باطل را به عالی‌ترین صورتی ترسیم کرده، حقایق فراوانی را بیان می‌کند تا شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیتها از پندارهاست برای مردم آسان شود. از این مثال می‌فهمیم که باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سر و صدا؛ ولی تو خالی و بی‌محتواست؛ اما حق، متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پرمحتواست.

حق، همیشه مفید و سودمند است؛ همچون آب زلال، که مایه حیات و زندگی است؛ اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است، نه کفهای روی آب، هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویاند و نه کفهایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود و نمی‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت و اگر هم

۱. کشف الغمّة، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. ناصر خسرو.

۳. روم/ ۱۰.

۴. امالی، شیخ مفید، نشر کنگره مفید، ص ۲۳۷، المجلس الثامن و العشرون.

۵. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نشر مشهور، قم، ۱۳۷۹ ش، خطبه ۱۹۲.

۶. صائب.

۷. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيَّ هِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»؛ رعد/ ۱۷؛ «خداوند از آسمان، آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه [در کوره‌ها] برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند! - اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می‌ماند. خداوند، این چنین مثال می‌زند!»

مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی ارزش‌اند که به حساب نمی آیند؛ همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن.

حق، همیشه متکی به نفس است؛ اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند؛ همان‌گونه که «هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد» که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلبی را نمی‌خورد؛ بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است؛ اما حق، همه جا متکی به خویشتن و آبرو و اثر خویش است.

با توجه به این فرق روشن، بین حق و باطل، فراز بعدی خطبه زینب کبری (س) کاملاً روشن می‌شود که حضرت، پیروزی موقتی یزید را همانند کف روی آب می‌داند که به زودی از بین می‌رود و اما جریان زلال حماسه عاشورا و هدف والای سالار شهیدان، همانند آب صاف و زلال، روز به روز شفاف‌تر به راه خود ادامه داده و انسانهای تشنه معرفت و حقیقت را سیراب خواهد کرد به این سبب، دختر شجاع علی (ع)، پیروزی ظاهری یزید را به تمسخر می‌گیرد و سخنان کوبنده اش را همانند پتکی بر اندیشه های باطل یزید فرود می‌آورد و او را تحقیر می‌کند و دنیا را در نظرش تیره و تار می‌سازد.

حضرت با اشاره به اندیشه‌های باطل وی فرمود: «أَنْ يَنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ؟ وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ؟ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ تَطَرْتِ فِي عَطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا؛ [ای یزید!] آیا چنین می‌پنداری که ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد خدا گرامی هستی؟ و می‌پنداری این چیره شدن تو بر ما، بیانگر شکوه و ارزشمندی تو در پیشگاه خداست؟ از اینرو بینی بالا کشیدی و تکبر کردی و به خود بالیدی، و خرم و شادان شدی.»

«حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِعَةً وَ الْأُمُورَ مُتْسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا؛ آن زمانی که دیدی چندی روزی روزگار به وفق مراد تو می‌چرخد و کارهای تو منظم شده است و آن زمان که ملک و مقام رهبری ما، برای تو صاف و هموار شده اند. [زهی خیال باطل!!]»

زیرا این چیرگی موقت و زودگذر، همانند کف روی آب تمام می‌شود و چهره حقیقتگران عاشورا، همانند آب زلال در پهنای تاریخ روشن و درخشان خواهد شد.

۵. مهلت خداوند برای ستمگران

سنت تغییر ناپذیر خداوند متعال، هشدار برای همه اهل باطل است که حتماً از عواقب کار خود بترسند. مهلت دادن خداوند به اهل باطل نه به سود آنان، بلکه برای آزمایش و سنگینی گناه و مجازات پیش ترشان است؛ چنان که می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ»؛^۱ «و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد و به آنها مهلت می‌دهیم [تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد]؛ زیرا طرح و نقشه من، قوی و حساب شده است [و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست].» عقیده بنی هاشم نیز با استناد به آیه ۱۷۸ سوره آل عمران که می‌فرماید: «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»، مهلت دادن خداوند متعال به رهروان راه باطل را نه به نفع آنان، بلکه برای آزمایش و خواری پیش ترشان قلمداد فرمود و به یزید و پیروانش اعلام کرد که این فرصت و مهلت، از دست آنان خواهد رفت و عذاب خوار کننده‌ای در انتظارشان خواهد بود.

بانوی حماسه آفرین عاشورا از مجلس یزید به تمامی جنایتکاران در طول تاریخ اخطار کرد که پیروزی موقتی آنان و آزادی عملی که دارند به این معنا نیست که افرادی صالح و درستکارند و خداوند از آنان خشنود است؛ بلکه برعکس، خداوند متعال با مهلتی که به آنان داده است در حقیقت، آنان را به حالشان رها کرده است؛ زیرا لیاقت و شایستگی هدایت ندارند. آنان در امان فرصت، طغیان و سرکشی را به اوج خود می‌رسانند و بارشان سنگین‌تر و کیفرشان بیش‌تر خواهد بود.

حضرت زینب (س) به حکمران خودکامه عصر خود فرمود: «آیا تو که امروز جشن گرفته‌ای و شادی می‌کنی چنین می‌پنداری که چون جهان را بر ما تنگ کرده و یک مشت زن و کودک را همچون اسیران از این دیار به آن دیار می‌کشانی، نشانه قدرت و اقتدار حکومتی و ارزشمندی تو نزد خداوند است؟ ! اشتباه می‌کنی این فرصت آزادی عمل، بار گناهات را سنگین‌تر و عذاب دردناک را به تو نزدیک می‌کند. ای یزید! هر کاری از دست تو ساخته است انجام بده به خدا سوگند! هرگز نور ما را نمی‌توانی خاموش کنی

و این چراغ هدایت، همچنان تا روز قیامت نور افشانی می‌کند و خواهد درخشید.»^۲

حضرت زینب (س) یزید نهیب می‌زند: «مَهْلًا مَهْلًا أَسْبَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ [ای یزید!] آرام باش، آرام باش، آیا

۱. تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، بی جا، دارالکتب الاسلامیه، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۲. اعراف/ ۱۸۲ و ۱۸۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸۴.

سخن خدا را فراموش کرده‌ای که فرمود: آنها که کافر شدند تصور نکنند که اگر به آنها مهلت می‌دهیم به سود آنهاست، ما به آنها مهلت می‌دهیم که بر گناهانشان بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها باشد.»
۶. تفاوت عدالت الهی با عدالت یزیدی؟

استفاده ابزاری از مذهب، از حربه‌های رایج اهل باطل در فریب دادن افکار عمومی است. آنان از واژه‌های مقدس برای تحمیل حکومت خود و سلطه بیش‌تر بهره می‌برند؛ همچنان که امروزه هم، این رسم پا بر جاست. کلمات مقدس عدالت، آزادی، حقوق بشر، اصلاحات، از جمله واژه‌های مردم فریبی است که مورد سوء استفاده مستکبران عالم قرار گرفته است. آن بانوی بزرگوار با کمال هشجاری به این حربه یزید می‌تازد و وی را در میان افکار عمومی به محاکمه می‌کشد که: تو که در جایگاه پیامبری نشست‌های که مظهر عدالت بود، آیا چنین عدالت را اجرا می‌کنی؟!

آن حضرت آنگاه به مفهوم عدالت یزیدی پرداخت و آن را به صورت شایسته‌ای برای آیندگان ترسیم فرمود و با ندای رسا اعلام کرد که آیا معنای عدالت در قاموس اهل باطل، این است که فرزند آزادشدگان، زنان و کنیزان خود را در پس پرده و حجاب نگه داشته؛ اما دختران رسول خدا (ص) را هتک حرمت کنند و آنان را در کوچه و بازار به عنوان اسیر جنگی بگردانند؟! آری این توقع بی‌جایی است که زینب کبری (س) از فرزند هند جگرخواره داشته باشد.

حضرت زهیب (س) در ادامه به علت جسارت گنهکاران و اهانت به فرزندان پیامبر (ص) و پشیمانی زودرس آنان پرداخته و دست به دعا و نفرین بر می‌دارد و متذکر می‌شود که تمام عواقب این جنایات در نهایت به خود آنان برمی‌گردد و مطمئناً خداوند متعال، انتقام مظلومان را از ظالمان خواهد گرفت. حضرت می‌فرماید: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ؟! تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ؟؛ وَ سَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَبَايَا؟؛ قَدْ هَتَكْتَ سُبُورَهُنَّ وَ أُبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ؛ تَخَذُو بَهْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ؛ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ؛ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدُّنْيِيُّ وَ الشَّرِيفُ؛ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ؛ ای پسر کسانی که آزاد شده‌اند (لسانی که جدمان پیامبر (ص) در فتح مکه اسیرشان کرد و سپس آنان را آزاد ساخت!) آیا این عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا (ص) را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟ پوشش آنان را دریدی و روی آنان را گشودی؛ تا دشمنان، آنان را از شهری به شهر دیگر ببرند و بومی و غریب، به آنها چشم بدوزند و نزدیک و دور، شریف و غیر شریف، چهره آنان را بگردند. از مردان آنها سرپرستی نمانده و از حمایت کنندگان ایشان، کمک کننده‌ای باقی نمانده است.»
۷. علت کینه یزید از اهل بیت (ع)!

خاتون دو سرا در سخنان بلر خود متذکر می‌شود که هرگز از فرزندان پدر و مادر ستم پیشه، انتظار دلسوزی و ترحم نداشته باشید که یک خیال‌واهی است؛ همچنان که صائب تبریزی می‌گوید:
اظهار عجز پیش ستمگر روا مدار
اشکِ کباب، موجب طغیان آتش است

حضرت به ریشه شخصیت فاسد وی می‌پردازد و دودمان جنایت‌ارش را به رخ می‌کشد که بخشی از ستمها و اعمال ننگین یزید، مرهون آبا و اجداد جنایت پیشه اوست. آن بانو در ادامه خطبه می‌فرماید: «كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِّنْ لَفْظِ فَوْهِ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ وَ نَبْتِ لَحْمِهِ بِدِمَائِ الشَّهْدَاءِ؛ به راستی چگونه توقع و امید دلسوزی از [پسر آن] کسی باشد که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان رویید.»
«وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَن تَطَّرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْرَعَانِ؛ و چگونه در بغض و کینه نسبت به ما اهل بیت کوتاه آید [و کندی کند] آن کسی که به ما با نظر دشمنی و کینه تیزی می‌نگرد.»

«ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأْتِمٍ وَ لَا مُسْتَعْظَمٍ وَ أَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ تَنَائِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) سَيِّدِ سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتَهَا بِمَخْصَرَتِكَ؛ ای یزید! تو [با کمال پر رویی،] بدون آنکه خود را گنهکار بدانی و بزرگی این گناه را درک کنی، می‌گویی: کاش پدرانم بودند و شادی سر می‌دادند و می‌گفتند: دست مریزاد ای یزید! در حالی که با چوب خیزران، به دندانهای اباعبدالله سرور جوانان اهل بهشت اشاره می‌کنی و بر دندانهای او می‌زنی.»

«وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتَ الْفَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ يَارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأَسْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ؛ چرا چنین نگویی؟! تو که پوست از زخم ما برداشتی و با این خونی که از فرزندان محمد (ص) و ستارگان درخشان روی زمین از خاندان عبدالمطلب بر زمین ریختی؟
پدرانت را صدا می‌زنی و می‌پنداری که صدایت به گوش آنان می‌رسد.»

«فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكًا مَّوْرَدَهُمْ وَ لَتَوَدََّنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ؛ ولی به همین زودی به آنجا که آنها هستند خواهی رفت و آن وقت آرزو می‌کنی که ای کاش دستت شل بود و زبانت لال، و آنچه گفتی، نمی‌گفتی و آنچه کرده‌ای نمی‌کردی.»

۸. دعا سلاح برنده مظلومان

مباش ای مدعی مغرور ظلم و جور و بیداد
برآرد دود از افلاک، یک آه سحرگاهی

از دعاهایی که هیچ شکی در مستجاب شدنش نیست، دعای مظلوم است . رسول خدا (ص) می فرماید :
«ثَلَاثٌ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لَا شَكَّ فِيهِنَّ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ...»^۱ سه دعا است که بدون شك، اجابت می شود :
[یکی] دعای مظلوم است و»

در اینجا شیر زن خاندان رسالت نیز در اوج مظلومیت، با توسل به سلاح دعا، از محضر حضرت حق، دادخواهی می کند و می فرماید: «اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّي وَأَنْتَقِمْ مِنْ ظَلَمِنَا وَأَحْلِلْ غَضَبَكَ يَمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا؛ خدایا حق ما را بازستان و از آنان که به ما ستم کردند انتقام بگیر و خشم خود را بر کسانی که خونهای ما را ریختند و یاران ما را کشتند، فرود آر.» و خطاب به طاغوت زمان می گوید : «قَوِّ اللَّهُ مَا قَرَّبْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا جَزَزْتَ إِلَّا لِحَمَكِ؛ سوگند به خدا، جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی.»

حذر کن ای عوان^۲ از نوحه مظلوم و اشک او
که می ترسم کند کار های نوح و طوفانش
۹. دفاع از فرهنگ شهادت

از منظر قرآن و اهل بیت (ع) مقام شهادت، رفیع ترین مقامی است که یک بنده شایسته به آن نایل می شود. رسول گرامی اسلام (ص) در این باره می فرماید: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بِرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ بالاتر از هر نیکی، نیکی دیگری است تا اینکه شخص در راه خدا به شهادت برسد. هنگامی که در راه خدا به شهادت رسید، دیگر بالاتر از آن نیکی وجود ندارد .» علی (ع) هم همواره آرزوی رسیدن به چنین مقامی را داشت و می فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي تَفْسُ أُنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ صَرِيَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَي الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ ؛ همانا، گرامی ترین مرگها کشته شدن [در راه خدا] است. قسم به آنکه جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن، بر من آسان تر است، تا در بستر مردن در غیر طاعت خدا.»

آنان که ره دوست گزیدند همه
در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فتح از عشق است
هر چند سپاه او شهیدند همه

پیام آور خون شهیدان دشت نینوا، در سخنرانی خود به نحو شایسته ای، مقام شهیدان را از منظر وحی بیان می کند و با عبارات خود، به تفسیر آیه شهادت می پردازد و پیروزی حقیقی شهیدان در دادگاه عدل الهی را اعلام می دارد: «وَ لَتَرَدَّنَّ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتِ مِنْ سَفَكِ دِمَاءٍ دُرِّيَّةٍ وَ أَنْتَهَكْتِ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لِحَمَّتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ»^۳ «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ ای یزید! هر آینه بر رسول خدا (ص) وارد می شوی با همین باری که از ریختن خون فرزندان رسول خدا (ص) و هتک حرمت او درباره خاندان و خویشاوندانش بر دوش داری. هنگامی که خداوند همه را جمع می کند و حق آنان را باز می گیرد. [قرآن فرموده است :] هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه آنها زنده اند و در پیشگاه خدا [از نعمتها و مواهب] روزی داده می شوند.»
«حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا؛ وَ بِمُحَمَّدٍ خَصِيمًا وَ بِجَبْرَائِيلَ ظَهِيرًا ؛ ای یزید ! همین [بیچارگی] تو را بس که [در روز قیامت،] داوری چون خداوند، و [خونخواه و] خصمی چون محمد (ص) داری، که جبرئیل پشتیبان اوست.»
۱۰. اعتماد به نفس، ثمره ایمان واقعی

دختر زهرا (س) با دلی مملو از ایمان و سرشار از توکل به خدا و اعتماد به نفس و اعتقاد تام به این آیه شریفه که می فرماید: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛^۴ «من بر «الله» که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام. هیچ جنبنده ای نیست، مگر اینکه او بر آن تسلط دارد؛ [اما سلطه ای با عدالت! چرا که] پروردگار من بر راه راست است!» به خطبه خود ادامه می دهد و خطاب به اش را به اوج می رساند.

بانوی با شهامت خاندان وحی در فرازهای آخر به بازی شگفت انگیز روزگار اشاره می کند و با مثالهایی شایسته و مناسب اندیشه های غلط طاغوت صفتان را توضیح می دهد و با توکل به خدای متعال به جاودانگی یاد و خاطره و پیام حماسه سازان عاشورا می پردازد و عجز و ناتوانی ستمگران را در مقابله با این فرهنگ آسمانی خاطر نشان می شود.

او در مقابل طاغوت ستمگری که تمام ممالک اسلامی را زیر سیطره قدرت خود دارد، چنان با شهامت سخن می گوید که ارکان قدرت او و تمام وجودش را به لرزه در می آورد و می فرماید : «ای یزید ! گرچه در ظاهر

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. ظالم.

۳. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، بی جا، دارالکتب الاسلامیه، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.

۵. هود/ ۵۶.

پیشامدهای ناگوار، مرا با تو رو به رو کرده و به گفتگو کشانده است، من برای تو ذره‌ای ارزش قائل نیستم، تو را تحقیر می‌کنم و سرزنش و ملامت و توبیخ می‌کنم؛ اما چه کنم که چشمها پر از اشک است و سینه‌ها سوزان.»

«وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بِنَسِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرٌّ مَلَانًا وَ أَضَعَفُ جُنْدًا؛ به زودی آن کس که تو را فریب داد و بر گردن مردم سوار کرد (یعنی معاویه) خواهد فهمید که برای ستمکاران، عوض بدی در انتظار است و خواهد فهمید که کدام یک از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است.»
«وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيْعَكَ وَ أَسْتَكْبِرُ تَوْبِيْحَكَ لَكِنَّ الْعُيُونَ عَيْبِي وَ الصُّدُورَ حَرِّي؛ اگر چه پیشامدهای ناگوار روزگار، مرا به سخن گفتن با تو کشانده است؛ ولی در عین حال، ارزش تو در نظر من، ناچیز و اندک و سرزنش تو بزرگ و ملامت و توبیخ تو بسیار است؛ ولی چه کنم که چشم‌ها پر از اشک است و سینه‌ها سوزان.»

گریزی به شهادت عزیزان
«أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ؛ آگاه باش که بسی شگفت آور است که افراد نجیب حزب خدا در جنگ یا احزاب شیطان که بردگان آزاده شده بودند، به شهادت می‌رسند.»
«فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَبْطِطُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الرَّوَاكِي تَنْتَابُهُ الْعَوَاسِلُ وَ تَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْقِرَاعِلِ؛ خون ما از سرپنجه‌های شما می‌ریزد و گوشت‌های ما از دهانهای شما بیرون می‌افتد. این پیکرهای پاکیزه عزیزان است که خوراک گرگ‌های درنده شما شده و زیر چنگال کفتارها به خاک آلوده شده است.»

«وَ لَئِنْ أَخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدْنَا وَشِيكًا مَعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمًا لِلْعَبِيدِ؛ اگر [امروز] ما را برای خود غنیمتی می‌پنداری به همین زودی خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان ستم روا نمی‌دارد.»
«قَالِي اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ؛ من به خدا شکایت می‌برم و به او توکل می‌کنم.»

۱۱. خبر غیبی حضرت زینب(س) از آینده
آن گرامی در ادامه خطبه، از آینده دردناک یزیدیان خبر داده است و فردای درخشان حماسه آفرینان عاشورا و پیروزی همیشگی مرام حسینی را نوید می‌دهد و به دشمن نهیب می‌زند که: «فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ أَسْعَى سَعْيِكَ وَ تَأَصَّبَ جُهْدُكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْخُو ذِكْرَتَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِيَتَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَدْحَضُ عَنْكَ عَرَآهَا؛ ای یزید؛ هر نیرنگی که خواهی بزن و هر اقدامی که توانی، بکن و هر کوشش که داری، دریغ مدار، سوگند به خدا که نمی‌توانی نام ما را محو کنی و نمی‌توانی نور وحی ما را خاموش سازی. تو نمی‌توانی عظمت امر ما را درک کنی و ننگ این پستم را هرگز از خود نتوانی زدود؟!»

«وَ هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا قَنْدًا وَ أَيَّامًا إِلَّا عَدَدًا وَ جَمْعًا إِلَّا بَدَدًا يَوْمَ يَنَادِي الْمُنَادُ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ آیا غیر از این است که رأی [، طرح و نقشه‌های] تو سست و مدت حکومت تو اندک و جمعیت تو پراکنده است؟ آن روزی که منادی فریاد می‌زند: آگاه باشید، لعنت خدا بر گروه ستمکاران باد.»

این سخنان که همه خبرهای غیبی است و از زبان یادگار رسول خدا(ص) تراوش می‌کند، بخش دیگری از شخصیت زینب کبری(س) را آشکار می‌کند. آن سلاله روشن بین علوی و فاطمی، در آن موقعیت حساس و تاریخی- که هیچ سخنور ماهری، حتی قادر به تعادل در گفتار نیست - چنان با اعتماد به نفس عمیقی خبر از آینده داده و طوری پیش بینی دقیقی می‌کند که ما بعد از صدها سال نتایج آن را به وضوح مشاهده می‌کنیم. آری امروزه پیش بینی حضرت زینب(س) به وقوع پیوسته و دشمنان امام حسین(ع) خوار و رسوا شده و عظمت نام و یاد و حماسه حسینی(ع) همه عالم را فرا گرفته است. آری:

ای که در کرب و بلا بی کس و یاور گشتی
چشم بگشا و بین خلق جهان یاور توست

در زیارت اربعین شهادت می‌دهیم که: «وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِرٌ مَا وَعَدَكَ وَ مُهِلِكٌ مَنْ خَدَلَكَ وَ مَعْدِبٌ مَنْ قَتَلَكَ؛^۱ و من گواهی می‌دهم که یا ابا عبدالله، خداوند متعال به آنچه وعده فرموده بود عمل کند و کسانی را که تو را تنها گذاشته بودند دلیل کند و قاتلانت را به عذاب و کیفر [اعمال ننگینشان] برساند.»

۱۲. افتخار به مقام اینار و شهادت
سرانجام، عقیده بنی هاشم، بانوی سخنور و خطیب قدرتمند خاندان وحی، با افتخار تمام برای شهادت عزیزانش در راه خداوند متعال می‌بالد و با سپاس و تقدیر از منزلت والای خاندانش خطابه تاریخی خود را به پایان می‌برد: «قَالَحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِيَانَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛^۲ حمد و سپاس، خداوندی که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت، قرین ساخت و انتهای امر ما را به شهادت و

۱. تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، بی‌جا، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفا، بی‌تا، ج ۴۵، ص ۱۳۳ - ۱۳۵؛ مقتل خوارزمی، موفق بن احمد خوارزم، نشر مفید، قم، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۴۶. شرحی بر خطبه‌های حضرت زینب(س)، نگارنده، قم نشر فرهنگ اهل بیت(ع)، بی‌تا.

رحمت ختم گردانید. از درگاه خدا می‌خواهیم که پاداش آنان (شهیدان) را کامل کند و بر پاداش آنان بیفزاید و ما را جانشینان صالح آنها قرار دهد. او مهربان و دوستدارنده است. خداوند، ما را بس است و [او] وکیل [و سرپرستی] نیکوست.»
یزید در جواب این کلام رسا و خطابه حکیمانه چنان درمانده و ناتوان شد که فقط عاجزانه به این جمله بسنده کرد: «این فریادی است که از زنان نوحه‌گر شایسته است، و چقدر مرگ برای زنان دلسوخته و نوحه‌گر آسان است.»^۱

۱. فَقَالَ يَزِيدُ:

يَا صَيْحَةَ تُحَمِّدُ مِنْ صَوَائِحِ

مَا أَهْوَى الْمَوْتَ عَلَى النَّوَائِحِ (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵).

روش سخنرانی دینی (۹)
درس دوازدهم و سیزدهم: تمهیدات سخنرانی (۱)
گروه علمی مهارت‌های خطابی
پژوهش و تدوین: حسین ملانوری
درس دوازدهم
اهداف این درس

هدف از این درس آشنایی با موارد ذیل می‌باشد:

۱. تمهیدات سخنرانی و اهمیت توجه به آنها؛

۲. انواع مخاطبان؛

۳. معنا، اهمیت و معیارهای هدف سخنرانی و راه‌های تعیین آن؛

۴. ارتباط هدف و موضوع سخنرانی.

تمهیدات سخنرانی

از امور شایسته و بلکه بایسته بیش از ایراد سخنرانی، اندیشه درباره هدف از سخنرانی، موضوع آن، مطالب مورد نیاز برای مطالعه، نوع مخاطب، مسائل و مشکلات مخاطب در خصوص موضوع مورد بحث، تأثیر پذیری شنونده و ... است.

تفکر درباره مسائل فوق و آمادگی قبلی برای ایراد سخن، باعث مصونیت سخنران از خطاهای فاحش

می‌شود. امام علی (ع) فرمود: «فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ تَسَلَّمَ مِنَ الزَّلَلِ»^۱ نخست اندیشه کن، آن‌گاه سخن گوی تا از لغزشها در امان باشی.»

سخن دان پرورده، پیر کهن

بیندیشد آن گه بگوید سخن

مزن بی‌تأمل به گفتار دم

نکو گو و گر دیر گویی چه غم؟

بیندیش و آن‌گه برآور نفس

وزان پیش بس کن که گویند بس

به نطق آدمی بهتر است از دواب

دواب از تو به گر نکویی صواب

پس از تفکر و اندیشه درباره امور پیش گفته و مشخص کردن آنها به صورت دقیق لازم است محتوا و مواد لازم از طریق مطالعه آماده شده و به صورت مناسب چینش گردند. مجموعه این فعالیت‌های فکری و عملی را تمهیدات سخنرانی می‌نامیم که توجه به آنها موجب کاربردی شدن سخنرانی و غنای آن می‌شود. از اینرو شایسته است سخنران، پیش از اجرای سخنرانی، با تفکر و اندیشه، دقت و حوصله، و استفاده از ذوق و سلیقه، یازده اقدام زیر را به ترتیب انجام دهد:

۱. مشخص کردن مخاطب؛

۲. مشخص کردن هدف و پیام بحث؛

۳. تعیین موضوع (محور)؛

۴. تعیین عنوان؛

۵. مسئله‌یابی و کشف رابطه‌ها؛

۶. تعیین زاویه دید؛

۷. طراحی و تهیه محتوا؛

۸. چینش مطالب؛

۹. توجه ویژه به ایجاد انگیزه ابتدایی؛

۱۰. توجه ویژه به نقطه اوج در تأثیرگذاری؛

۱۱. تست نهایی محتوا.

البته تمهیدات سخنرانی منحصر در این موارد نیست و می‌توان آنها را کم و زیاد کرد. در اینجا لازم است به این نکته نیز توجه کنیم که آنچه به عنوان تمهیدات بیان می‌شود، اموری است که از نظر فنی لازم است رعایت گردد و صد البته توجه به یک سری مقدمات اخلاقی و معنوی مثل وضو گرفتن، توسل به اهل بیت (ع) و ... پیش از آغاز سن، از اموری است که سخنران دینی نباید از آنها غافل بماند. اکنون هر یک از تمهیدات سخنرانی را توضیح می‌دهیم.
اول: مشخص کردن مخاطب

۱. معجم الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، مصطفی درایتی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۹۹۴.

قبل از تعیین موضوع سخنرانی و مطالعه برای جمع آوری مطالب، باید مخاطب را مشخص کرد تا با توجه به نیازها، علایق و قدرت درک و فهم او، موضوع معین شود و مطالب گرد آید؛ در غیر این صورت در بسیاری از مواقع، مطالبی تهیه و سخنانی بیان می‌شود که دردی از مخاطب دوا نمی‌کند. برخی، فقط مطالب خوبی آماده کرده، در موضوعات خوبی سخنرانی می‌کنند؛ اما کاری به حال مخاطبان خود ندارند و مطالب خویش را برای هر گروهی از مخاطبان بیان می‌کنند. این گونه سخنوران، سخت در اشتباه‌اند و راه به جایی نخواهند برد.

قرآن کریم همواره به نیازهای تبلیغی مخاطبان، توجه داشته است. برای نمونه، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ * وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ * فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا...»^۱ «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب، مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند. از سوی خداوند ذی المعارج، فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند، در آن روزی که مقدارش پنجاه سال است. پس صبر جمیل پیشه کن...»

در این آیه با اشاره به واقعه‌ای که برای مخاطبان اتفاق افتاده، و نیاز تبلیغی که پیدا کرده‌اند، مطالبی بیان شده است.

جلوه دیگری از توجه به نیازمندیهای مخاطبان در قرآن را می‌توان در آیاتی به تماشای نشست که با «یسنلونک» آغاز شده‌اند و در آنها سؤالی از مخاطبان مطرح و سپس به پیامبر خدا دستور داده می‌شود که در جواب آنها چنین و چنان بگوید.

پیامبر عزیز خدا(ص) و امامان معصوم(ع) در تبلیغات خود به نیازها، علایق، و سطح فهم و درک مخاطبان توجه ویژه داشتند؛ برای نمونه، رسول خدا(ص) درباره‌ی توجه به قدرت عقلانی و درک و فهم مردم می‌فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^۲ ما پیامبران [الهی] مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن بگوییم.

امام علی (ع) نیز با عنایت به رعایت میزان فهم مخاطب فرمود: «أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْأَذَانُ وَلَا يُتَعَبُ قَهْمُهُ الْأَفْهَامُ»^۳ زیباترین سخن، آن است که برای گوشها ناخوشایند و درک آن برای فهم مردم سخت نباشد.

بشينو موعظه اهل عقول
كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِ
اصل، معنا است نه تزیین کلام
سخن آن است که فهمند عوام

توجه به مخاطبان و به ویژه درک و فهم آنان بسیار اهمیت دارد؛ برای نمونه اگر قرار باشد درباره امام خمینی(ره) سخن بگوییم و درباره ایشان بگوییم که: «خمیری هم خُم است و هم می است و هم نی است»، عده‌ای از خواص، معنای آن را درک می‌کنند؛ ولی عوام، آن را نمی‌فهمند و یا حتی برخی از آنها نمی‌دانند که کلمه «خمینی» به شکل جدا جدا و با اندکی دگرگونی به صورت (خُم + می + نی) در آمده و چنین شده است.^۴

مرحوم محمدتقی فلسفی(ره) خطیب معاصر می‌نویسد: «سخنران باید در گفته های خود، مقدار درک شنوندگان را رعایت کند و درخور فهم آنان سخن بگوید... گوینده در مقام سخن باید درجه عقل، نیروی درک، سطح فرهنگ، ظرفیت معنوی، استعداد فکری، قدرت فراگیری، طرز تفکر، و خلاصه، در جات صلاحیت و شایستگی مستمعان را بسنجد و مطالب خود را با رعایت استعداد آنان بیان کند؛ نه آنکه مراتب علمی خود را معیار قرار دهد و هر چه را که می‌داند بگوید.»^۵

پس از عقل و اندیشه مخاطب، تمایلات و گرایشهای او بسیار اهمیت دارد. در حدیث آمده است: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَاقْبَالَ وَادْبَاراً فَأَتُوهَا مِنْ قَبْلِ شَهَوَاتِهَا...»^۶ همانا برای دلها تمایلات و اقبال و ادباری است. پس از راه تمایلاتشان به سوی آنها بیایید.

سعدی شیرازی چه خوش گفته است که:

۱. معارج/ ۱ - ۵.

۲. الکافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۲۳.

۳. معجم الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، مصطفی درایتی، ص ۲۳۳.

۴. این مثال از نویسنده ارجمند جناب آقای موگهی اقتباس شده است.

۵. با اقتباس از: راه و رسم تبلیغ، کانون نویسندگان فضلالی قمی حوزه علمیه قم، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول، قم، ۱۳۷۸ ش، ص

۳۶ - ۲۸.

۶. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۶۷، ص ۶۱.

حکایت بر مزاج مستمع گوی
اگر خواهی که دارد با تو میلی

بدیهی است که با رعایت تمایلات و علایق مخاطبان، می توان تأثیرات سازنده‌ای بر آنها گذاشت . در مقابل، بی‌توجهی به علایق و تمایلات آنان، شکست در تأثیرگذاری را در پی خواهد داشت. در ارتباط با مخاطبان ملاحظه دیگری نیز وجود دارد که لازم است توجه جدی قرار گیرد و آن شئون گوینده و شنونده است که گاهی موجب می شود سخنران چیزهایی را بگوید و یا از بیان مطالبی پرهیز کند. یا اینکه در گفتن تصریح داشته باشد، یا پوشیده سخن بگوید؛ همانند سخنرانی يك طلبه جوان در جمع زنان و یا سخنرانی او در محضر بزرگان علمی و یا سخنرانی يك استاد در جمع طلاب جوان و... . انواع مخاطبان

مخاطبان با توجه به ویژگیهایشان در رده‌های ذیل دسته‌بندی می‌شوند:

۱. مرد یا زن؛
 ۲. کودک، نوجوان، جوان یا سالمند؛
 ۳. با سواد، بی‌سواد یا کم‌سواد؛
 ۴. مذهبی یا غیر مذهبی؛
 ۵. با انگیزه یا بی‌انگیزه (داوطلب یا غیر داوطلب)؛
 ۶. عمومی (از هر سن و سال و سطح سواد و انگیزه و...).
- با توجه به شاخصهای فوق، می توان نوع مخاطب را مشخص کرد؛ مثلاً ممکن است مخاطبان ما جوانان با سواد، مذهبی و با انگیزه باشند، یا پسران بی‌سواد غیرمذهبی و بی‌انگیزه باشند و یا عموم اقشار مردم در سخنرانی شرکت کنند. مراحل بعدی اجرایی قبل و حین سخنرانی با توجه به نوع مخاطب پی گیری می شود.

دوم: مشخص کردن هدف

هدف، نقطه‌ای است که می‌خواهیم شنونده را به آن برسانیم. سخنران دینی پیش از هر سخنرانی باید هدف خود را از ایراد آن به صورت دقیق مشخص کند و اهداف اصلی و فرعی را برای خویش ترسیم نماید تا تلاش وی ابتر نماند؛ مثلاً اگر در موضوع «احترام به والدین» سخن می‌گوید، ممکن است هدف اصلی وی این باشد که جوانان، پدر و مادر خود را «امین و مشاور» خویش بدانند و در عین حال، اهداف فرعی و جنبی دیگری مثل عدم جدال با والدین، احترام گذاشتن به آنها و... را مد نظر قرار دهد.

اگر سخنرانی هدفمند نباشد، مشکلات ذیل رخ می‌دهد:

۱. انتخاب موضوع نامناسب؛
 ۲. بهره‌برداری نامناسب از فرصت؛ حتی در جایی که موضوع نیز مناسب باشد.
- معیارها و راههای تعیین هدف

در هنگام تعیین هدف، باید به محورها و معیارهای ذیل توجه کرد:

۱. نیاز مخاطب؛
 ۲. تمایلات مخاطب؛
 ۳. ظرفیت مخاطب؛
 ۴. شفافیت هدف؛
 ۵. خرد بودن هدف.^۱
- برای دستیابی به سه معیار اول از راههای ذیل اقدام می‌شود و پس از رسیدن به آنها، هدف به صورت خرد و شفاف مشخص می‌شود.

۱. بررسی شخصی: اگر سخنران در منطقه تبلیغی ساکن بوده و یا به نوعی ارتباطات زیادی با مخاطبان خود داشته باشد، می‌تواند تمایلات، نیازها و ظرفیت آنان را بشناسد و به صورت شفاف، هدف سخنرانی را مشخص کند.

۲. استفاده از نظر خبرگان: در صورتی که مبلغ؛ با منطقه تبلیغ یا خود مخاطبان آشنا نیست و خودش نمی‌تواند نیازها، تمایلات و ظرفیت آنان را بررسی کند، می‌تواند از افراد خبره و مرتبط با مخاطبان سؤال کند؛ مثلاً اگر قرار است در يك دبیرستان سخنرانی کند و با دانش آموزان نیز آشنا نیست، می‌تواند از مدیر مدرسه یا مسئول امور تربیتی و یا مشاور مدرسه نظرخواهی کند.

۳. استفاده از نظر مخاطبان: چنانچه مبلغ بتواند ارتباطات خوبی با مخاطبان خود برقرار نماید، می‌تواند با استفاده از نظر خود آنان به نیازها، تمایلات و ظرفیتشان پی ببرد.

البته در این باره باید ظرافتهای خاص ارتباطی را رعایت کرد؛ مثلاً پس از آنکه سخنران دینی چند ج لسه اول سخنرانی را با اهداف قابل توجه برای همه اداره کرد، می‌تواند در يك گفتگوی دوستانه اعلام کند: بحمدالله

^۱ هدف یا اهداف سخنرانی نباید کلی باشند؛ بلکه باید آنها را جزئی و شفاف کرد تا با توجه به مشکلات موجود، سخنرانها جهت یابند؛ مگر در موارد استثنایی و خاص.

با شما ارتباط خوبی برقرار کردیم، شما انسانهای مهربان و مهمان‌ناز می‌هستید، بنده میل دارم بیشتر با هم انس داشته باشیم. اگر بخواهید می‌توانید در این ساعت‌های خاص با هم بنشینیم و درد دل کنیم، می‌توانید با تماس تلفنی، پرسش‌های خود را مطرح کنید یا برایم نامه بنویسید. با این اقدام، راه باز می‌شود و مردم از طریق نوشتن و گفتن، نیازها، ظرفیتها و تمایلات خود را منتقل می‌کنند.

ارتباط هدف و موضوع سخنرانی

دو نکته درباره ارتباط هدف و موضوع سخنرانی قابل توجه است:

۱. ممکن است برای رساندن مخاطب به يك هدف، چندین موضوع را در چند سخنرانی مطرح کرده، از آنها بهره‌برداری کنیم؛ مثلاً ممکن است برای رسیدن به این هدف که «دین، کهنه نیست» موضوعاتی مثل : فطرت، محبت و... را مطرح کنیم.

حتی گاهی ممکن است برای رسیدن به يك هدف، سخنوران دیگر را نیز با خود همراه سازیم؛ مثل اینکه بخواهیم برخی خرافات را ریشه کن کنیم یا نقشه‌های يك گروهك انحرافی را نقش بر آب سازیم. همچنین امکان دارد رسیدن به يك هدف، نیاز به تکرار و هماهنگی داشته باشد؛ یعنی لازم باشد که همه مبلغان در چندین سخنرانی خود، مطلب و موضوعی را تکرار کنند؛ برای نمونه، اگر هدف، «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» باشد، چنین امری لازم خواهد بود.

۲. عنوان «هدف» و «موضوع» بحث می‌تواند یکی باشد و می‌شود با هم تفاوت داشته باشند؛ مثلاً اگر هدف ما «رفع اتهام از دین درباره کهنه بودن آن» باشد، می‌توان موضوع کهنه بودن یا نو بودن دین را انتخاب کرد و می‌توان به جای آن موضوع فطرت و... را مطرح کرد و به صورت غیرمستقیم، مخاطب را به هدف نزدیک کرد.

البته اولویت با مخفی بودن پیام اصلی سخنرانی است، به این صورت که پیام اصلی به گونه ای مطرح شود که مخاطب متوجه نشود، هدف سخنران، آن بوده است.

هنگامی که در يك موقعیت مناسب، پیام اصلی به صورت استطرادی مطرح می‌شود، اثرگذاری بیشتری بر مخاطب می‌گذارد؛ مثلاً اگر هدف سخنران، تقویت رهبری و انتقاد از مخالفان وی باشد، می‌تواند عوامل مخالفت با پیامبران و رهبران الهی را مطرح کند و در اواخر سخن و حتی بین روضه، يك مرتبه پیام اصلی خود را ظرف چند دقیقه آشکار سازد که آیا امروز عوامل مخالفت با رهبری چیست؟ آیا امروز همان دلایل مخالفت با انبیا و رهبران الهی تکرار نمی‌شود؟ و... .

پرسش‌نامه

۱. منظور از تمهیدات سخنرانی چیست؟ آنها را نام ببرید.

۲. نمونه‌هایی از توجه قرآن و اهل بیت(ع) به نیازها و علایق مخاطبان را توضیح دهید.

۳. انواع مخاطبان را نام ببرید.

۴. منظور از هدف در سخنرانی چیست؟ توضیح دهید.

۵. اگر سخنرانی هدفمند نباشد چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟

۶. در تعیین هدف سخنرانی، چه معیارهایی را باید در نظر گرفت؟

۷. معیارهای تعیین هدف را از چه راههایی می‌توان شناسایی کرد؟

۸. ارتباط هدف و موضوع بحث را بیان کنید. (آیا هدف و موضوع می‌تواند یکی باشد؟ آیا برای هر هدف، يك موضوع انتخاب می‌شود؟ و...)

تمرین لُئید

در کلاس درس با همکاری استاد خود و یا در يك گروه تمرینی با حضور همکلاسیها، برخی انواع مخاطبان را مشخص کرده، اهداف سخنرانی را با توجه به معیارهای بیان شده تعیین کنید. سعی کنید مخاطبانی را در این مرحله مشخص کنید که در منطقه شما حضور دارند و با آنها آشنایی کامل دارید.

درس سیزدهم

اهداف این درس

۱. آشنایی با دو مورد دیگر از تمهیدات سخنرانی (موارد ۳ و ۴)؛

۲. شناخت اهمیت و فواید تعیین موضوع، و معیارهای موضوع مناسب؛

۳. پی بردن به اهمیت، فواید و ویژگیهای عنوان مناسب در سخنرانی؛

۴. شناخت انواع عناوین.

در درس پیش دو مورد از تمهیدات سخنرانی، یعنی؛ «مشخص کردن مخاطب» و «مشخص کردن هدف» را توضیح دادیم. اینک دو مورد دیگر را در این درس بیان می‌کنیم.

سوم: تعیین موضوع (محور)

شاید برخی بر این تصور باشند که تعیین موضوع سخنرانی از پیش، لازم نیست و سخنران مذهبی پس از قرار گرفتن بر عرشه منبر با الهام الهی موضوعی را مطرح می‌کند و تأثیرگذاری لازم و مطلوب صورت می‌گیرد.

ضمن قبول امدادهای غیبی و الهامهای الهی برای برخی افراد و در بعضی موارد، لازم است این نکته را گوشزد کنیم که چنین سخنرانی جز در موارد استثنایی مبتلا به پراکنده‌گویی‌اند. در نهایت نیز پس از طرح

موضوعات متفرق و مختلف، به نیاز مخاطب پاسخ نمی‌دهند؛ به‌ویژه در شرایط فعلی که باید حساب شده در مقابل ترفندهای دشمنان تبلیغ کرد.

البته سخنرانیهای کشکولی با موضوعات متنوع، اگر دارای يك محور و موضوع اصلی باشند، برای مخاطبان عام مفیدند؛ ولی در همین موارد نیز قابل نقدند و چنانچه در موضوع واحدی متمرکز شوند و دیگر شرایط محتوایی را رعایت کنند، تاثیرگذاری علمی و احساسی قوی‌تری خواهند داشت.

فواید تعیین موضوع

تعیین يك موضوع برای سخنرانی، امکان موفقیت در محورهای ذیل را افزون‌تر خواهد کرد:

۱. پرورش مطلب؛

۲. تفهیم مطلب به مخاطب؛

۳. ماندگار شدن بحث؛

۴. ارتباط با مخاطبان؛

۵. اقناع اندیشه و تحریک احساس؛

۶. امکان نوآوری و خلاقیت؛

۷. پاسخگویی به نیازها و تمایلات مخاطب؛

۸. پرهیز از تکرار مطالب.

معیارهای موضوع مناسب

موضوع سخنرانی باید دارای معیارها و شرایط ذیل باشد:

۱. مطابق با نیاز مخاطب باشد؛

۲. دارای اولویت باشد؛

۳. ریز و خاص باشد، نه کلی و عام؛

۴. برای مخاطب جذاب باشد؛

۵. مطابق با ظرفیت (گوینده، شنونده، زمان و مقدار ساعت سخنرانی، مکان، و مناسبت) باشد؛

۶. از نظر دینی یا کاربرد اجتماعی ارزش تحقیق داشته باشد؛

۷. منابع آن در دسترس باشد.

چهارم: تعیین عنوان

عنوان سخنرانی در واقع، تابلو و نشانه سخنرانی است که محتوای آن را معرفی می‌کند. گاهی دلالت عنوان بر معنوی به صورت دلالت تطابقی است. در این صورت، عنوان، همان موضوع یا مترادف موضوع است و گاهی دلالت عنوان بر معنوی به دلالت تضمینی یا التزامی است که در این صورت، عنوان و موضوع سخنرانی به لحاظ معنا متفاوت خواهند بود.

برای مثال، ممکن است موضوع سخنرانی «محبت در جامعه دینی» باشد و عنوان بحث را «عشق» بگذاریم که تقریباً با یکدیگر مترادف‌اند و ممکن است موضوع سخنرانی «امر به معروف و نهی از منکر» باشد و عنوان سخنرانی را «مهربانی مدنی» بگذاریم که لازمه امر به معروف و نهی از منکر است.

اغلب، عنوان سخنرانی در ابتدای آن معرفی می‌شود و یا حتی ممکن است پیش از شروع سخن در تابلو اعلانات و یا هر جای دیگری معرفی شده باشد؛ ولی گاهی در اواسط بحث نیز مطرح می‌شود که با توجه به شرایط خاص جلسه و مخاطبان یا موضوع، ممکن است تناسب بیشتری نیز داشته باشد.

اهمیت و فواید عنوان مناسب

عناوین در تبلیغات امروزی جهان، بسیار مهم و سرنوشت سازند و بسیاری از فیلمها، نمایشنامه ها، و داستانها، فقط به سبب عنوان جذاب و مناسب، مخاطبان زیادی را به خود جذب کرده‌اند.

در سخنرانی دینی نیز انتخاب عنوان زیبا و مناسب بسیار اهمیت دارد؛ به‌ویژه در موضوعات تکراری که تکرار موضوع، باعث دلزدگی مخاطب می‌شود، اگر عناوین، زیبا و جدید انتخاب شود، مخاطب را به وجد می‌آورد. انتخاب عنوان خوب و مناسب، فواید ذیل را در پی خواهد داشت:

۱. سهولت در فهم مخاطب

برای همه مخاطبان، به‌ویژه مخاطبان عمومی لازم است از عناوین زیبا و قابل فهم استفاده شود. در این صورت با طرح عنوان، مطالب و محتوای سخنرانی را به راحتی دریافت می‌کنند؛ مگر در مورد ایجاد انگیزه با روش ابهامی که نباید مخاطبان، متوجه موضوع شوند و لازم است موضوع پس از گذشت مدتی از زمان

سخنرانی، روشن شود.^۱

۲. جذب مخاطب

پرفروش‌ترین کتابهای دنیا آنهایی بوده‌اند که عناوین کوتاه و گویا داشته‌اند. اگر به عناوین فیلمها و مقالات پرخریدار نیز توجه شود، به خوبی روشن می‌شود که عنوان زیبا و جذاب، باعث استقبال عمومی است. سخنرانی دینی هم از این قاعده مستثنا نیست و عناوین زیبا و گویا، مخاطبان را مجذوب خود می‌سازد.

۱. ایجاد انگیزه با روش ابهامی را در فصل ششم توضیح خواهیم داد

۳. معرفی دیدگاه سخنران

اگر عنوان بحث ما «عشق و زیبایی» باشد، معلوم است که می‌خواهیم درباره رابطه عشق و زیبایی بحث کنیم و یا وقتی عنوان بحث ما «لذت و دین» است، بحث درباره رابطه لذت و دین خواهد بود. پس عنوان مناسب می‌تواند تا حد زیادی، دیدگاه گوینده را از همان ابتدای سخنرانی برای مخاطب روشن سازد. البته شفافیت و روشن بودن منظور از عنوان در بعضی موارد مشکل ساز است؛ مثلاً اگر سخنران می‌خواهد درباره موضوعی سخن بگوید و در آن موضوع، دیدگاه خاصی دارد که باب طبع مخاطب نیست، ممکن است طرح عنوان گویا در چنین وضعیتی دردسر ساز شود. در این‌گونه موارد باید عناوینی را مطرح کرد که دلالت تطابقی بر معنوی نداشته باشند و مخاطب پس از مقدمه چینی لازم و تلطیف فضای روانی جلسه به موضوع بحث پی ببرد.

۴. ماندگاری محتوا و پیام

چنانچه عنوان، زیبا، کوتاه، جذاب و گویا باشد، عامل ماندگاری پیام سخنرانی در ذهن مخاطب است؛ زیرا سخنرانی در آن عنوان خلاصه شده است و زیبایی عروان و جاذبه‌اش سبب ماندگاری است. سخنرانی‌های بدون عنوان

عنوان‌زدن برای سخنرانی در موارد ذیل لازم نیست؛ گرچه ممکن است وجود آن بهتر باشد:

۱. جایی که سخنران، مشهور و مطلوب باشد؛ در چنین مواردی خود سخنران برای مخاطب، اهمیت بیشتری دارد تا عنوانی که برای سخنرانی مطرح می‌کند.
۲. موقعیتها و مناسبت‌های ویژه و خاص که به دلیل شرایط خاص سیاسی، حماسی و ... کسی در بند عنوان سخنرانی نیست.

ویژگی‌های عنوان مناسب

ویژگی‌های لازم برای عنوان مناسب عبارت‌اند از:

۱. قابلیت تطبیق با محتوای بحث به دلالت تطابقی، تضمینی یا التزامی؛
۲. جذابیت؛
۳. زیبایی در تعبیر؛
۴. مناسب بودن با شأن و وزانت مباحث دینی؛
۵. تازگی؛
۶. کوتاه بودن.

مناسب‌ترین عنوان، عنوانی است که همه ویژگی‌های فوق را داشته باشد. هرچه این ویژگی‌ها کمتر در عنوان سخنرانی دیده شود، آن را از حد مطلوبیت دور می‌سازد. در ذیل، چند عنوان را از نظر دارا بودن یا دارا نبودن ویژگی‌ها مرور می‌کنیم:

۱. چگونه خوش باشیم (برای موضوع راه‌های لذت بردن در زندگی) - قابل تطبیق، دارای جاذبه برای دبیرستانها، غیر زیبا، فاقد وزانت مباحث دینی، فاقد تازگی و کوتاه.
۲. خشونت (برای موضوع خشونت در زندگی یا در جامعه) - قابل تطبیق، پرجاذبه برای برخی مخاطبان، غیر زیبا، دارای وزانت، فاقد تازگی، کوتاه.
۳. آیین صفا (برای موضوع راه‌های کسب لذت) - قابل تطبیق، غیر جذاب، غیر زیبا، فاقد وزانت مباحث دینی، تازه و کوتاه.
۴. آیین کامیابی (برای موضوع راه‌های کسب لذت) - قابل تطبیق، جذاب، زیبا، دارای وزانت، تازه و کوتاه.
۵. مهربانی مدنی (برای موضوع امر به معروف و نهی از منکر) - قابل تطبیق به دلالت التزامی، دارای جاذبه، زیبا، دارای وزانت مباحث دینی، تازه و کوتاه.

انواع عناوین

از جهات مختلفی می‌توان به دسته‌بندی عناوین پرداخت:

۱. کوتاه یا بلند بودن
- برخی عناوین، کوتاه و برخی، بلند هستند. به صورت طبیعی، عناوین کوتاه‌تر برای سخنرانی مناسب ترند. برخی از اهل ذوق می‌گویند در صورتی که تعداد کلمات عنوان - چه در گفتار و چه در نوشتار - از سه کلمه بیشتر نباشد، از جاذبه بیشتری برخوردار است.
- عناوینی مانند: آیین زندگی، آیین زمامداری، مهرورزی و خشونت، اسلام دین زندگی و ... کوتاه، و عناوینی مثل: راه‌های کسب لذت از دیدگاه اندیشمندان اسلامی، آثار و برکات تقوا در سیره و سخن معصومان (ع) و ... بلند هستند.

۲. مبهم یا صریح بودن

بعضی عناوین با صراحت، بیانگر محتوا و موضوع سخنرانی هستند و هیچ ابهامی برای مخاطب باقی نمی‌گذارند؛ مانند: ولایتعهدی امام رضا (ع)، راز طول عمر امام زمان (ع)، وظایف منتظران در دوران غیبت، انتظار سازنده و ... و برخی دیگر از عناوین، مبهم اند و مخاطب نمی‌تواند با نگاه اولیه، محتوا و موضوع سخنرانی را تشخیص دهد؛ مانند: «آفتاب در حجاب» برای موضوع حضرت زینب(س)، «کشتی پهلو گرفته»

برای موضوع حضرت زهرا(س)، «خورشید شرق» برای موضوع حضرت رضا (ع) و «مفرد مذکر غایب» برای موضوع امام زمان(ع).
عناوین مبهم برای مخاطبان هوشمند و به‌ویژه غیر داوطلب مناسب‌تر است و در اکثر موارد باعث جذب آنان می‌شود.

۳. علمی یا ادبی بودن

عناوین علمی، همانند عناوین پایان‌نامه‌ها و کتابهای علمی هستند و برای سخنرانیهایی به کار می‌آیند که هدف از آنها بیشتر، اقناع اندیشه است؛ مانند:

- زن در تفکر امام خمینی(ره)؛
- علل روانی عقب‌افتادگی کشورهای اسلامی در اندیشه امام خمینی(ره)؛
- راههای ایجاد محبت در خانه؛
- عوامل ایجاد حیا در زندگی؛
- راههای پایداری توبه.

عناوین ادبی آنهایی هستند که با دست‌مایه‌های ادبی ساخته شده‌اند و مخاطبان نوجو و زیباطلب را جذب می‌کنند و برای بحثهای احساسی‌تر مناسب‌ترند؛ مانند:

- خون خدا؛
- کشتی پهلو گرفته؛
- یاس کیود.

پرسش‌نامه

۱. تعیین موضوع سخنرانی، پیش از رفتن به منبر چه ضرورتی دارد؟
۲. فواید تعیین يك موضوع و محور برای سخنرانی را بنویسید.
۳. معیارهای موضوع مناسب کدام‌اند؟
۴. منظور از عنوان سخنرانی چیست و چه تفاوتی با موضوع سخنرانی دارد؟
۵. فواید عنوان مناسب را بنویسید.
۶. آیا همیشه گویا بودن عنوان، مطلوب است؟
۷. در چه مواردی عنوان زدن برای سخنرانی لازم نیست؟
۸. ویژگیهای عنوان مناسب را با ذکر چند مثال به صورت تطبیقی بیان کنید.
۹. انواع عناوین را نام ببرید و هر يك را توضیح دهید.

تمرین

۱. با توجه به آنچه در این درس آموخته‌اید، ده موضوع مناسب سخنرانی را انتخاب کنید و برای هر موضوع، سه عنوان مناسب بریزید.
۲. در جمع دوستان و یا در صورت امکان در کلاس درس، بعضی موضوعات و عناوین تهیه شده را به بحث بگذارید و با راهنمایی استاد خود، آنها را ارزیابی کنید.

پاسخ به چند پرسش درباره معجزه

چگونه در عصر حاضر که با پیشرفت علم، برای هر پدیده‌ای، توجیهی علمی ارائه می‌دهند، می‌توان مسئله معجزه را قبول کرد و چرا در زمان حاضر معجزه ظاهر نمی‌شود؟

معجزات انبیا هیچ‌گاه برخلاف علم نیست تا پیشرفت علم پذیرفتن آن را دشوار سازد؛ زیرا معجزات، امور خارق‌العاده‌ای هستند که علل وقوع آن غیر از علل طبیعی و عادی است و دست علم از بررسی آن کوتاه است. معجزات در شمار امور محال و نشدنی نیز نیست تا پیشرفت علوم عقلی و علوم طبیعی وقوع آن را ناممکن بداند. بهترین دلیل برای وقوع معجزات، گزارشهای تاریخی بی‌شماری است که انسان از مطالعه آنها نسبت به وقوع معجزات یقین پیدا می‌کند. از جمله معجزه حضرت عیسی (ع) که مرده را زنده می‌کرد و معجزات رسول الله (ص) مانند شوق قرآن مجید که معجزه‌ای جاویدان است و شوق القمر توسط پیامبر اکرم (ص).

اینکه چرا در حال حاضر معجزه به وقوع نمی‌پیوندد اولاً: قرآن کریم معجزه بزرگ رسول الله (ص) است که همچنان زنده و پابرجاست. دوم اینکه: معجزه برای اثبات ادعای پیامبر است و پس از اثبات پیامبری رسول الله (ص) و ختم نبوت، نیازی به معجزه دیگری در عصرهای بعد از بعثت نیست. لیکن، کرامات بسیاری از معصومان (ع)، چه آنها که رحلت کرده‌اند و چه حضرت حجت (ع) که در قید حیات است، و نیز کرامات متعددی از اولیاء خدا، چه از شهدا (مانند حضرت ابوالفضل العباس و برخی صالحان) و چه از بندگان خالص خدا که در قید حیات هستند، در هر زمان و هر مکانی سر می‌زند. این کرامات نیز پرتوی از ارتباط با عالم ملکوت و شمه‌ای از اعجاز الهی است.

آیا انسان می‌تواند با پیشرفت دانش، به علت معجزها پی ببرد؟

معجزه دارای علت ماورای طبیعی و برای اثبات ادعای پیامبری است. و علت ماورای مادی از دسترس هر گونه تجربه و آزمایش علمی خارج است. بنابراین علت معجزه را با پیشرفت دانش نمی‌توان دریافت و البته، دارای قوانین و سننهایی ویژه نیز هست که ممکن است انسان با پیشرفت دانش، از این قوانین و سنن‌ها آگاه شود. مرحوم علامه طباطبائی «رحمه الله» بر این عقیده است که خداوند معجزه را نیز با اسباب مادی و علل طبیعی پدید می‌آورد؛ ولی دانش انسانی بدانها راه ندارد و خداوند خود از آنها آگاه است.^۱ بنابراین، ممکن است روزی اسباب و علل مادی معجزه و به بیان دیگر، قوانین و سننهای حاکم بر آن، بر انسان آشکار شوند.

آیا معجزه با نظم جهان سازگار است؟

برخی، معجزه‌ها را در نظم حاکم بر جهان، موارد استثنایی می‌دانند که به دلیل اندک بودن آنها، بر نظم خلل وارد نمی‌کنند.^۲ برخی نیز مانند علامه طباطبائی «رحمه الله» معجزه را با قوانین طبیعت هماهنگ می‌دانند و روی دادنش را با اسباب و علل مادی تبیین می‌کنند. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «تنها فرقی که میان روش عادی با معجزه خارق‌العاده هست، این است که اسباب مادی برای پدید آوردن آن گونه حوادث، در جلوی چشم ما اثری می‌گذارند، و ما روابط مخصوصی که اسباب با آن حوادث دارند، و نیز شرایط زمانی و مکانی مخصوصش را می‌بینیم؛ در حالی که در معجزات نمی‌بینیم و دیگر اینکه در حوادث طبیعی، اسباب اثر خود را به تدریج می‌بخشند، و در معجزه، اسباب آنی و فوری اثر می‌گذارند. به عنوان مثال، مار شدن عصاره اگر بخواهد در مجرای طبیعی صورت بگیرد، محتاج به علل و شرایط زمانی و مکانی مخصوص است؛ ولی در مسیر معجزه نیازی به آن شرایط و آن مدت طولانی نیست؛ بلکه علت که عبارت است از خواست خدا، همه تأثیراتی را که در مدت طولانی باید به کار می‌افتاد تا عصاره اژدها شود، در یک آن به کار می‌اندازد.»^۳

آیا معجزه با قانون علیت ناسازگار است؟

معجزه چیزی فراتر از قانون علیت نیست، بلکه معجزه نیز دارای علت است؛ ولی علتش ماورای طبیعی است. باید توجه داشت که علل طبیعی بنابر اصطلاح فلسفی، علت‌های «معدّ» هستند نه «موجد». البته میان علت معدّ و معلول سنخیت لازم است، یعنی هر چیزی نمی‌تواند معدّ هر چیزی دیگر شود. به عنوان مثال برای روشن کردن کبریت نمی‌توان آن را روی یخ گذاشت، بلکه باید در اثر اصطکاک و مالش با چیزی دیگر، آن را روشن کرد. عقل ما به تنهایی نمی‌تواند دریابد که چیزی علت معدّ چیزی است، بلکه باید از راه تجربه بدین موضوع دست یابد؛ ولی ما، در مجردات نمی‌توانیم دست به تجربه بزنیم و دریابیم که مجردات چه تأثیری در اشیا دارند. تجربه این است که ما شرایط حاکم بر چیزی را تغییر دهیم و از همین تغییر، به علت آن دست یابیم. به عنوان مثال برای این که دریابیم آیا آتش، علت (به معنای مسامحه‌ای) حرارت هست یا نه، باید آتش را خاموش ساخت، آن‌گاه پایان یابد، در می‌یابیم که آتش، علت حرارت است. آیا چنین تجربه‌ای را می‌توان درباره مجردات به دست آورد؟ پاسخ، منفی است؛ زیرا اولاً مجردات احساس

۱. ترجمه تفسیر المیزان، سیدمحمدباقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین، ۱۳۶۶ ش، ج ۱، ص ۱۲.

۲. الالهیات، جعفر سبحانی مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۷ به بعد.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۲۰.

شدنی نیستند تا تأثیرشان احساسی باشد، و ثانیاً مجردات تغییر پذیر نیستند و از اینرو، تجربه پذیر نیز نیستند. نکته دیگر این که علتهای طبیعی انحصاری نیستند؛ یعنی در عالم طبیعت بسیاری از علتهای طبیعی و اعدادی جانشین یکدیگر می‌شوند. و برای باز شناختن علتهای جایگزین، به تجربه نیازمندیم و تجربه نیز هیچ گاه نمی‌تواند علت منحصر را باز شناسد؛ زیرا در حیطه تجربه نیست و ممکن است در خارج از این حیطه، علتهایی باشند که ما بدانها نمی‌توانیم دست یافت. بی‌گمان در جهان موجوداتی هست که اصلاً تجربه پذیر نیستند و ما نباید تأثیر آنها را انکار کنیم. پس، اگر پدیده‌ای به وسیله علت مجرد و ماورای طبیعی پدید آید، نمی‌توان گفت چون علتش برای ما آشکار نیست، این پدیده دارای علت نیست.^۱

وقتی حقانیت یک دین از تعلیماتش آشکار می‌شود، دیگر چه نیازی به معجزه است؟ از آنجا که وحی، گونه‌ای رابطه مرموز با خداوند است و برای انسانهای عادی درک شدنی نیست، پیامبران از سوی خداوند دست به معجزه می‌زنند تا پیامبری و ارتباط خود با عالم غیب را ثابت کنند. بنابراین، معجزه، تنها برای اثبات درستی ادعای پیامبری است؛ اما حقانیت دین همچنان که از کلمه دین بر می‌آید، منوط به تحقیق و تأمل در محتوای پیام پیامبران است. این نیز راهی برای پی بردن به درستی ادعای آنان است؛ ولی برای تمامی مردم، بهره بردن از این راه ممکن نیست. وانگهی، تحقیق درباره پیام پیامبران، پس از ارائه و تکمیل دین امکان دارد. و لازمه آن توقف و تحیر و سرگردانی مردم در آغاز بعثت پیامبران است. بر این اساس، معجزه، مردم را یاری می‌دهد که از همان آغاز دعوت، به پیامبران ایمان آورند. پس، این ایمان با تأمل و تفکر و تحقیق در محتوای پیام آنان ژرف‌تر و استوارتر می‌گردد.^{۲*}

۱. راهنما شناسی، استاد مصباح یزدی، مدیریت حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۷ ش، صص ۲۲۳ تا ۲۱۶.

۲. بر گرفته از سایت مؤسسه در راه حق، با اندکی دخل و تصرف.

هر عقل و فطرت سالمی پنج پیام به صاحبش می دهد و با طرح پنج سؤال، او را به سوی دین و وحی راهنمایی می کند؛ چرا که خداوند دو حجت دارد: حجت باطنی (عقل) و حجت بیرونی (وحی و پیامبران). امام کاظم (ع) فرموده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةَ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةَ فَالْعُقُولُ»^۱ به راستی برای خدا بر مردم دو حجت است: یکی ظاهری و دیگری باطنی؛ اما حجت ظاهری، رسولان و انبیا و امامانند و اما حجت باطنی عقلها. عقل انسان از وحی الهی بی نیاز نیست؛ زیرا وحی، تعالیمی را می آورد که عقل بشری به آن راه ندارد؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: «وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»^۲ «[با وحی] به تو آموختیم [ای پیامبر و ای عقل کل!] چیزی را که نمی دانستی [و با عقل به آن راه نمی یافتی].» همچنین خطاب به کل بشر نیز فرمود: «فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۳ «خدا را یاد کنید همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید [و هرگز به آن نمی رسیدید] به شما تعلیم داد.» از آیات فوق استفاده می شود که آنچه بر پیامبران نازل شده است، معارفی است که بخشی از آن در توان عقل نیست و اگر خداوند آنها را نازل و انسانها را از علم غیبش و وحی بهره مند نمی کرد، انسانها برای همیشه از آن معارف محروم بودند؛ حتی «اگر جن و انس جمع شوند، همانند قرآن را نمی توانند بیاورند.»^۴ پیامهای عقل فطری

عقل سالم و فطری هر انسانی این پیامها را به انسان می دهد:

۱. هر وجودی (که نبوده و به وجود آمده) مبدأ و آغازی برای آن متصور است.
۲. هر مبدأ، مقصد و هدفی دارد.
۳. بین هر مبدأ و مقصدی تنها یک صراط مستقیم وجود دارد.
۴. هر راه و صراطی ضرورتاً راهنمایی دارد.
۵. هر راه و صراطی، راهزنی دارد.

در روایات نیز گاهی به این پیامهای عقل اشاره شده است؛ از جمله علی (ع) فرموده است: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَقْدَ لِرَأْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ؟ فَي آيِنٍ وَ وَلى آيِنٍ؛^۵ خداوند رحمت کند آن انسانی را که آنچه لازم است، برای نفس خود تهیه و خویشتن را برای قبر، مستعد و آماده سازد. آن انسانی که بداند از کجا آمده و در کدام راه است و به سوی کدام مقصد بازمی گردد.» مولوی چه زیبا گفته است:

روزها فکر من این است و هم شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ز کجا آمدلم (من آین) آمدنم بهره چه بو(فی این)

به کجا میروم آخر نمایی وطنم؟ (الی این)

وژان فوارستی، دانشمند آلمانی خوب گفته است؛ آنجا که می گوید: «هر چه بشریت ترقی می کند، این سؤال بیشتر مطرح می شود که چرا باید بمیرد و منظور از آمدن و رفتن چیست؟ و به قول سقراط «زندگی بررسی نشده، ارزش زیستن ندارد.»^۶

هر چند سؤالات فطری عقل، اول متوجه خود اوست؛ ولی برای حل معما باید عقل در مقابل وحی الهی و ادیان آسمانی زانو بزند تا پاسخ صحیح را دریافت کند.

سؤالات عقل فطری از دین و پاسخهای دین

۱. مبدأ همه وجود و عالم هستی کیست؟
۲. مقصد عالم هستی و دنیا کجاست؟
۳. صراط مستقیم بین این مبدأ و مقصد چیست؟
۴. راهنما و یا راهنمایان چه کسانی اند؟

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دار صعب و دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.
۲. نساء/۱۱۳.
۳. بقره/۲۳۹.
۴. اسرا/۸۸.
۵. اعلام الدین، ص ۳۴۴ و ریحیق مختوم، عبدالله جوادی آملی، قم، اسراء، ص ۱۲۸.
۶. ر.ک: جوان و بحران هویت، محمد رضا شرفی، ص ۹۶، به نقل از: مجله صباح، ش ۹ و ۱۰، ص ۶۸.

۵. راهزن و یا راهزنان چه افرادی‌اند؟

جالب این است که خود دین، قبل از اینکه به این سؤالات پاسخ بگوید، بشر و عقل فطری او را تشویق می‌کند که باید پاسخهای سؤالات فطری خود را از دین بیاید. امام صادق (ع) فرمود: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ أَوْلَهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»^۱ تمام علم مردم را در چهار (چیز) یافتیم: اول آن، این است که خدایت را بشناسی؛ دوم اینکه خود را بشناسی؛ سوم اینکه آنچه از تو اراده کرده (و هدف خلقت) را بشناسی و چهارم اینکه آنچه تو را از دینت خارج می‌کند (یعنی راهزن را) بشناسی.»

دین در پاسخ پرسش اول می‌گوید که خداوند مبدأ و خالق تمام هستی است: «إِنَّا لِلَّهِ»^۲ «از خداییم» و در جای دیگر فرمود: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۳ «بگو: خدا خالق همه چیز و او یکتا و پیروز است.» هر موجودی که شیء بر او صدق کند، خالق و هستی او از خداوند است. دین در پاسخ به پرسش دوم می‌گوید که قیامت و لقاء الله، رسیدن به کمال و رحمت الهی است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۴ «ما از خداییم و به سوی او برمی‌گردیم» و در جای دیگر فرمود: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۵ «آگاه باشید که همه کارها تنها به سوی خدا بازمی‌گردد.»

فعل مضارع، استمرار را افاده می‌کند؛ یعنی برگشت امور به خدای متعال، دائمی است.^۶ پس تمامی هستی به سوی او در سیلان و جریان‌اند و ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بدانیم و چه ندانیم، رو به سوی آن هدف و غایت داریم.

دل، سراپردهٔ محبت اوست

دیده آینه دار طلعت اوست

هر گل نو که شد چمن آرای

زائر رنگ و بوی صحبت اوست^۷

دین در پاسخ به پرسش سوم می‌گوید: دین اسلام و رفتار پیامبر و امامان، صراط مستقیم است.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۸ «دین (مجموعه قوانین روش زندگی) نزد خداوند، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.» همچنین در جای دیگر فرموده است: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۹ «آیا آنها غیر از آیین خدا می‌طلبند [آیین او همین اسلام است] و تمام کسانی که در آسمانها و زمین‌اند با اختیار یا اجبار، در برابر [فرمان] او تسلیم‌اند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.» آیه دیگر می‌فرماید: «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ»^{۱۰} «صراط مستقیم، راه کسانی که مشمول نعمت خود ساختی» و در سورهٔ نساء، بندگان مشمول نعمت را چنین معرفی می‌کند: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً»^{۱۱} «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند [در روز رستاخیز] همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده است، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از مجموع آنچه در این قسمت بیان شد، به دست آمد که دین اسلام و رفتار انبیا، امامان، شهدا و صالحان به عنوان صراط مستقیم الهی مطرح است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰، باب النوادر، ح ۷.

۲. بقره/ ۱۵۶.

۳. رعد/ ۱۶.

۴. بقره/ ۱۵۶.

۵. شوری/ ۵۳.

۶. المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۸۱.

۷. حافظ.

۸. آل عمران/ ۱۹.

۹. همان/ ۸۳.

۱۰. حمد/ ۶ و ۷.

۱۱. نساء/ ۶۹.

خداوند در پاسخ پرسش چهارم، یعنی راهنمایان این راه، انبیا، به ویژه پیامبر اکرم (ص) و امامان را معرفی می‌کند. پروردگار بی‌همتا درباره انبیا می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»؛^۱ «به راستی رسولان ما با معجزات آمدند» و یا فرمود: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ».^۲

همچنین خداوند متعال درباره شخص رسول اکرم (ص) فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛^۳ «به راستی تو مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کنی» و درباره امامان معصوم(ع) فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛^۴ «از خدا اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر (امامان) اطاعت کنید».

روایت پیشین، انبیا و امامان را حجت الهی معرفی کرد: «أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ»^۵ «امام باقر(ع) ذیل آیه «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»؛ «این صراط مستقیم من است، پس پیروی کنید» فرمود: «طَرِيقُ الْإِمَامَةِ فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ أَي طَرُقًا غَيْرَهَا»^۶ مقصود طریق امامت است که از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید».

رسول خدا(ص) درباره علما فرموده است: «الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛^۷ علما امینهای خدا بر خلق اویند.» امام زمان(ع) در توقیعی می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^۸ اما در حوادثی که پیش می‌آید [و مسائلی که نیاز به آن پیدا می‌شود] به راویان [و صاحب‌نظران در] حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان (فقه‌ها) حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.»^۹

قرآن درباره پرسش پنجم، راهزنان طریق مستقیم الهی را شیاطین جن و انس می‌داند. شیطان با تهدید گفت: «لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»؛^{۱۰} «من بر سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می‌کنم» و خداوند هم فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛^{۱۱} «ای فرزند آدم! شیطان را نپرستی که او برای شما دشمن آشکاری است» و درباره شیاطین انسی و جنی فرمود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكٍ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»؛^{۱۲} «بگو پناه می‌برم به پروردگار، حاکم و مالک و معبود مردم از شر وسوسه گر پنهانکار که در درون سینه انسانها وسوسه می‌کند؛ خواه از جن باشد یا انسان.»

امام صادق(ع) می‌فرماید: «عُلَمَاءُ شَيْعَتِنَا مَرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَقَارِيئُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءٍ شَيْعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شَيْعَتُهُ»؛^{۱۳} علمای شیعیان ما مرزداران مرزهایی هستند که ابلیس و عفریتهای او در آنجا حضور دارند و آنها را از وارد شدن بر شیعیان ناتوان و مسلط شدن شیطان و پیروان او بر آنان محافظت می‌کنند».

این روایت، عالمان را راهنمایان و شیاطین جنّی و انسی را راهزنان معرفی می‌کند. نتیجه: با همین بیان کوتاه، نکات ذیل قابل نتیجه‌گیری است:

۱. مهم‌ترین بصیرتها، مبدأشناسی (خداشناسی)، مقصد شناسی (معاد شناسی)، دین و صراط مستقیم شناسی (اسلام شناسی)، راهنما شناسی (ولایت شناسی)، راهزن شناسی (دشمن شناسی) است.
۲. در میان این بصیرتها، آنچه نقش محوری دارد، راهنما شناسی است؛ یعنی ولایت شناسی و ولایت‌مداری که امام باقر(ع) فرمود: «وَ لَمْ يَتَّادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ»؛^{۱۴} برای هیچ امری به اندازه امر ولایت، فریاد زده نشد.»

۱. حدید/ ۲۵.

۲. مائده/ ۲۳.

۳. شوری/ ۵۲.

۴. نساء/ ۵۹.

۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۶. غایة المرام، ابن میثم بحرانی، چاپ قدیم، مقصد ثانی، باب ۲۱۲، ص ۴۳۵.

۷. کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، ح ۲۸۶۷۵، به نقل از: منتخب میزان الحکمه، دارالحدیث، ص ۳۶۷.

۸. کمال الدین، شیخ صدوق، قم، مسجد جمکران، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۲۳۸، باب ۴۵، ج ۴.

۹. اعراف/ ۱۶.

۱۰. یس/ ۶۰.

۱۱. ناس/ ۱ - ۶.

۱۲. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۷ به نقل از: منتخب میزان الحکمه، ص ۳۶۷، ح ۴۵۳۶.

۱۳. اصول کافی، کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا، ج ۲، ص ۱۸.

۳. مهم‌ترین مسئله که نتیجه بصیرت دقیق، عمیق و مداوم محسوب می‌شود این است که تکلیف، یعنی همان اصلی‌ترین رابطه با عالم هستی و زیباترین مصداق بندگی شناخته و درست و دقیق، اجرا و بر تداوم آن، استقامت شود.

۴. اصلی‌ترین ضربه شیاطین جنّ و انس (راهزنان) این است که یا تکلیف شناخته نشود و یا انجام نشود و یا تداوم نیابد؛ از اینرو این مبنای درگیری و تقابل حق و باطل در طول تاریخ بشر بوده است. تکلیف چیست؟

تکلیف؛ رمز بندگی، زیباترین رابطه با عالم هستی (خالق و مخلوق)، تنها راه تعالی، بهترین توشه و برداشت از فرصت زندگی، همچنین پرسودترین معامله هستی است؛ چرا که تکلیف، جاده‌ای دو طرفه است: الف. تکالیف خدا، مولا و خالق؛ ب. تکالیف عید و بنده.

از جمله تکالیف الهی، رحمت «كَتَبَ عَلَي تَفْسِيهِ الرَّحْمَةَ»، مغفرت، نصرت، عزّت، هدایت، معیشت، شفاعت، حیات طیبه، سعادت و رستگاری، حمایت، امنیت، برکت و ... است.

هرکس تکلیف بندگی خود را انجام دهد به تمام این فیوضات می‌رسد؛ پس شیطان و لشگریانش، همه همت خود را گمارده‌اند که انسان به تکلیف عمل نکند یا با نشناختن یا با عمل نکردن و یا با تباه کردن، چرا تکلیف؟

از بیان فوق کاملاً روشن می‌شود که رابطه درست با عالم هستی (خالق و مخلوق)، سعادت و درک همه فیوضات، در گرو انجام درست و دقیق تکلیف است و راهی برای نیل به کمال بی‌نهایت که در فطرت انسان نهاده شده است، جز انجام تکلیف نیست.

همه امتیاز رستگاران تاریخ، اعم از انبیا، اوصیا، شهدا، صلحا و علما در تشخیص و انجام درست تکالیفشان به اقتضای شرایط و زمان بوده است و تنها راه سعادت برای رهروان طریق حقیقت نیز همین تکلیف مداری است: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

تَبْدِيلًا»^۱ «در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند. بعضی پیمان خود را به آخر بردند [و در راه او شربت شهادت نوشیدند] و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییری در تبدیل در عهد و پیمان خود ندارند.»

چگونگی تکلیف؟

اولین مرحله، چگونگی تشخیص تکلیف است که بصیرتی دقیق، عمیق و مداوم می‌طلبد؛ وگرنه انسان به سعادت انجام تکلیف نخواهد رسید؛

بصیرت اول در تشخیص تکلیف؛ بصیرت در تشخیص شرایط زمانی، مکانی، فردی، خانوادگی و... است.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۲ «خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند.»
«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۳ «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.»

امام صادق (ع): «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»^۴ هر کس زمان شناس باشد شبهات به او هجوم نمی‌آورند.»

بصیرت نسبت به شرایط فردی، خانوادگی، زمانی، مکانی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی که نتیجه‌اش تعریف و شناخت دینی از موضوعات در زندگی انسان است، اولین گام برای تشخیص درست و دقیق تکلیف محسوب می‌شود.

موضوعات زندگی را باید درست دید، کامل دید، ظاهر و باطنش را دید، اول و وسط و آخرش را دید، عمیق و دقیق و وسیع دید، با خدا دید، با آخرت دید، که همه این دیدنها منوط به این است که موضوعات زندگی را از دریچه دین ببینیم و از زبان اهل دین - که همان صاحبان ولایت‌اند - بشنویم و بشناسیم؛ و گرنه اگر تنها بعد دنیوی، ظاهری و مادی موضوعات زندگی دیده شود و از زبان شیاطین شناخته شود قطعاً به تشخیص درست تکلیف نخواهیم رسید و تلاش شیطان، شناخت ناقص، غلط و تک بعدی موضوعات است. نماز نشسته و نماز ایستاده هر دو نمازند؛ ولی یکی تکلیف انسانی است که موضوعش سلامت است و دیگری تکلیف انسانی است که موضوعش بیماری است.

صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع) هر دو احیای دین و افشای باطل است؛ اما یکی تکلیف بنابر موضوع و شرایط زمان معاویه است و دیگری تکلیف برابر موضوع و شرایط یزید است.

بصیرت دوم در تشخیص تکلیف؛ بصیرت در تشخیص ولی الهی و اهل ذکر است: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۵ «از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید.»

۱. احزاب/ ۲۳.

۲. طلاق/ ۷.

۳. بقره/ ۲۸۶.

۴. الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۲۶.

۵. نحل/ ۴۳.

بعد از تشخیص درست موضوع، برای تشخیص تکلیف باید سراغ اهل ذکر رفت که همان اهل بیت باشند. از صادقین(ع) نقل شده است که مراد از اهل ذکر، آل محمد(ص) است^۱ و همین طور اهل بیت(ع) اهل ولایت الهیه‌اند. امام صادق(ع) فرمود که منظور از ذکر در آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» ولایت الهیه اهل بیت(ع) و ولایت امیر مؤمنان است.^۲

دستگاه ابلیس تلاش کرده و می‌کند که این نیاز فطری بشر یعنی پرسش را در مسیر انحرافی قرار دهد؛ از اینرو پیامبر قلابی درست می‌کند (سامری در زمان حضرت موسی(ع))، قرآن قلابی درست می‌کند در جنگ صفین، امام زمان قلابی درست می‌کند، کارشناس دین قلابی درست می‌کند تا با مراجعه به ولی قلابی، مردم به تشخیص درست تکالیف و در نتیجه به بندگی خدا نرسند.

جنگ صفین

همه می‌دانند که امام علی(ع) مصداق دهها آیه قرآن و احادیث پیامبر اکرم(ص)، ولی خدا، جانشین الهی پیامبر و واسطه تکمیل دین و نعمت است. «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۳؛ اما این امام برحق، بعد از رحلت رسول خدا(ص) بنابر مکر شیاطین جن و انس، خانه‌نشین شد و حدود ۲۵ سال به نوعی در غیبت به سر بردند تا اینکه مردم از ظلم حکومت خسته شدند و سراغ حضرت آمدند؛ نه به خاطر حقیقت ولایت حضرت، بلکه برای منفعت خویش که آن را در خطر می‌دیدند.

منتظران امام علی(ع) که باعث شدند حضرت از خانه نشینی خارج شود، در مدت کوتاهی به چند گروه تبدیل شدند و نه تنها حضرت را در ادامه راه، یاری نکردند که به مخالفت و دشمنی هم پرداختند؛ الف. عافیت‌طلبان، مرفهین بی‌درد، جهادگريزان در قالب حزب قاعدین، حضرت را تنها گذاشتند.

ب. ویژه خواران، سابقه دارانی که بهای تلاش خود را از حکومت می‌خواستند در قالب حزب ناکثین و جنگ جمل، به جنگ با حضرت پرداختند.

ج. ساده لوحان، هجده ماه از جنگ صفین را کنار امام رزمیدند؛ ولی با مکر عمروعاص و معاویه و قرآن بالای نیزه رفتن دچار شبهه و تردید شدند. خواص هم امام را تنها گذاشتند و حتی امام را در صورت ادامه جنگ، تهدید کردند.

د. خود محوران و مغروران به عبادت و تهجد، با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» از طریق مستقیم خارج شدند و جنگ نهروان را راه اندازی کردند.

تنها گروه اندکی در یاری امام خویش ثابت قدم ماندند و با افشاگری مکر شیاطین، به بصیرت دهی پرداختند. در دعای ندبه می‌خوانیم: «إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ»^۴ جز اندکی از مؤمنان حقیقی که حق اولاد رسول را رعایت کردند.»

وجه مشترك تمام کسانی که امام را تنها گذاشتند، دنیا گرایی و ولایت گریزی است. دو عنصری که لازم و ملزوم یکدیگرند و شیطان با زینت دادن دنیا «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ»^۵ برای زمینه داران، آنها را از صراط مستقیم ولایت جدا می‌کند؛ گروهی را با عافیت طلبی، گروهی را با فرصت طلبی و قدرت پرستی و ثروت اندوزی، گروهی را با شبهه افکنی و تردید در حق و مشتبه کردن امر، گروهی را هم با خود بزرگ بینی، غرور، نخوت و تکبر نسبت به عبادت.

در جنگ صفین، ثقل اکبر را بالای نیزه بردند؛ در حالی که روح ثقل اکبر، ثقل اصغر یعنی امامت و ولایت است؛ چون پیامبر اکرم(ص) فرموده بود: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»^۶؛ علی با حق و حق با علی است و حق بر محور او می‌چرخد. مردم را در امر ولایت مردد کردند و امر ولایت را که الهی است و بر اساس لیاقت است، بر امور ظاهری و بشری مترتب کردند، غافل از اینکه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۷؛ «ولی و سرپرست شما فقط خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که اقامه نماز کردند و در حال رکوع زکات [و صدقه] دادند.»

این عمار؟

۱. تفسیر صافی، فیض کاشانی، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲. تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳. مائده/۳.

۴. دعای ندبه.

۵. حجر/۳۹.

۶. بحار الانوار، مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۴۳۲، ۴۴۵ و ۴۵۰ و ج ۲۸، ص ۱۸۹.

۷. مائده/۵۵.

شخصیت عمّار، فرزند یاسر و سمیه اولین زن و مرد شهید تاریخ اسلام در بین یاران امام علی (ع) در عصر مظلومیت ولایت می‌درخشد؛ چون تنها اوست که بیش از همه به نقطه اصلی فتنه توجه می‌دهد و آن، مشتبّه کردن امر ولایت الهیه است.

عمّار در جریان فتنه‌ها به ویژه در جنگ صفین خود را به آب و آتش می‌زند تا ولایت الهیه امام را تبیین کند و شبهات را پاسخ دهد و با دلیل عقل و نقل، آیه و روایت، مردم را به بصیرت در ولیّ شناسی راهنمایی کند و دست ابلیس را در ایجاد شبهات افشا نماید. عمّار، مصداق بارز کلام امام می‌شود که «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ

إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ»^۱ این پرچم را جز اهل بصیرت و صبر [و استقامت] نمی‌توانند به دوش بکشند. عمّار، مبانی عقلی و شرعی ولایت را بیان می‌کند، از عصمت و علم الهی امام می‌گوید، از جانشینی به حق و الهی امام می‌گوید، عمّار از برکات فردی و اجتماعی پیروی از امام و ولایت می‌گوید، عمّار از بدبختیها و نکتبهای ولایت گریزی و نداشتن امام الهی و امام حق می‌گوید. اگر خواص زمان امام، همه همانند عمّار به انجام تکلیف می‌پرداختند و در ولیّ شناسی مردم را یاری می‌کردند، حوادث تلخ شهادتها و به ویژه حادثه کربلا به وقوع نمی‌پیوست. به تعبیر مقام معظم رهبری (مدظله العالی): «ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمده است که سر حسین بن علی (ع) آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمانان علی بن ابی طالب (ع) در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت نشسته است گردانده شد و آب از آب هم تکان نخورد...»^۲

اگر خواص دیگر زمان امام همانند عمّار در تبیین ولایت الهیه امام و زدودن شبهات تلاش می‌کردند، این عوامل، زمینه‌ساز حادثه کربلا نمی‌شد:

۱. غفلت و دوری از یاد خدا؛

۲. ایمانهای موقت و ناپایدار؛ ۳. دنیا گرایی؛ ۴. بی‌تفاوتی مردم در برابر منکرات.

قرآن بارها می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»؛^۳ «ای صاحبان بصیرت! [از این ماجراها] پند و عبرت بگیرید.» بگیرید.

عمّار با شناخت درست لایه‌های زیرین جبهه دشمن و دشمن شناسی دقیق توانست، فتنه را افشا کند. غفلت و دوری از یاد خدا

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛^۴ «پس از آنان کسانی جانشین شدند که نماز را ضایع و تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند.» کنار گذاشتن مظاهر یاد الهی همچون نماز، دعا، ذکر و راز و نیاز قطعاً تنها باعث دوری از یاد خدا نمی‌شود؛ بلکه باعث دوری از امام حق که روح نماز است نیز می‌شود که در سلام به ه ر امامی می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنْكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ.» دوم اینکه وقتی امام و خلیفه خدا و مظاهر یاد خدا، کنار گذاشته شود، حدود الهی تعطیل و زمینه ساز رواج فحشا و شهوت‌رانی می‌شود؛ چنان که قرآن در آیه فوق فرمود.

شکستن مرز عفاف بین زن و مرد، گرفتاری در هواهای نفسانی و شهوات، دیگر زمینه‌ای را برای تربیت غیور مردانی باقی نمی‌گذارد که با جان، مال و آبرو در زمان خطر، از اسلام و ارزشها دفاع کنند؛ چرا که همه مدافعان حریم اسلام و ولایت از صدر تاکنون به ویژه در سالهای نورانی دفاع مقدس، تربیت شدگان دامنه‌های عیف مادرانی بودند که لحظه‌ای از یاد خدا و محور یاد خدا یعنی ولیّ خدا غافل نبودند. ایمانهای موقت و ناپایدار

ولایت، شرط توحید است و بنابر حدیث سلسله الذهب امام رضا (ع) که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي بِشُرُوطَهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.»^۵ هر کس در باب امامت و ولایت دچار تردید شود قطعاً توحید او نیز دچار تزلزل می‌شود و این زیربنای همه ایمانهای ناپایدار بعد از رحلت رسول خدا(ص) شد و دشمن نیز با همین شیوه توانست امام حق، علی ابن ابی طالب (ع) را خانه نشین کند و کار را بدانجا رساند که برای قرب به حضرت حق، به قتل امامان حق دست زدند و در عاشورا فریاد زدند: «ای سپاه خدا! برای رسیدن به بهشت به کشتن حسین بن علی ابن ابی‌طالب (ع) مبادرت ورزید.»

اگر امام حق، محور توحید است جانشین امام حق نیز این محوریت را در عصر غیبت دارد؛ چرا که حضرت فرمود: «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ فقها، حجت من بر شما (مردم) و من (اهل بیت) حجت خدا بر آنان هستم.»

امروز نیز ایجاد تردید در ولایت الهیه فقیه، زمینه‌ساز ایمانهای موقت و ناپایدار خواهد بود. دنیاگرایی و توجه به‌مادیات

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۷۳، ص ۳۲۸.

۲. روزنامه کیهان، ۸۵/۱۱/۱۹، ش ۱۸۷۳۴، ص ۶ (معارف).

۳. حشر/۲.

۴. مریم/۵۹.

۵. بحار الانوار، مجلسی، ج ۳، ص ۷، باب ۱، ثواب الموحدين.

مهم‌ترین نتیجه بی‌بصیرتی، یعنی نفهمیدن باطن دنیا؛ یعنی آخرت، باعث دنیاگرایی و راضی شدن به متاع قلیل دنیا می‌شود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین سنگینی می‌کنید [و سستی به خرج می‌دهید] آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟ با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست.»

این آیه خطاب به مؤمنان است؛ یعنی آنها که حق را می‌شناسند و طرفدار حق اند؛ ولی در عین حال در تقابل دنیا پایشان می‌لرزد، در مقابل پول، خانواده، پست، مقام، شهرت و...؛ یعنی حاضر نیستند برای دفاع از حق، ارزشها و امام حق، از دنیای خود بگذرند و جان و هستی خود را فدا کنند. خداوند خطاب به اینها می‌فرماید که آیا به این دنیای کوچک در مقابل آخرت بی‌نهایت، راضی شدید (که البته به آن هم نمی‌رسید، همچنان که هیچ کدام از وعده‌های باطل به سپاه عمر سعد، محقق نشد) تنها نتیجه این دنیاگرایی، محرومیت این افراد از فضیلت جهاد و دفاع از حق و پذیرش عقاب دنیا و آخرت است؛ از اینرو در آیه بعد می‌فرماید:

«إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبِدُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»^۲؛ «اگر کوچه نکنید، خداوند شما را عذابی دردناک می‌نماید و قومی غیر از شما را جایگزینی می‌کند.» شما مؤمنانی که برای دنیا، حق را یاری نکردید عذاب می‌شوید و خدا برای یاری دین خود، گروهی دیگر از مؤمنان را جایگزین شما می‌کند و این برکت و فضیلت جهاد در راه خدا به نام آنها نوشته می‌شود که مضمون آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^۳؛ «ای مؤمنین، هر کس از شما از دینش برگردد، خداوند قومی با می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنین متواضع و نسبت و کفار نفوذناپذیرند، در راه خدا مجاهده می‌کند و از سرزنش، هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسند و این از فضل خداست که به هرکس نخواهد، عطا می‌کند.» نیز همین است و امید اینکه قومی که خداوند وعده یاری دین خدا را درباره آنها داده است، امت الهی عصر امام خمینی - باشند که به وضوح می‌بینیم مدال دفاع از اسلام، تشریح، حق و ولایت در عصر حاضر در سراسر دنیا به نام امت ولایت‌مدار ایران اسلامی مطرح است و ان شاء الله تا ظهور امام زمان(ع) این مدال افتخار از این امت ولایی سلب نشود.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فرمودند:

«خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد، نه اینکه به یک نفر پیروزی می‌دهند. وقتی مجموعه‌ای حرکت می‌کند. البته شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست. «و لَيَبْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَبْصُرُهُ»^۴؛ «هر آینه خداوند یاری می‌کند هر کس را که یاریش کند.» نمی‌فرماید که نصرت می‌دهیم، خون هم از دماغ کسی نمی‌آید، نه! «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» می‌کشند و کشته می‌شوند؛ اما پیروزی به دست می‌آورند.

این سنت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم، از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم، به خاطر خانواده ترسیدیم، به خاطر دوستان ترسیدیم، به خاطر راحتی و عیش خودمان ترسیدیم، به خاطر پیدا کردن کاسبی، برای پیدا کردن یک اتاق بیش‌تر از خانه قبلی، وقتی به خاطر این چیزها حرکت نکردیم، معلوم است دیگر! ده تن امام حسین ۵ م سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کما اینکه امیرالمؤمنین(ع) شهید شد، کما اینکه امام حسین(ع) شهید شد.^۵

کوتاهی خواص رسالت خواص، بالا بردن سطح فرهنگی و علمی مردم و ایجاد بصیرت و آگاهی در میان توده‌های مردم است که نتیجه آن جلوگیری از انحراف در جامعه اسلامی می‌شود؛ اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) کوتاهیهای خواص در مقابل زمینه‌های انحراف و آگاهی و بصیرت ندادن به مردم، باعث انحراف شد و این انحراف، دامن خود خواص را هم گرفت. این کوتاهی عبارت بود از:

الف. بازگشت به جاهلیت: تمام تلاش پیامبر در بنیان حکومت عدل و قسط براساس معیار تقوا، اخلاص و شایستگی بود؛ اما بازگشت به جاهلیت، جامعه را به معیارها و سنتهای غلط جاهلی در کنار گذاشتن معیارهای تقوا، اخلاص و شایستگی کشاند.

۱. توبه/ ۳۸.

۲. توبه/ ۳۹.

۳. مائده/ ۵۵.

۴. حج/ ۴۰.

۵. سایت آیت الله خامنه ای، بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله / عوام و خواص،

ب. امتیازخواهی و انگیزه‌های غیر الهی: ویژه‌خواری بعضی از خواصی که ایمانشان با تقوا و اخلاص عجین نشده بود، آنها را به فزون طلبی در حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشاند و باعث زراندوزی آنها شد و همین ویژه‌خواری را نیز از امام حق مطالبه می‌کردند؛ همانند طلحه و زبیر.

ج. عاقبت‌طلبی: بعضی از خواص، مردان دوره آرامش‌اند؛ نه دوران خطر؛ از اینرو در جانفشانی جنگ اُحد، خندق و خیبر از جنگیدن و سبقت در جهاد سرباز زدند و در زمان امیرمؤمنان(ع) نیز با همین عاقبت‌طلبی، حضرت را به کنار آمدن یا معاویه توصیه می‌کردند، همچنان که، امروز، عاقبت‌طلبان، نظام را به کنار آمدن با معاویه‌های زمان یعنی آمریکا، اسرائیل و انگلیس توصیه می‌کنند و از حمایت‌های نظام از مظلومان جهان به ویژه مظلومان فلسطین، لبنان، عراق، یمن، افغانستان و پاکستان، انتقاد دارند؛ به بهانه اینکه به ساختن ایران بپردازد و به دیگران کاری نداشته باشید که اینان دل برای ایران نمی‌سوزانند؛ بلکه از جنگیدن ترس دارند.

د. غفلت: غفلت و کوتاهی خواص از اقدام به موقع، از آفات و بیماری‌های خواص است. اگر صدها صحابی پیامبر که در سال ۳۶ هجری در مسجد کوفه برخاستند و شهادت دادند که شاهد عینی غدیر بودند، در رحلت پیامبر از جانشین و وصی او دفاع می‌کردند، اگر توأبین که بعد از حادثه عاشورا توبه کردند و چندین برابر شهید دادند، در حادثه عاشورا امام را یاری می‌کردند، اگر مردم مدینه به جای مقابله با عمال یزید در واقعه حرّه (بعد از عاشورا)، در حرکت امام، ایشان را یاری می‌کردند، آن اتفاقات ناگوار به وجود نمی‌آمد. امروز هم اگر خواص، آنجا که باید بگویند، با فریاد بلند و رسا بگویند و آنجا که نباید بگویند، به تبعیت از ولایت سکوت کنند قطعاً مردم، دچار بی‌بصیرتی نمی‌شوند.

ه. آسیب‌های اخلاقی: آفاتی همچون حسد، عجب، تکبر، غرور و نفاق، از امراض عمومی به ویژه مربوط به خواص است که در تاریخ اسلام، زمینه‌ساز حوادثی چون عاشورا و کربلا شد.

و. بی‌تفاوتی در برابر منکرات: قیام در برابر منکرات و زمینه‌سازی برای فضایل، وظیفه هر مسلمان به صورت فردی و اجتماعی است تا جایی که قیام برای اقامه معروف و محو منکر به عنوان اصلی‌ترین هدف قیام امام

حسین(ع) شمرده شده است: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؛^۱ اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر کنم.» امام علی(ع) می‌فرماید: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَى عَلَيْكُمْ

شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛^۲ امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید که اشرارتان بر شما مسلط می‌شوند و سپس اگر دعا کنید، اجابت نمی‌شود.» از اینرو غیرت دینی از واجبات و لوازم مسلمانی است و انسان بی‌غیرت، مرده زنده نما خوانده شده است. قرآن در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره مائده می‌فرماید: «لَعِنَ الَّذِينَ ... كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ...»؛ «لعنت و نفرین خدا بر کسانی که نهی از منکر نمی‌کنند.»

انواع گناهان اعتقادی و اخلاقی (چهارشنبه خواندن نماز جمعه)، میگزاری، فحشا، آوازه خوانی و ... در جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر ترویج شد.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فرمودند: «اینکه ما بر مسئله فساد و فحشا، مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه می‌کنیم، يك علت عمده‌اش این است که جامعه را تحذیر می‌کند. همان مدینه ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین نوازندگان، خوانندگان و معروف ترین رفاصان تبدیل شد؛ تا جایی که وقتی در دربار شام می‌خواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازه

خوان و نوازنده می‌آوردند...»^۳

بصیرت سوم: تسلیم و پذیرش حکم خدا و ولی خدا

«فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا»؛^۴ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود تو را به دادا وری طلبند، و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.» این آیه می‌فهماند که باید در برابر حکم خدا، رسول خدا و ولی خدا تسلیم بود و حتی در دل نیز، تردیدی نباید داشته باشیم، نه اینکه در برابر حکم خدا و ولی خدا، عمل خود را تحمیل کریم؛ بلکه اعتماد به اینکه این حکم از طرف خدا و ولی خداست و قطعاً از اشراف بیشتر، عمق بیشتر، جامعیت بیشتر، دقت بیشتر و حمایت بیشتر برخوردار است، عقل خود را در برابر آن تسلیم کنیم؛ وگرنه در ایمان ما خلل ایجاد می‌کند.

امروز حکم ولایت الهیه فقیه، همان حکم ولی خدا، رسول خدا و حکم الهی است که امام بزرگوارمان به خوبی آن را تبیین کردند.

بصیرت چهارم: بصیرت در انجام تکلیف

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۹؛ فتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۶.

۳. سایت مقام معظم رهبری، بیانات رهبر معظم در جمع فرماندهان، مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران و نیروی انتظامی و

جمععی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار ۱۳۷۴/۱۰/۵.

۴. نساء/۶۵.

آنچه جامعه اسلامی را دچار مشکل می‌کند هم انجام ندادن تکلیف و هم انجام ناقص تکلیف و هم انحراف در انجام تکلیف است؛ از اینرو باید احاد جامعه اسلامی را آموزش داد به اینکه انجام دادن تکلیف، سه عنصر اساسی لازم دارد که این هم از مقوله بصیرت است:

الف. تدبّر، تفکر و تعقل در دستورها و فرمولهای دینی؛

ب. تلاش و تدبیر برای انجام تکلیف، بنابر اینکه قرآن می‌فرماید: «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱؛ «برای انسان جز آنچه تلاش می‌کند نیست.»

ج. تحمل مشکلات در عرصه انجام تکلیف: همه می‌دانیم که تکلیف، سختی و مشقت دارد که در کلام رهبر فرزانه انقلاب نیز گذشت که اگر نصرت الهی هست، کشته شدن، اسارتها، شکنجه‌ها و سختیها نیز هست؛ در نتیجه قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»^۲؛ «کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند.»

بصیرت پنجم: جلب حمایت‌های لازم برای انجام تکلیف و رفع موانع آن هر تکلیفی چون مأموریتی از طرف خداوند متعال است؛ از اینرو باید به فیوضات و اثرگذاری الهی متصل باشد و قطعاً باید از واسطه فیض، یعنی قرآن و عترت نیز بهره‌برد؛ پس در هر تکلیفی سه اصل وجود دارد:

۱. توکل و اعتماد و اتکا به حضرت حق که سبب ساز و سبب سوز است. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۳؛ «هر کس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می‌کند.»

۲. تفویض و واگذاری نتیجه به حضرت حق که فرمود: «أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۴؛ «من کار خود را به خدا وامی‌گذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست.» و امام بزرگوار فرمود: «همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه.»^۵

۳. توسل و استفاده از واسطه فیض، یعنی امام ناطق و امام صامت. از سوی دیگر تکلیف، موانعی بر سر راه دارد که باید درباره عوامل برطرف کردن آنها بصیرت‌دهی شود. مهم‌ترین این عوامل از منابع دینی عبارت‌اند از:

۱. استغفار: که آثار سوء گناهان گذشته در عمل آینده را از بین می‌برد.

۲. صدقه: که مهم‌ترین تأثیر آن رفع موانع در مسیر انجام تکلیف است.

۳. دعا: که خداوند متعال فرمود: «قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»^۶؛ «بگو اگر دعای شما نبود خدا به شما اعتنا نمی‌کرد.» قطعاً دعا باعث توجه حضرت حق و باعث نصرت دین می‌شود.

خاتمه

بصیرت، مهم‌ترین عامل موفقیت حق در برابر باطل در جنگ‌های نرم و سخت است. شخصیت‌هایی مثل عمّار با بصیرت‌دهی به جامعه در دو بخش ولیّ شناسی و دشمن شناسی، هم در جنگ نرم یعنی تقابل بین امام و جریان قاعدین و هم در جنگ سخت که تقابل بین امام و جریان ناکثین، قاسطین و مارقین بود، زیباترین روشنگری را انجام دادند.

این عمّار است که با نگاه عمیق خود به عمود خیمه اسلام، یعنی ولایت، هم احساس نیاز صد در صدی به امام را تبیین می‌کند و هم در همه ابعاد زندگی خود، این احساس را ابراز می‌کند و هم برای تحقق امامت امام تا پای جان تلاش می‌کند. این عمّار است که فریاد می‌زند اگر امامت نور را با عزت نپذیرفتید، مثل عبدالله بن عمر، باید با ذلت امامت نار و باطل، یعنی حجاج بن یوسف ثقفی را بپذیرید. عمّارها باید بگویند اگر امامت ولایت الهیه فقیه را نپذیرفتید باید امامت طاغوت‌های زمان را با ذلت بپذیرید.

عمّار اگر در جنگ صفین فریاد می‌زند، نگران این است که قرآن بالای نیزه، مقدمه بالای نیزه رفتن سر امام حسین(ع) باشد.

امروز نیز اگر خواص، عمّارگونه در ولیّ شناسی و دشمن شناسی فریاد زنند، قانون گریزان، شعار قانون گرایی را بالای نیزه می‌زنند و این نیز مقدمه بالای نیزه رفتن سر امام خواهد شد.

این عمّار؟ این عمّار؟ این عمّار؟

۱. نجم/ ۳۹.

۲. فصلت/ ۳۰.

۳. طلاق/ ۳.

۴. غافر/ ۴۴.

۵. صحیفه حضرت امام خمینی(ره)، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

۶. فرقان/ ۷۷.

همه ملل و اقوال برای حضور در معابد، آداب خاصی را رعایت می کنند. مسیحیان، زرتشتیان و بوداییان با تکریم و تعظیم در برابر مجسمه بزرگان دینی شان به عبادت می پردازند. همچنین گروهی با سرود و آهنگ، مراسم دینی را برگزار می کنند و جمعی با اوراد و اذکاری که هیچ گونه بار معنوی ندارد و بر معرفت و شناخت آنان چیزی اضافه نمی کند، به تعظیم بزرگان شان می پردازند؛ حتی برخی مسلمانان با بستن قفل، گره زدن نخ و پارچه به در و پنجره ضریح حاجت می طلبند که به یقین از دیدگاه اسلام عملی بیهوده، خرافی و مطرود است.

در دین مبین اسلام برای زیارت پیشوایان معصوم (ع) آداب زیبا و پرمعنایی بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. پاکي از نجاست و پليدي

زائر برای ورود به حرم باید از هر گونه نجاستی پاک باشد. ابی بصیر از شاگردان امام صادق (ع) می گوید که وارد مدینه شدم. نیاز به غسل داشتم. در حال رفتن به حمام بودم که در بین راه به عده ای برخورد کردم که قصد زیارت امام صادق (ع) را داشتند. با خود گفتم: «مبادا فیض زیارت را از دست بدهم و دیگران در این فیض از من سبقت بگیرند.» سپس بدون آنکه غسل کنم همراه آنها راهی خانه امام شدم. هنگامی که نگاه امام

به من افتاد فرمود «ای ابابصیر نمی دانی که انسان جنب نباید به خانه انبیا و فرزندان انبیا قدم نهد.»^۱ مراجع تقلید، حضور شخص جنب و زن حائض در حرم معصومان (ع) را حرام دانسته اند. البته این حرمت، تنها شامل اطراف ضریح ائمه (ع) و مساجد اطراف آن است و شامل رواقها نمی شود.

۲. غسل زیارت

ادب زائر اقتضا می کند که با غسل در محضر امام معصوم حضور یابد. به همین سبب در احادیث اسلامی بر «غسل زیارت» برای زیارت معصومان (ع) تأکید شده است. یکی از اصحاب امام صادق (ع) می گوید که محضر مبارک امام عرض کردم: «برخی اوقات که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (ع) می رویم و به علت سرما یا غیر آن، غسل زیارت بر ما مشکل است، چه کنیم؟»

حضرت فرمود: «مَنْ اغْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ وَ زَارَ الْحُسَيْنَ (ع) كُتِبَ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَا يُحْصَى فَمَتَى مَا رَجَعَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي اغْتَسَلَ فِيهِ تَوَضَّأَ وَ زَارَ الْحُسَيْنَ (ع) كُتِبَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ؛^۲ کسی که در فرات غسل و حسین (ع) را زیارت کند برایش به اندازه ای فضیلت نوشته می شود که قابل شمارش نیست و وقتی برگردد به جایی که غسل کرده است و این بار وضو بگیرد و حضرت را زیارت کند، همان ثواب و فضیلت برای او نوشته می شود.» همچنین این غسل در آخرین مرتبه حضور در زیارت نیز سفارش شده است.

۳. اذن ورود، هنگام داخل شدن

ادب اقتضا می کند برای ورود به محضر هر بزرگی اجازه گرفته شود؛ به ویژه آنکه آن بزرگ، امام معصوم باشد؛ چرا که این بزرگواران (در حال حیات و ممات) ما را می بینند و سخن ما را می شنوند و سلام ما را نیز پاسخ می دهند؛ چنان که در زیارت امام حسین (ع) می گوئیم: «أَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرَزَقُ فَاسْأَلْ رَبَّكَ وَ رَبِّي فِي فَضَاءِ حَوَائِجِي؛^۳ یا ابا عبدالله! گواهی می دهم که تو مرا می نگری و سختم را می شنوی و تو نزد پروردگارت زنده ای و روزی می خوری. پس از پروردگار خودت و پروردگار من برآورده شدن حاجاتم را بخواه.»

با این معرفت و شناخت هنگام ورود به حرم، می گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ وَقَفْتُ عَلَى بَابِ بَيْتِ مَنْ بِيُوتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَدْ مَنَعَتِ النَّاسَ الدُّخُولَ إِلَى بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِ نَبِيِّكَ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤَدِّنَ لَكُمْ...؛^۴ بارالها! اکنون بر در خانه ای از خانه های پیامبر و آل او - که بر او و آنها درود باد باد - ایستاده ام و تو (خدا) مردم را از ورود به خانه های پیامبر منع کردی؛ مگر با اجازه پیامبرت و گفتی: ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید تا اینکه به شما اجازه داده شود...»

۴. بوسیدن درگاه مقدس و ضریح امام

گرچه بوسیدن و تبرک جستن به ضریح، نیکو است؛ اما باید به خاطر داشت این امر باعث اذیت و آزار دیگران نشود؛ چرا که آزار سایر زوار، حرام و تبرک جستن به ضریح، تنها مستحب است.

۱. ارشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البیت (ع)، قم، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۴، ص ۴۸۹.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۴ ق، ج ۹۷، ص ۲۹۵ و مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، انتشارات کتابخانه صدر، دوم، ۱۳۷۶ ش، شانزدهم از آداب زیارت امام حسین (ع).

۴. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۴۵.

در اینجا مناسب است به این مسأله اشاره شود که به چه دلیل تبرک و بوسیدن ضریح ائمه (ع) جایز است؟ تبرک به معنای طلب برکت است. برخی بر این باورند که تبرک به پارچه کعبه، در و دیوار مسجد و حرم پیشوایان معصوم (ع) باعث شرک به خداوند است.

در قرآن کریم به تبرک به اشخاص،^۱ تبرک به زمان و مکان^۲ و تبرک به آثار انبیا اشاره شده است. چشمان نابینای حضرت یعقوب (ع) با تبرک پیراهن فرزندش حضرت یوسف (ع) بینا شد؛ چنان که قرآن کریم از قول حضرت یوسف (ع) به برادران می‌فرماید: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»؛^۳ «این پیراهن مرا ببرید، و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید.»

همچنین قرآن کریم در آیه ۲۴۸ سوره بقره به تابوتی اشاره می‌کند که بنی اسرائیل به آن تبرک می‌جستند. طبق احادیث اهل بیت (ع) به وسیله برخی مفسران مانند ابن عباس، این تابوت، همان صندوقی بود که مادر موسی (ع) او را در آن گذاشت و به دریا افکند. هنگامی که عمال فرعون آن را از دریا گرفتند و موسی (ع) را از آن بیرون آوردند، این صندوق همچنان در دستگاه فرعون نگهداری می‌شد. سپس به دست بنی اسرائیل افتاد. بنی اسرائیل، این صندوق خاطره‌انگیز را محترم می‌شمردند و به آن تبرک می‌جستند.

حضرت موسی (ع) در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدس را که احکام خداوند بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد، و به وصی خویش «یوشع بن نون» سپرد و به این ترتیب، اهمیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیش‌تر شد و از اینرو در جنگ‌هایی که میان آنان و دشمنان واقع می‌شد، آن را با خود می‌بردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می‌گذاشت. بنابراین گفته‌اند تا هنگامی که این صندوق خاطره‌انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود، با سربلندی زندگی می‌کردند؛ ولی به تدریج، مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند؛ اما «اشموئیل»^۴ به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او به آنها باز خواهد گشت.^۵ در میان صحابه پیامبر (ص) نیز، تبرک به زره، عصا، شمشیر، ظرف و انگشتر رسول خدا (ص) رواج داشته است.^۶

در کتاب طبقات الکبری [یکی از کتب تاریخی معتبر اهل سنت] آمده است: «رسول خدا (ص) بر سر چاه بضاعه [چاه معروفی در مدینه] آمد و با آب آن چاه وضو گرفت و مابقی آب وضو را به درون چاه برگرداند و بار دیگر از آب آن چاه نوشید. از آن پس هر گاه کسی بیمار می‌شد به او می‌گفتند از آب آن چاه به بدن خود بمال [و تبرک کن].»^۷

بوسیدن دیوار مساجد و ضریح معصومان (ع) نیز نوعی تبرک و اظهار ارادت به پیامبر گرامی (ص) و عترت او است.

رسول خدا (ص) نیز هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را می‌بوسید؛ چنان‌که از ابن عمر درباره بوسیدن حجرالاسود پرسیده شد. در جواب گفت: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَسْتَلِمُهُ وَ يَقْبَلُهُ؛ رسول خدا (ص) را دیدم که به حجرالاسود دست می‌کشید و آن را می‌بوسید.»

اگر بوسیدن یک سنگ، شرک به خدا بود، هرگز آن حضرت به چنین کاری مبادرت نمی‌ورزید. چگونه برخی بوسیدن ضریح معصومان (ع) را شرک می‌دانند؛ در حالی که خود، جلد قرآن را می‌بوسند.

۵. دعا کردن و خواستن حاجات

یکی از زمانهای استجاب دعا، پس از نماز زیارت است. مناسب است زائر حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد و صاحب قبر را نزد خداوند شفیع قرار دهد و خداوند رابه مقام آنان سوگند دهد که حاجاتش را برآورده سازد.^۸

چنانچه دعایی بعد از زیارت وجود داشت؛ مانند: دعای بعد از زیارت امام هشتم (ع) یا دعای عالیة المضامین و یا دعای بعد از زیارت امیرمؤمنان (ع)؛ بهتر است ابتدا آن را بخواند و سپس درخواست خود را بیان کند.

۱. مریم/۳۱ و صافات/۱۱۳.

۲. آل عمران/۹۶؛ اسراء/۱ و دخان/۳.

۳. یوسف/۹۳.

۴. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۷۴، ش، ۲، ص ۲۴۰.

۵. صحیح بخاری، بخاری جعفی، تحقیق: ابن باز، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴، ق، ۴، ص ۴۶. باب ما ذکر من درع النبی و عصاه و ...

۶. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۰، ق، ۱، ص ۲۹۲.

۷. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۸، ش ۱۵۰۷.

۸. برگرفته از کتاب فلسفه زیارت و آیین آن، مرتضی جواد، مرکز نشر اسراء، قم، اول، ۱۳۸۲، ش، ص ۲۰۶.

ذکر این نکته ضروری است که بر خلاف کسانی که دعا کردن و حاجت خواستن در کنار قهور معصومان (ع) را حرام می‌دانند، اولاً: قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد برای تقرب به ذات اقدس الهی در جستجوی واسطه باشند.^۱

قرآن کریم از قول برادران یوسف (ع) می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»؛^۲ «پدر! آمرزش گناهان ما را از خدا بخواه که ما خطاکار بودیم و پدرشان حضرت یعقوب (ع) فرمود: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم.» همچنین خداوند به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛^۳ «اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند]، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌طلبیدند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» ثانیاً: چنان‌که گفته شد منظور از توسل، طلب حاجت از پیامبر یا امامان نیست؛ بلکه زائر از طریق مقام زیارت شونده، به پیشگاه خداوند متوسل می‌شود. در واقع، امام، واسطه عنایت و رحمت پروردگار است. ار به این فرد خواهد شد.

این عمل نه تنها شرک نیست که در حقیقت، توجه به خداوند است؛ چرا که آنان رفع مشکلات را از خدا می‌خواهند و به اذن او گره مشکلات را می‌کشایند.

در دعای عالیة المضامین که پس از زیارت معصومان (ع) خوانده می‌شود، پس از بیان حوائجمان خطاب به معصوم عرض می‌کنیم: «يَا سَيِّدِي يَا وَلِيَّيَ اللَّهُ يَا أَمِينَ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَشْفَعَ لِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذِهِ الْحَاجَاتِ كُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَبِحَقِّ أَوْلَادِكَ الْمُتَنَجِّبِينَ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ بَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُهُ الْمَنْزِلَةُ الشَّرِيفَةَ وَالْمَرْتَبَةَ الْجَلِيلَةَ وَالْجَاهَةَ الْعَرِيضَ»؛^۴ ای آقای من! ای ولی خدا! ای امین خدا! از تو درخواست می‌کنم که در برآورده شدن این حاجات، بین من و خداوند واسطه شوی [تا حاجات من برآورده شود] به حق پدران پاکت و به حق فرزندان برگزیده‌ات زیرا برای شما نزد خداوند، مقام بسیار شریف و مرتبه‌ای با جلالت و آبرویی بسیار است.»

ثالثاً: توسل در زمان صدر اسلام نیز بوده است.

در تاریخ دمشق (از کتب معتبر اهل سنت) نقل شده است که در سال ۱۷ ق، مردم به طور مکرر برای نماز باران می‌رفتند و نتیجه نمی‌گرفتند. عمر، خلیفه دوم گفت: «فردا به وسیله کسی که حتماً خدا به سبب او به ما عنایت خواهد کرد، طلب آب می‌کنیم.»

روز بعد خلیفه، نزد عباس پسر عموی پیامبر رفت و پس از واسطه قرار دادن او برای طلب باران، این گونه دعا کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا»؛^۵ خداوندا! ما در زمان پیامبران به وسیله او به تو متوسل می‌شدیم و سیرابمان می‌کردی. امروز به واسطه پسر عموی پیامبرت به تو متوسل می‌شویم، پس ما را سیراب کن!

عباس پس از مدتی بیرون آمد؛ در حالی که علی (ع) در جلو او و امام حسن (ع) طرف راست و امام حسین (ع) طرف چپ و بنی هاشم، پشت سرش بودند. آن‌گاه در مصلي جناب عباس دست به دعا برداشتند و هنوز دعایشان تمام نشده بود که ابرها حرکت کردند و باران شروع به باریدن کرد.

در زمان حضرت عیسی (ع) نیز بیمارانی که از معالجه مایوس شده بودند به آن حضرت مراجعه می‌کردند و شیفای خود را از ایشان می‌خواستند. حضرت عیسی (ع) هم به اذن خدا آنان را شفا می‌داد و می‌فرمود: «أَتَيْتُ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ وَابْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى يَأْذِنُ اللَّهُ»؛^۶ «من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم. سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.»

۶. آرامش در حرم

آرامش در اماکن متبرکه باعث ارتباط بهتر و بیش‌تر با خدای منان است. در چنین فضایی، خواندن دعا و صلوات با صدای بلند، باعث برهم زدن آرامش و ارتباط معنوی سایر زائران می‌شود.

۱. مائده/۳۵.

۲. یوسف/۹۷ و ۹۸.

۳. نساء/۶۴.

۴. مفاتیح الجنان، دعای عالیة المضامین.

۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶، ابواب استسقاء و کنز العمال، حسام الدین هندی، موسسه الرساله، بیروت، پنجم، ج ۱۳، ص ۵۰۴.

ش ۳۷۲۹۶.

۶. آل عمران/۴۹.

۷. خواندن نماز اول وقت

در احادیث سفارش شده است که اگر هنگام ورود به حرم، وقت نماز بود، ابتدا نماز جماعت خوانده شود و سپس زیارت انجام پذیرد. نماز اول وقت آن چنان دارای فضیلت است که اگر در بین زیارت، نماز جماعت برپا شد، مستحب است زائر، زیارت خود را رها و در نماز جماعت شرکت کند.^۱

۸. دعای وداع

خداحافظی و خواندن دعای وداع در آخرین زیارت، ادبی دیگر از زائر است. در دعای وداع با امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي ابْنَ نَبِيِّكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ اجْمَعْنِي وَ آيَاتِهِ فِي حَجَّتِكَ وَ احْشُرْنِي مَعَهُ»^۲ بار خدایا! این زیارت را آخرین زیارت من از پسر پیامبرت (ص) و حجت بر خلقت قرار مده و مرا در بهشت با ایشان محشور فرما.»

۹. طولانی نشدن زیارت

از مهم‌ترین آداب زیارت آن است که مدت حضور در حرم طولانی نشود تا شدت شوق برای زیارت دوباره بیش تر شود. امام باقر (ع) مانند بیش از حد در مکه را باعث قساوت قلب دانسته^۳ و امام صادق (ع) نیز به ابابصیر می‌فرماید: «إِذَا فَرَعْتَ مِنْ تُسُوكَ فَارْجِعْ فَإِنَّهُ أَشْوَقُ لَكَ إِلَى الرَّجُوعِ»^۴ زمانی که اعمال حج تو تمام شد، برگرد تا شوق برای بازگشت [به خانه خدا] در تو باقی بماند [و کم نشود].»

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «مَنْ كَثُرَتْ زِيَارَتُهُ قَلَّتْ بَشَاشَتُهُ»^۵ هر که زیارت او طولانی شود، گشاده‌رویی او [و شوق حضورش در حرم] کم خواهد شد.»

بهرتر است که زائران به جای توقف طولانی، دفعات حضور در حرم را زیاد کنند تا همواره ذوق و شوق زیارت در وجودشان باقی بماند.

۱۰. توجه به مضامین زیارتنامه

با نگرش عمیق در زیارتنامه‌ها این نکته به دست می‌آید که مقام و عظمت ائمه (ع) در پیشگاه خداوند متعال به سبب آن است که خود را بنده و عبد او می‌دانسته‌اند.

ما نیز هنگام خواندن زیارتنامه، پس از شهادت به یگانگی خداوند، آنان را واسطه بین خود و خداوند قرار می‌دهیم؛ چرا که خداوند اینان را بسیار دوست می‌دارد و دعایشان را در حق ما به اجابت می‌رساند.

۱۱. خواندن نماز زیارت

خواندن حداقل دو رکعت نماز زیارت و اهدای ثواب آن به امام از آداب حضور در حرم است که بهتر است بالای سر امام خوانده شود.

ورود با پای راست و خروج با پای چپ، تکبیر گفتن هنگام دیدن قبر مطهر پیش از شروع خواندن زیارتنامه، خواندن زیارتنامه هنگام تشریف به اماکن مقدس، ایستاده خواندن زیارتنامه، رو به روی ضریح و پشت به قبله بودن هنگام خواندن زیارتنامه، تلاوت قرآن و هدیه ثواب آن به امام (ع) از دیگر آداب زیارت است که بر آن تأکید شده است.^۶

علاوه بر آنچه بیان شد برخی زیارتگاهها همچون حرم حسینی آداب خاصی دارد که شایسته است زائران به آن توجه کنند.

زیارت نیابی

شریک کردن دیگران در ثواب زیارت از جمله اموری است که ائمه اطهار (ع) بدان اشاره کرده‌اند.

امام کاظم (ع) به شخصی که عازم زیارت خانه خدا بود، فرمود: «وقتی به مکه رسیدی و اعمال خود را به پایان رساندی، هفت مرتبه دیگر نیز طواف کن و دو رکعت نماز بگذار. سپس بگو:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الطَّوَّافَ وَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ عَنْ أَبِي وَ أُمِّي وَ عَنِ زَوْجَتِي وَ عَنِ وُلْدِي وَ عَنِ حَامَتِي وَ عَنِ جَمِيعِ أَهْلِ بَلَدِي حُرِّهِمْ وَ عِبْدِهِمْ وَ أَبْيَضِهِمْ وَ أَسْوَدِهِمْ فَلَا تَنْشَأْ أَنْ قُلْتَ لِلرَّجُلِ إِنِّي قَدْ طَفْتُ عَنْكَ وَ صَلَّيْتُ عَنْكَ

رَكَعَتَيْنِ إِلَّا كُنْتُ صَادِقًا»^۷ بار خدایا! این طواف و دو رکعت نماز را از طرف پدرم، مادرم، همسرم، فرزندان و دوستانم و از طرف همه اهل شهرم چه آزاد و چه بنده و سفید یا سیاه، انجام داده‌ام. پس اگر به هر کس بگویی من به جای تو طواف کردم و دو رکعت نماز خواندم، راست گفته‌ای.»

۱. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، محمد بن مكي عاملي (معروف به شهيد اول)، ج ۲، ص ۲۵.

۲. مفاتيح الجنان.

۳. قال الباقر (ع): أَنَّ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ يُقَسِّي الْقُلُوبَ: كافي، كليني، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۴، ص ۲۳۰.

۴. همان.

۵. غرر الحكم، تميمي آمدي، انتشارات دفتر تبليغات، قم، ۱۳۶۶ ش، ص ۴۳۳.

۶. همان، آداب زیارت.

۷. كافي، ج ۴، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

جالب آنکه امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَوْ أَشْرَكْتَ أَلْفًا فِي حَجَّتِكَ لَكَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ حَجٌّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ حَجَّتِكَ شَيْءٌ؛^۱ اگر هزار نفر را در ثواب حج خود شریک کنی، برای هر کدام آنها ثواب يك حج نوشته می‌شود بدون آنکه از ثواب حج تو چیزی کم شود.»
همچنین به زیارت نیابی از طرف معصومان (ع) به ویژه به نیابت از حضرت فاطمه زهرا (س) سفارش شده است.^۲

آسیب شناسی زیارت

با این حال، اموری ممکن است سبب بی‌اثر یا کم‌اثر شدن زیارت گردد که در ذیل مواردی را ذکر می‌کنیم.
اول: اخلاق بد

همراه کردن زیارت با اموری همچون ریا و خودنمایی نه تنها از ارزش و بهای آن می‌کاهد که آن را بی‌محتوا و بی‌معنا می‌سازد. به همین سبب، رسول خدا (ص) می‌فرماید: «مَنْ أَتَانِي زَائِرًا فِي الْمَدِينَةِ مُحْتَسِبًا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۳ کسی که تنها به انگیزه زیارت من، مرا زیارت کند، شفیع او در روز قیامت خواهم بود.»
دوم: زیارت با مال حرام

هزینه کردن مال حرام یا مالی که خمس و زکات آن داده نشده است، به فتوای مراجع تقلید، حرام^۴ و بدیهی بدیهی است انجام زیارت با چنین مالی آثار مثبت زیارت را در پی نخواهد داشت.

سوم: زیارت با بدهکاری به دیگران

مراجع تقلید، شکستن نماز را برای پرداخت بدهی لازم می‌دانند؛ البته در صورتی که پرداخت آن در نماز ممکن نباشد.^۵ به یقین، انجام زیارت با بدهکاری به دیگران، مذموم و غیر قابل قبول خواهد بود؛ مگر اینکه طلبکار به تأخیر در پرداخت آن رضایت دهد.

چهارم: زیارت و رنجش دیگران

ابراهیم جمال یکی از شیعیان بود و برای کاری از علی بن یقطین - وزیر هارون که از شیعیان بود - وقت ملاقات خواست؛ اما علی بن یقطین به سبب شأن و مقام خود، و شغل ابراهیم که شترداری بود، اجازه ملاقات نداد. علی بن یقطین در همان سال راهی حج شد و در مدینه، خدمت امام موسی بن جعفر (ع) رسید؛ ولی امام (ع) او را نپذیرفت. وقتی علی بن یقطین سبب را پرسید، امام (ع) فرمود: «چون برادرت ابراهیم را به مجلس خویش راه ندادی [و او را ناراحت کردی]، من نیز از پذیرفتن تو معذورم.» آن‌گاه امام از او خواست نزد ابراهیم برود و رضایت او را جلب کند و از او معذرت بخواهد. علی بن یقطین پس از به دست آوردن رضایت ابراهیم، توفیق دیدار حضرت را پیدا کرد.^۶

بنابراین زائر پیش از سفر زیارتی رضایت افراد آزاده خاطر از خویش را به دست آورد و در مقابل، افرادی که از زائر رنجشی دارند، او را ببخشند و رضایت قلبی خویش را به زائر ابراز دارند.
پنجم: گناه در طول سفر

یکی از اهداف زیارت، تجدید عهد و میثاق با اولیای الهی است. این میثاق بدان معنا است که ما پیرو دستورها و مطیع اوامر شما هستیم. چنین بیعتی، تنها با گفتن محقق نمی‌شود؛ بلکه باید این بیعت قلبی در عمل نیز نمایان شود.

کسانی که به گناه آلوده‌اند و یا در طول سفر، خود را به گناه می‌آلایند و توفیق توبه به دست نمی‌آورند، نباید انتظار قبولی زیارت و استجاب دعا را داشته باشند. متأسفانه سستی در خواندن نمازهای واجب،^۷ رعایت نکردن حجاب و نیز رعایت نکردن برخی احکام شرعی در طول سفر، زیارتی بدون اندوخته معنوی را به همراه خواهد داشت.

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، سوم ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. کافی، ج ۴، ص ۳۱۴.

۳. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ق، ص ۱۴.

۴. توضیح المسائل، امام خمینی (ره)، انتشارات محراب، اول، ۱۳۶۶ ش، مسئله ۱۷۹۰.

۵. همان، مسئله ۱۱۶۱.

۶. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵ و مفاتیح الجنان، آداب زیارت.

۷. امام صادق (ع) می‌فرماید: لَا يَتَأَلَّ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ؛ شفاعت ما شامل کسی نمی‌شود که به نماز بی‌توجهی کند و آن را سبک بشمارد؛ کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

در شماره‌های قبل به عناوینی از قبیل: روشهای استمناء، نشانه‌های ابتلا به استمناء، سن ابتلا، بررسی آسیبهای استمناء از جهات مختلف و عوامل ابتلا در کودکی پرداختیم. در ادامه بحث، عوامل ابتلا به استمناء به صورت عام و راههای پیشگیری را بررسی می‌کنیم.

عوامل ابتلا به صورت عام

عوامل جسمانی

برخی عوامل جسمانی در تحریک به صورت مستقیم و غیر مستقیم دخالت دارند؛ مانند: استحمام به صورت لخت و در تنهایی و خلوت، لباسهای نامناسب، بستر بسیار نرم، اطاق تزئین شده برای نوجوانان، پر شدن کیسه‌های منی برای بالغان عادی یا زودرس، کنجکاویهایی بسیار در زندگی خصوصی زنان و مردان. در مواردی خوابیدن با شورت برای کودکان و نوجوانان و نوبالغان که سبب قرار گرفتن پاها بر روی هم می‌شود، سبب پدید آمدن لغزشهایی در این‌باره خواهد شد.^۱

عوامل روانی

انزوا، احساس تنهایی، سر بار و زائد بودن و در نتیجه، خود را از مهر و عنایت دیگران محروم دیدن، در این امر دخالت دارد و اسباب لغزش و انحراف را فراهم می‌آورد.

اضطراب و نگرانی سبب می‌شود آدمی به دنبال راهی برای آرامش درونی برود؛ به ویژه آنها که دارای سابقه ابتلا به استمناء هستند، به این امر روی آورده و به افراط در آن می‌پردازند.

حل عقده‌ها به ویژه عقده حقارت آدمی را و امی دارد برای جبران آزدگی درونی خود، تقلیل آن و در مواردی هم غلبه بر آن، این کار ناپسند را انجام دهد.^۲

عوامل اجتماعی

نظر کردن به روابط دیگران، حتی به حیوانات، در افراد اثر منفی می‌گذارد. این امر، به ویژه برای آنها که از دنیای متفاوت زن و مرد سردر می‌آورند و به ویژه در نوجوانان و بالغان می‌تواند بسیار خطرآفرین باشد؛ زیرا آنها پس از دیدن آن مناظر سعی دارند خود را سبک کنند.

مشاهده عکسهای نامناسب و تحریک‌کننده می‌تواند از عوامل لغزش و یا دست کم از عوامل جهت دادن افراد به سوی رفتارهای ناروا باشد. به همین دلیل ضروری است به جای جستجوی علت انحراف در کودکان سعی کنیم علت را در محیط بیابیم.

شنیدن داستانهای بدآموز و وقاحت بار نیز در این امر مؤثر است؛ همان‌گونه که شما به تشریح رفتار ناروای

کسی می‌پردازید، شنونده به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت.^۳ فرزندان خود، به ویژه نوجوانان را از شنیدن و خواندن مباحث و مطالب جنسی پرهیز دهید و حتی از شوخیهای جنسی و

تحریک‌کننده و فکر کردن در این امور، جداً خودداری کنند.

عوامل جنسیتی

براساس بررسیهای علمی، ابتلاء به استمناء تنها مربوط پسران نیست و در میان دختران نیز مشاهده می‌شود؛ ولی اکثر بررسیها نشان می‌دهد که این امر در بین پسران زودتر شروع می‌شود و شایع‌تر است؛ اما به جهت مشخصات، بر اساس تحقیقات کینزی، آمار وقوع آن در دختران، همان مشخصاتی را دارد که نزد پسران وجود دارد و هدف آن، نجات از نگرانی و رسیدن به سکون است.

درباره کم‌تر شایع بودن این امر نزد دختران می‌گویند: این امر مربوط به دستگاه تناسلی در جنس ماده است که تحریک پذیریش نسبت به پسران کم است. این امر خود سبب می‌شود که دختران قبل از سن بلوغ به میزان کم‌تری دچار لغزش شوند. اگر دختران پس از بلوغ در معرض این لغزش و یا فریب قرارگیرند، علت اساسی را در جنبه عاطفی‌شان باید جستجو کرد.

در عین حال، این امر به وضع حالات و رفتار، برخوردهایشان در خارج از محیط خانه، رشد آنان و عوامل

فرهنگی و طرز برخورد بستگی دارد.^۴

پیشگیری

توفیق در امر پیشگیری نیاز به آموزشها و مراقبتهایی نسبت به فرزندان در خانواده دارد که متذکر می‌شویم.

الف. لزوم آگاهی کودکان و نوجوانان از مسائل جنسی

۱. خانواده و مسائل جنسی کودکان، دکتر علی قائمی، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۳۴.

۴. همان، ص ۱۲۷.

گرچه هیچ کس در لزوم آگاهی دادن شک ندارد؛ اما درباره اینکه چه کسی باید این مسئولیت را داشته باشد و اینکه این آموزشها باید از چه سنی شروع شود، اختلاف است. آموزش و پرورش جنسی مانند هر آموزش دیگر، بایستی بجا و در موقع خود انجام گیرد. خوب است این نکته را روشن بیان کنیم که نباید کودک خردسال به جزئیات روابط جنسی زن و مرد آگاهی داشته باشد؛ ولی مایه تاسف خواهد بود اگر دختری که آماده ازدواج می شود آنقدر از مسائل جنسی ناآگاه باشد که بدترین خاطرات زندگی او را هیجان و التهابهایی تشکیل دهد که هنگام عروسی و شب زفاف در خود احساس می کند.^۱

مقصود از آموزش جنسی، ارائه يك سلسله اطلاعات ضروري اعم از روان شناختي، جسماني و ديني درباره مسائل جنسي هر فرد به خود او و همچنین اطلاعاتي درباره جنس مقابل است. البته به نحوي که این آموزش جنسی، تداعی کننده رفتار جنسی نباشد. مثلاً توجه دادن به تلقی هر يك از دو جنس نسبت به هم یا تعدیل احساس تمایل به جنس مخالف و عشق افراطی و یا تبیین تغییرات جسمی، روانی دوران بلوغ؛ از جمله احتلام، قاعده‌گی و

در گذشته به سبب پایین بودن سن ازدواج، اغلب نوجوانان به محض ورود به مرحله بلوغ، ازدواج می کردند و اگر هم از مسائل جنسی بی اطلاع بودند در همان موقعی که آماده ازدواج می شدند از طریق نزدیکان، اطلاعات لازم را درباره مسائل ازدواج کسب می کردند.

کودکی که مراحل خردسالی را پشت سر گذاشته است و به دوره پر از تغییر و تحول نوجوانی رسیده است، نمی شود یکباره از مسائل مختلف این دوره آگاه شود؛ بلکه آموزشهای مداومی را می طلبد که مهم ترین آنها در محیط خانه و خانواده باید انجام شود. اغلب، علت این امر، آن است که واقعا خانواده ها توانایی لازم را برای چنین امر مهمی ندارند. گروه کثیری از والدین نمی خواهند درباره مسائل جنسی با کودکانشان صحبت کنند؛ زیرا خودشان از بحث درباره مسائل جنسی احساس ناراحتی می کنند.

فرزند، خواه ناخواه درباره مسائل جنسی کنجکاو می شود و در پی یافتن اطلاعاتی در این باره بر می آید. اکنون اگر دادن این اطلاعات از جانب والدین و مربیان آنها به نحو صحیح، به موقع و در حد لازم صورت نگیرد، مسلماً کنجکاو طفل، او را بر آن می دارد که به هر نحو شده از طریق دوستان و همسالان و یا با استفاده از کتابهایی که در این زمینه ها نوشته شده اند - و اغلب غرض آلود هستند - این اطلاعات را کسب کند؛ از اینرو نوجوانان، خواسته و ناخواسته به راههای نامطلوب و پر مخاطره کشانده می شوند.

برای آشناسازی بهتر آنها، می توان از بازی یا داستان استفاده کرد و به طور مستقیم به مسائل جنسی اشاره نمود. به این داستان کوتاه توجه کنید:

احمد يك زیرشوار نو و زیبا پوشیده بود و می خواست آن را به دوستانش نشان دهد. آیا او اجازه این کار را دارد؟ و می تواند برای این کار، شلوارش را پایین بیاورد؟ معمولاً کودکان که با نقاط خصوصی خود آشنا هستند جواب منفی می دهند. و اگر هم این گونه نباشد، این داستان کوتاه بهانه خوبی برای آموزش است. این در حالی است که اگر نوجوانان در بیرون از خانه از طریق دوستان و رفقا با موضوعات جنسی به طور نامناسب آشنا شوند، کار و تلاش والدین در زمینه آموزشی دو برابر خواهد شد؛ زیرا در درجه اول باید افکار نادرست و نامناسب آموخته شده را در زمینه مسائل جنسی تغییر داد و تصحیح کرد و سپس به آموزش مناسب مسائل جنسی اقدام کرد.

باید توجه داشت که بخشی از انحرافات جنسی و ایجاد مشکلات در نتیجه همین بی اطلاعی و یا داشتن اطلاعات غلط، بی موقع و بی حد و حصر در این باره بوده است. متأسفانه اغلب والدین در پاسخ به این سؤالات کودکان، جوابهایی گنگ و نادرست و بی سر و ته می دهند که به کلی از حقیقت به دور است و گذشته از اینکه طفل را قانع نمی سازد، کنجکاو او را هم دو چندان می کند.

کودک تصور نمی کند که والدین به علت احساس شرم و حیا از دادن اطلاعات خودداری کرده اند، بلکه احساس می کند سکس بد است و حتی بحث درباره آن مجاز نیست و اصولاً هر موضوعی که با مسائل جنسی مرتبط باشد کثیف و نابجاست. این امری طبیعی است که کودکان در هر زمینه پرسشهایی دارند و مسائل جنسی هم، بخشی از سؤالات کودکان را تشکیل می دهد.

اتفاقاً مناسب ترین زمان برای آموزش مسائل جنسی به کودک، زمانی است که خود کودک سؤال می کند و موضوعی را مطرح می سازد. حس کنجکاو کودک در این باره برانگیخته شده است و باید از آن استفاده شود. چه بهتر خواهد بود که جواب سؤال از خود کودک پرسیده شود و سپس والدین با دقت درباره پاسخ کودک و جواب مناسب، به بحث و بررسی اقدام کنند.

به ندرت سؤالات جنسی کودکان قبل از بلوغ، شامل مسائل پیچیده و غیر قابل جواب است. اغلب، سؤالات نسبتاً ساده ای است که به راحتی می توان بدانها پاسخ گفت. البته در پاسخگویی به پرسشهای کودکان باید شرایط خاصی را در نظر گرفت؛ از جمله:

۱. مجله آموزش و پرورش، سال ۴۱، ش ۱، «مسائل جنسی کودکان و نوجوانان»، نوشته ابراهیم هاشمی، ص ۵۱.

اول: برخورد ما نسبت به طرح این سؤالات عادی باشد. اگر کودک، هنگام طرح سؤال احساس کند که این مسئله نیز مانند سایر مسائل است و به راحتی پاسخ را از جانب والدین دریافت می‌دارد، آرامش خاطر پیدا می‌کند و وقتی پاسخی خود را دریافت کرد، راضی و قانع می‌شود و در ضمن برای طرح سؤالات بعدی خود هم نگران نخواهد بود.

دوم: پاسخ باید در بر دارنده حقیقت باشد. اگر پاسخ در قبال سؤالات کودکان دور از کذب و خطا باشد، از آنجا که به راحتی قابل قبول است، کودک را اقناع خواهد ساخت.

سوم: جوابها باید قانع‌کننده باشد.

چهارم: جوابها مبهم و گیج‌کننده نباشد.

پنجم: پاسخ، سادگی و روانی لازم را داشته باشد.

ششم: پاسخها با سن و رشد کودک متناسب باشد.

هفتم: در پاسخگویی از توضیحات اضافی و غیر ضروری خودداری شود. (چراکه گاه توضیحات غیر ضروری باعث تحریک نابجای فرد خواهد شد.)

هشتم: پاسخها تحریک‌کننده نباشد.

نهم: در پاسخگویی، رعایت ادب و نزاکت تأوم با حفظ شرم و حیا ضرورت دارد.

دهم: پاسخگویی همراه دلسوزی باشد.

یازدهم: به تفاوت‌های فردی کودکان توجه داشته باشیم.

دوازدهم: موقعیت را بسنجیم و در بهترین وضعیت به پاسخگویی بپردازیم.

سیزدهم: به گونه‌ای نباشد که باعث کنجکاوایی بیش‌تر کودک شود.^۱

به طور کلی اطلاعاتی که باید در مسائل جنسی در اختیار هر فرزندی از سنین خردسالی تا نوجوانی قرار گیرد، از این قرار است:

اول: اطلاعات لازم بهداشتی. این اطلاعات در چند جهت باید داده شود. رعایت بهداشت عضو جنسی، پرهیز از دستکاریهای بی‌مورد، شستشوی در حد لازم و به موقع، اجتناب از تحریک بی‌جا و حفاظت از دید و نظر دیگران. اینها مواردی هستند که از همان ابتدای طفولیت باید به آنها توجه شود.

دوم: هشدارهای لازم برای پیشگیری از آزارهای جنسی و رفتارهای ناپسند و خلاف دین و اخلاق توسط افراد بوالهوس، زیرا علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

سوم: آمادگی لازم برای شروع تحولات ناشی از بلوغ، بدین نحو که آنها را پیشاپیش از این تحولات آگاه کنیم. همچنین بیان اینکه این مسائل یکی از جنبه‌های طبیعی و عادی تغییرات دوران زندگی همه افراد است و آنها را برای رسیدن به مرحله بزرگسالی و پدر و مادر شدن آماده می‌سازد.

چهارم: در این مرحله بر رعایت نکات بهداشتی درباره مسائل خاص بلوغ تأکید می‌شود. باید رعایت نکات بهداشتی برای دختران، قبل، حین و بعد از عادت ماهانه مطرح شود. همچنین باید نکات لازم درباره احتلام برای پسران گفته شود.

پنجم: باید دستورهای خاص دینی درباره این مسائل آموزش داده شود مانند: غسل‌های واجب که افراد باید انجام بدهند.

در این باره بهتر است که از کودکی، چگونگی انجام غسل را به بچه‌ها بیاموزیم و هر بار که به حمام می‌روند از آنها بخواهیم این کار را انجام دهند. غسل جمعه می‌تواند بهانه خوبی برای آموزش باشد تا هنگام بلوغ به راحتی غسل واجب را انجام دهند و ترک نکنند.

خلاصه اینکه کودک را آگاه کنید که با چه کسی معاشرت داشته باشد. و در معاشرت چگونه باشد. او باید بداند که نباید با خود دستکاری کند، دیگران هم حق ندارند با او بازی ناروایی کنند و ... باید از قبح بسیاری از رفتارها دور و برکنار باشد و در خود احساس شخصیت کند. او باید بداند که گاهی دیگران در معاشرت با او قصد فریب دارند. پس باید آگاه باشد که قصد ناروایی دیگران را نقش بر آب کند و جریان را به پدر و مادرش بگوید.

ب. تعلیم حفظ شرف

به کودک درس شرافت دهید. او را با شخصیت و عزت نفس بار آورید؛ به گونه‌ای که خود را عزیز و مهم بداند، به پستیها تن ندهد، حافظ و مدافع دین و شرف خود باشد، بتواند از خود دفاع کند، آبروی خود و خانواده اش را حفظ کند، در برابر هر امری تسلیم نشود و دعوت هر فرومایه‌ای را نپذیرد.

ج. کنترل خواب و استراحت

درباره خواب باید مراقبت داشت که به موقع باشد و وقتی خسته و آماده خواب شد به رختخواب برود. هنگام خواب باید سر را زیر لحاف نکند، دستهای او از پتو و لحاف بیرون نباشد، پشت بر زمین بخوابد، پس از بیداری، از رختخواب بیرون آید و در آن نعلتد و یا لم ندهد.

د. چگونگی بستر خواب کودکان

۱. تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص ۱۵۴.

یک مسئله دیگر که شرع مقدس بدان پرداخته است، جداسازی بستر خواب کودکان از یکدیگر است؛ بدین معنا که بستر خواب اطفال را از سن معینی باید جدا کرد. احادیثی که در این باره آورده شده است، سنین مختلفی را مطرح می‌کنند. مسلم این است که فهم و درک کودکان در این زمینه‌ها با هم متفاوت است؛ از اینرو تشخیص این مسئله به عهده خود والدین است. البته برای اطمینان بیشتر می‌توانند سن پایین‌تر را منظور کنند تا آرامش خاطر بیشتری داشته باشند. حدود سنی مشخص شده در روایات از ۶ تا ۱۰ سال ذکر شده است؛ اما همچنان که گفته شد تشخیص سن مطلوب به نظر والدین واگذار شده است و چه بهتر که سن پایین‌تر منظور شود. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «قَرِّفُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعَ سِنِينَ؛^۱ موقعی که فرزندان شما هفت ساله شدند، بستر خوابشان را از یکدیگر جدا کنید.» همچنین رسول خدا (ص) فرمود: «الصَّبِيُّ وَ الصَّبِيَّةُ وَ الصَّبِيَّةُ وَ الصَّبِيَّةُ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لِعَشْرِ سِنِينَ؛^۲ در سنین ده سالگی، پسر بچه با پسر بچه، پسر بچه با دختر بچه، و دختر بچه با دختر بچه در یک بستر نباید استراحت کنند.» از آنچه گفته شد نباید این تصور پیش بیاید که پس کودکان می‌توانند با والدینشان در یک بستر بخوابند؛ زیرا خوابیدن کودکان در رختخواب ایشان به علت آنکه ممکن است شاهد اعمال جنسی والدین باشند، به هیچ وجه، کار درستی نیست. کوچتکف، نویسنده روسی، این مسئله را به عنوان عامل بلوغ زودرس قلمداد می‌کند و می‌گوید: «وقتی کودکان با پدر و مادر در یک رختخواب می‌خوابند، در چنین کودکانی بلوغ جنسی زودرس مشاهده می‌شود که نتیجه آن تمایل جنسی فوق‌العاده زیاد است.»^۳

ه. کنترل، دفع و تخلیه
کودک باید یاد بگیرد ادرار و مدفوع خود را نگه ندارد. حبس ادرار به ویژه در دختران، علاوه بر ایجاد عارضه تحریک، سبب انحنای لوله رحمی خواهد شد. او باید عادت کند که در موقع نیاز، به دستشویی برود، و در مستراح، توقف بسیار نداشته باشد. اگر پدر و یا مادر، نیمه‌های شب بیدار شدند او را هم به دستشویی ببرند؛ به ویژه هنگامی که بیشتر در شب، غذای مایع خورده است.^۴

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰۱، ص ۹۶.

۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

۳. روانشناسی و تربیت جنسی، کوچتکف، ترجمه محمد تقی زاد، رشیدی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۷.

۴. خانواده و مسائل جنسی کودکان، دکتر علی قائمی، ص ۴۵.

علی(ع) خلیفه خدا و جانشین پیغمبر(ص)

آیت الله جوادی آملی

مظهر تام خلافت الهی

آن مقداری که بشر از کمال چیزی می فهمد، در دعای امام باقر(ع) - که باقر علوم اولین و آخرین است - به عنوان دعای سحر جلوه کرده است. صدر و ساقه این دعای سحر، اوصاف کلی و جزئی خداست. از بهاء و کمال و جمال و جلال گرفته تا به جبروت ختم شده؛ اینها کمالات خداست. همه این کمالات بالعرض، نه بالذات؛ بالتَّبَع نه بالاستقلال در «خلیفة الله» که علی(ع) مظهر تام خلافت است، محقق است؛ زیرا همه اسمای الهی را خدا به خلیفه اش که انسان کامل است، داد.

آنچه را که شما در دعای سحر به نحو بالذات و استقلال درباره خدا سراغ دارید، به نحو تبع و عرض در خلیفة الله، علی بن ابی طالب(ع) می یابید.

آشنایی با راههای آسمان

وقتی به سخنان خلیفة الله، علی بن ابی طالب(ع) مراجعه می کنید، می بینید او شجاعتش را در این نمی داند که عمرو بن عبود و مانند آن را به خاک انداخت، او شهامتش را در علم و عمل دیگری می داند. آنجا که بخواهد خود را معرفی کند، با این بیان ذکر می کند که: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ

مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»^۱ از من پرسید قبل از آنکه مرا از دست دهید. من به راههای آسمان دانایترم از راههای زمین. هر چه خواستید از من پرسید. این يك تحدي جهانی است؛ این حرف را غیر علی (ع) هیچ کس نگفت، مگر اینکه رسوا شد. و از غیر خلیفة الله هم ساخته نیست که چنین تحدي کند.

فرمود: «راهه ای آسمانی را من بهتر از راههای زمینی بلدم.» منظور از این آسمان همان است که به روی مؤمنین باز است و به چهره کافران بسته است؛ نه این آسمان نجومی و ریاضی! این آسمانی که فرمود: «لَا

تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»^۲ «دربهای آسمان بر آنان (کفار) گشوده نمیشود.» نه این آسمان مادی که هم اکنون سفینه ها مرتب در ترددند! فرمود: آن آسمانی که درش هرگز به روی کافر باز نمی شود، من راههای آن آسمانها را بهتر از راههای زمینی بلدم. چون يك انسان ملکوتی، ملکوتش قوی تر از ملك است؛ برای اینکه ملکوت قوی تر از ملك است.

تفاوت با سایر اصحاب

حرف علی(ع) خلیلی رساست. فرمود: «من با سایر اصحاب فرقم این است که «وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ ... وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ»^۳ همه اصحاب رسول خدا [این معارف را] از رسول خدا سؤال نمی کردند که بفهمند؛ ولی من هیچ مطلبی پیش نمی آمد، مگر اینکه می پرسیدم [و می فهمیدم] و حفظ می کردم.» من با آنها يك چنین فرقی دارم! لذا هر چه بخواهید، من می دانم.

جان پیغمبر

جان علی در جان پیغمبر قرار دارد. این نه تنها در آیه مباهله است که فرمود: «علی به منزله نفس ماست، «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»^۴ بلکه از ضمیمه کردن خطبه نهج البلاغه با آیه قرآن استنباط می شود. در نهج

البلاغه حضرت يك ادعایی دارد، چون معصوم است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»^۵ است، مقبول است؛ و مشابه این ادعا را هم خود پیغمبر درباره علی(ع) بیان کرد.

در خطبه معروف قاصعه فرمود: «أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ التُّبَّوَّةِ»^۶ من نور وحی و رسالت را می بینم و بوی وحی را استشمام می کنم.» در همان خطبه دارد که رسول اکرم به علی بن ابی طالب (ع)

فرمود: «یا علی! إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ»^۷ ای علی! هر چه را من می شنوم، تو می شنوی و هر چه را من می بینم، تو می بینی؛ منتها تو [ولی هستی] و وزیر منی [و نبی نیستی].» این مقدمه ای است که در نهج البلاغه هست.

۱. نهج البلاغه، انتشارات دار الهجرة، قم، خطبه ۱۸۹، ص ۲۸۰.

۲. اعراف/ ۴۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰ با تلخیص، ص ۳۲۷.

۴. آل عمران/ ۶۱.

۵. نجم/ ۳.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)، ص ۳۰۰.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۴، ص ۴۷۵.

اما آیه قرآن دارد: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛^۱ «روح الامین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا تو از اندازکنندگان باشی.» یعنی این فرشته وحی، پیام الهی را به قلب پیغمبر نازل می کند و با گوش دل با پیغمبر حرف می زند. دیگران حرف فرشته را نمی شنوند، چون در درون دل توست. پس در محرم خانه دل، یک چشم و یک گوشه است، یک بینشی است و مانند آن که بعضی دارند، بعضی ندارند. آن کاملش را انبیاء و اولیاء (ع) دارند، ناقصش را مؤمنین دارند، و غیر مؤمن فاقد آن است که «لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ».^۲ «چشمهایشان کور نیست؛ ولی قلبهایی که در سینه دارند کور است.»

آنها که عمی و صم و بکم اند، خارج بحثند. مؤمنین، ضعیفش را دارند، کاملش را معصومین دارند. پس در حریم دل رسول گرامی، چایی برای نزول فرشته ها هست؛ فرشته وحی آنجا می آید و آنجا پیام خدا را پیاده می کند. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ...».^۳ اگر کسی در درون دل پیغمبر نباشد، چگونه حرف فرشته را شنود؟! چگونه بوی نبوت را استشمام می کند؟! چگونه آنچه را که پیغمبر می بیند، او می بیند؟! از انضمام خطبه قاصعه و این آیه نورانی برمی آید که علی بن ابی طالب (ع) در دورن جان جانان قرار دارد؛ این می شود «نفس پیغمبر».

علم علوی

حرف علی (ع) خیلی رساست؛ فرمود: «هر چه می خواهید از من بپرسید . «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَ تُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِتَاعِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا؛ به خدایی که ج انم در دست اوست، سؤال نمی کنید از چیزی در مورد آنچه که میان شما تا روز قیامت است و گروهی که صد نفر [عده ای] را هدایت یا گمراه می کنند مگر آنکه من از دعوت کننده آنان و رهبرشان و سوق دهنده شان، شما را آگاه می کنم.»^۴ قسم به ذات کسی که جان علی در دست اوست؛ حوادث الان تا روز قیامت را هر چه بپرسید، علی بلد است.

احزاب و گروه ها که مایه هدایت عده ای و گمراهی یک عده ای هستند، من می دانم رهبران شان کیست، سائقشان کیست، قائدشان کیست، دنباله کننده کیست، جلو رونده کیست؛ همه را بلدم. این حرف را در حضور دوست و دشمن گفت؛ احادی انکار نکرد! و دوست و دشمن هم این را نقل کردند. این علی است!!

همتای قرآن کریم

در اوایل نهج البلاغه هست که: «وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخِيرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص)؛ به خدا قسم اگر بخواهم خروج و ورود و تمام شؤونات هر یک از شما را خبر دهم، می توانم؛ ولی می ترسم به خاطر من به رسول خدا (ص) کافر شوید.»^۵ ادعای علی (ع) این است که: قسم به خدا من سرنوشت و سرگذشت تک تک شما را می دانم. ادعایی که ذات اقدس اله در قرآن کریم از عیسی بن مریم نقل کرد، کم رنگ تر از این است . «وَ أَتَيْنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»؛^۶ «و شما را به آنچه که می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید، خبر می دهم.»

محدوده ادعای عیسی به اندازه انجیل اوست! هیچ پیغمبری بالاتر از کتاب خود حرف نمی زند. هر پیغمبری همتای کتاب خودش است؛ این یک مقدمه . علی چون جان پیغمبر است، همتای قرآن است، این دو مقدمه . و قرآن نه تنها مصدق صحف گذشته، بلکه مهیمن بر همه کتابهاست؛ این سه مقدمه . کسی که همتای مهیمن است، مهیمن خواهد بود، این نتیجه یا مقدمه چهارم. ادعای عیسی طبق بیان خدا در قرآن در همین حد است؛ «وَ أَتَيْنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» و مانند آن.

اما ادعای علی (ع) این است که: به سرنوشت تک تک شما آگاهم؛ ولی اگر بگویم، شاید آن ظرفیت را نداشته باشید و بگویید: (معاذالله) علی از پیغمبر افضل است و همین مایه ارتداد شما بشود. ولی این را با اولیای خواص در میان می گذارد، آنها که چنین ظرفیتی دارند. چون «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها؛ به درستی که این قلبها ظرف هستند و بهترین آنها وسیعترین آنهاست.»^۷

علی (ع) و حب دنیا

مرحوم کلینی نقل کرده و در جوامع روایی ما نیز هست، برادران اهل سنت هم نقل کردند؛ یک جا و دو جا نیست؛ یک تعبیر و دو تعبیر نیست؛ ولی اصلش این است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۷، «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ

۱. شعراء/ ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲. حج/ ۴۶.

۳. نهج البلاغه، ح ۹۳، ص ۱۳۷.

۴. همان، خطبه ۱۷۵، ص ۲۵۰.

۵. آل عمران/ ۴۹.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۴۹۵.

۷. الکافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چ چهارم، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۱۳۰.

حُبُّ الدُّنْيَا؛ منشأ تمام خطاها، دوست داشتن دنیا است.^۱ کلینی و دیگران با تعبیرات گوناگون نقل کردند . اگر کسی دنیا را به زمین بزند، جایی برای فریب و گناه می ماند؟! چون ریشه هر گره حب دنیاست. «دنیا»، نه یعنی باغ و بوستان؛ دنیا همین عناوین اعتباری من و ما؛ که چرا من نگفتم، چرا من ندارم؛ مقام من، جاه من، پست من، میز من، اینها دنیاست. وگرنه زمین و آسمان که دنیا نیست! زمین و آسمان جزء آیات الهی و مخلوقات الهی است و حق هم هست؛ به آن جهت متجر اولیاست. اینکه دنیا را خدا فقط متاع غرور و فریب می داند؛ نه یعنی باغ و راغ، نه یعنی درخت! درخت، مخلوق خداست؛ جزء آیات الهی است و خوب هم هست؛ «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛^۲ «خلقت هر چیز را نیکو گردانید.» این جاه طلبی و غرور که من بالاترم، من بهتوم، این تکاثر، این اعتبارات ساخته وهم، اینها دنیاست. این جز نیرنگ چیز دیگر نیست، جز سراب چیز دیگر نیست! این بد و خوب ندارد، فقط بد است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛^۳ «زندگی دنیا دنیا چیزی جز فریب نیست.»

پیغمبر فرمود: «شیطان من به دست من اسیر شد. در این جهاد اکبر، من شیطان را به اسارت گرفتم. یا شیطان اسیر می گیری، «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۴ «چه بسا عقلهایی که تحت سلطه و اسارت اسارت هوای نفسانی، اسیر هستند.» یا انسان پیروز می شود و شیطان را به اسارت می گیرد. حضرت فرمود: «من شیطان را به اسارت گرفتم.» حضرت امیر هم فرمود: «شیطان را من خلع سلاح کردم. او چه جور می خواهد مرا فریب بدهد؟!» فرمود: «من این نیرنگ را به زانو درآوردم؛ «أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا»^۵ من دنیا را به رو به زمین کوبیده و بیش از آنچه ارزش دارد، بهایش نداده ام و با دیده آبی که سزاوار است به آن نگریسته ام.» من این رأس خطیئه را به زانو درآوردم، دماغش را خاک مالی کردم، او را زمین زدم.

پس اگر من دنیا را به رو به خاک افکنم، این «رأس کل خطیئه» مکبوب من شد. مکبوب یعنی آن کسی که در کشتی به رو زمین می خورد. در این صورت نفس اماره از درون بخواد و سوسه کند، وسیله ندارد؛ شیطان از بیرون بخواد گمراه کند، ابزار ندارد! رأس کل خطیئه که حب دنیاست، من این را به خاک مالیدم. این می شود «شجاعت کبری»! چون در جهاد اکبر اگر کسی ظفرمند شد، دارای شجاعت کبری است.

اقامه قرآن و عترت و وصیت علمی(ع)

علی(ع) در وصیتش گذشته از دستور به تقوا، همان بیان رسول گرامی را گوشزد کرد و فرمود: «وصیتم درباره خدا «توحید» است، و درباره رسول گرامی «حفظ سنت» اوست. بعد فرمود: «أَقِيمُوا هَدْيَ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَدْيَ الْمِصْبَاحَيْنِ»^۶ «این دو عمود را به یادارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید.» فرمود: این دو عمود عمود و دو چراغ؛ عمود قرآن و عمود عترت را، چراغ قرآن و چراغ عترت را روشن کنید و افروخته نگه ندارید. اینها هر دو عمودند، هر دو چراغند. دشواری عمل به وصیت علوی

در وصیت رسول گرامی آمده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۷ و در وصیت نامه علی(ع) آمده است: «أَقِيمُوا هَدْيَ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَدْيَ الْمِصْبَاحَيْنِ»، در صدر وصیت نامه الهی - سیاسی امام راحل هم همین حدیث نورانی «انی تارك فيكم الثقلين» یاد شده است. این کشور، کشور قرآن و عترت است. همه ما مأموریم که قرآن را اقامه کنیم. مسئله اقامه قرآن و عترت، کار سختی است! در طول تاریخ کسانی بودند که موفق شدند نماز را اقامه کنند، زکات را رواج بدهند و مانند آن. اما شما بخواهید در حضور کسی یا بر مزار کسی به استثنای اهل بیت(ع) آن چنان شهامت داشته باشید، بگویید: «اشهد انك قد اقامت القرآن»، برای شما سخت است؛ ولی وقتی به مزار امام راحل می روید، می بینید به آسانی می توانید بگویید: «اشهد انك قد اقامت القرآن و العتره.» او کسی بود که به وصیت علی(ع) عمل کرد که فرمود: «أَقِيمُوا هَدْيَ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَدْيَ الْمِصْبَاحَيْنِ.»

۱. همان، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. سجده/۷.

۳. آل عمران/۱۸۵.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۱۱.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۶. همان، خطبه ۱۴۹ و نامه ۲۳.

۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آلالبیت، قم، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۲۳.

مجالس شاد، بایدها و نبایدها

در گفتگو با حجت الاسلام حسینی اراکی

- امروزه در مسئله شادی و نشاط گاهی بحثهای متعارضی مطرح می شود. نظر حضرتعالی چیست؟
- یکی از مسائلی که در جامعه جوان ما مقداری تنش ایجاد کرده است، مسئله تقابل اسلام با شادی است؛ به این معنا که به خاطر برخوردهای سلیقه ای با مسئله شادی و گاهی انجام بعضی امور خلاف منطق و یا برخوردهای نامناسب، بعضی تصور می کنند که اسلام با شادی مخالف است.
- خداوند متعال براساس حکمت و مصلحت و رحمت، تمایلات و تمنیاتی را در درون بشر قرار داده که استفاده درست و آگاهانه از آنها موجب رشد و تعالی و تکامل انسان می شود؛ مثل میل به لذت و قدرت و تمایلات دیگر. یکی از آن تمایلات میل به شادی و گریزان بودن از غم است.
- انسان به شادی و سرور احتیاج دارد؛ ولی اگر بخواهیم بر این تمایل نگاهی درست و واقعی بیندازیم، آن شادی و سروری شایسته و مفید است که آثار مثبت روحی و روانی و دنیوی و اخروی داشته باشد. این شادی باید دارای خصوصیات و ویژگیهای ذیل باشد:
- ۱. به حق باشد؛ یعنی بر محور حق بچرخد نه باطل؛ شادی و سرور بر محور حق مقبول است. قرآن خطاب به کفار که عقوبت خدا را می چشند می گوید: «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»^۱ «این [عذاب] به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می پرداختید.»
- ۲. براساس عقلانیت و خرد باشد؛ چنانکه در روایات است که انسان جاهل تا شاد می شود غافل می شود، مست می شود، طغیان و عصیان می کند، خدا و خواسته های او را فراموش می کند.
- ۳. بر محور اعتدال و دوری از افراط و تفریط باشد؛
- ۴. وسیله مبارزه با نفس باشد نه اسارت و تسلیم در برابر نفس؛ آن کسی که برای خود و دلبخواهی خود و خواسته های نفس شاد است، در باطن اسیر می باشد. امام علی(ع) فرمودند: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^۲ چه بسا عقلی که تحت هوای نفسی که امیر است، اسیر می باشد. اگر انسان به شادی دیگران مخصوصاً وجود مقدس اهل بیت(ع) شاد شود و به غم و حزن آنها محزون گردد، این بهترین روش برای خروج از زندان نفس، خودپرستی، خودگرایی و خود دوستی است.
- بهترین الگو برای مجالس مؤمنین کدام است تا اهل ایمان بتوانند جلسات خود را با آن تنظیم کنند؟
- قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۳ «مسلماناً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیر دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.»
- اگر رسول اکرم(ص) الگو و اسوه برای تمام شئون و حوزه های زندگی ماست، ما باید افکار و تمایلات و رفتارهای خودمان را با این مقیاس الهی و آسمانی بسنجیم و از جمله جلسات و مجالس ما باید براساس جلسات آن حضرت باشد.
- آقا امام حسین(ع) می فرماید: من از پدرم امیرالمؤمنین علی(ع) از ویژگیها و خصوصیات مجالس رسول الله(ص) سؤال کردم و پدرم در پاسخ فرمود:
- «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يَجْلِسُ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ ... مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صَبْرٍ وَ أَمَانَةٍ لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَ لَا يُوهَنُ فِيهِ الْحَرَمُ ...»^۴ رسول خدا(ص) این گونه بود که جز با نام و یاد خدا نشست و برخاست نمی کرد. مجلس او مجلس حلم و شرم و صبر و امانت بود، در مجلس او صداها بلند نمی گشت و حرمت کسی هتک و توهین نمی شد و ...»
- گفتم: «كَيْفَ كَانَتْ سِيرَتُهُ فِي جُلُوسَاتِهِ؟ سِيرَةُ حَضْرَتٍ بِأَهْمِشِيَانِشِ چگونه بود؟»
- فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ دَائِمًا الْبِشْرَ سَهْلَ الْخَلْقِ لَيِّنَ الْجَانِبِ لَيْسَ يَقْطُ وَ لَا غَلِيظَ وَ لَا صَخَّابٍ وَ لَا فَحَّاشٍ وَ لَا عِيَابٍ وَ لَا مَدَّاحٍ يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤْسِسُ مِنْهُ وَ لَا يُحَيِّبُ فِيهِ مُؤْمِلِيهِ قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثِ الْمِرَاءِ وَ الْإِكْتَارِ وَ مِمَّا لَا يَعْنِيهِ؛ رسول خدا(ص) همواره خوشرو، سهل گیر و نرمخو بود. خشونت و تندخویی نداشت، پرخاشجویی و دشنامگویی نمی نمود، عیبجویی و یا مداحی نمی کرد، از آنچه نمی پسندید تغافل می فرمود، و در عین حال کسی را مأیوس نمی ساخت و دیگران را که بدان مایل بودند ناامید و رانده نمی کرد. خود را از سه چیز محفوظ می داشت: مرأء (جدال)، پرگویی و کارهای بیهوده.»

۱. غافر/۷۵.

۲. نهج البلاغه، ص ۵۰۷؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۱۱.

۳. احزاب/۲۱.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۲.

«... يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ وَ يَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ؛^۱ از آنچه همه می خندیدند، می خندید و از آنچه اظهار شگفتی می کردند، اظهار شگفتی می کرد.»

• با توجه به معارف الهی و سیره و سخن معصومین (ع)، از نظر شما شادی و سرور پسندیده را رای چه ویژگی‌هایی باید باشد؟

• شادی و سرور پسندیده دارای ویژگی‌هایی زیر است:

۱. به حق بودن و در جهت خدا و جلب رضایت خدا و اهل بیت (ع) بودن؛
 ۲. سنخیت و تشابه به اهل بیت (ع) داشتن که فرمودند: «یفرحون لفرحنا»؛
 ۳. متعادل بودن و دوری از افراط و تفریط؛
 ۴. هدف مقدس داشتن و استفاده از ابزارهای شایسته و در خور شأن برای تحقق آن هدف مقدس؛
- در این خصوص باید کیفیت ابزار، اشعار، سخنان و فضا، یا قیافه و چهره و لباس مناسب و در خور شأن باشد.
- چگونه می توان جلسات شاد و فرح بخش ایجاد کرد؟
- ایجاد فضای شاد و فرح بخش در جلسات شاد، می تواند با استفاده از محورهای زیر صورت گیرد:

۱. سخنان و آموزه‌هایی که امیدبخش و فرح بخش باشند؛

۲. لطیفه‌های خوب و در خور شأن؛

۳. پخش شیرینی و شربت و...؛

۴. برگزاری مسابقه فرهنگی - آموزشی و اهداء جوایز.

• طبعاً بعضی از مجالس شاد مورد پسند دین نیستند. از نظر شما مجالس شادی ناپسند چه ویژگی‌هایی دارند؟

• خصوصیات و ویژگی‌های مجالس شادی ناپسند عبارتند از:

۱. غفلت و فراموشی خدا و اهل بیت (ع)؛

۲. فقدان افاده و استفاده، از فرهنگ اهل بیت (ع)؛

۳. ریاء و سمعه و چشم و هم چشم بازی؛

۴. هدف شدن صرف شادی و سرور و همراه نشدن آن با آگاهی و بصیرت؛

۵. تشبیه شدن به مجالس لهو و لعب؛

۶. خشک و بی روح بودن و شبیه مجالس ماتم شدن؛

۷. فقدان فضا، سخن، لباس، و شعر مناسب؛

۸. وجود افراط و تفریط؛

۹. شوخی‌های زشت و زننده؛

۱۰. وجود صدای بلند و قهقهه؛

۱۱. استفاده از افرادی که مشهور به خوبی و صلاح و سداد نیستند.

• چنانچه در پایان این گفتگو مطلب خاصی دارید بیان فرمایید.

• از مجموع روایات و اخبار استفاده می شود، انسان مؤمن دارای يك غم و حزن دائمی در باطن خویش است که هرگز از او جدا نمی شود و اگر آن غم و اندوه باطنی را کنار بگذارد باطنش ممکن است به مرض غفلت و بی توجهی دچار شود. آن غم ممکن است غم فراق از یاران یا غم و حزن برای بندگان خدا و یا محزون شدن برای آخرت باشد.

امام حسن (ع) می گوید: از هند بن ابی هاله تمیمی که توصیف گر رسول خدا (ص) بود سؤال کردم، او چنین گفت:

«...كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ] (ص) مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ دَائِمَ الْفُكْرِ... وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ جُلَّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ ...^۲؛ رسول خدا (ع) اندوه پیوسته و فکر مداوم داشت... و هرگاه شاد می گردید، پلک‌های خود را جمع می کرد و بیشتر خنده او تبسم بود.»

از اینرو در روایات فراوان داریم که انسان مؤمن، حزنش در باطن و شادی و سرورش در ظاهر است.

۱. مکارم الاخلاق، ترجمه میرباقری، ج ۱، ص ۲۷ - ۲۹.

۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ ش، ص ۸۱.

گلچین سخنان مقام معظم رهبری

همت مضاعف برای رسیدن به قله

* به لطف خداوند پیشرفت علمی در کشور آغاز شده است؛ اما سرعت این حرکت باید دو چندان شود؛ زیرا ما در اول راه هستیم.

* با وجود این همه پیشرفتها؛ اما هنوز با جایگاهی که در شان ایران و میراث تاریخی ایران است، فاصله زیاد داریم و باید با همت مضاعف عقب ماندگیها را جبران کنیم

* همت مضاعف یعنی همت برای رسیدن به قله و این هدف نیز با حرف زدن و تمجید کردن بدست نمی‌آید؛ بلکه نیازمند ورود حقیقی به میدان کار و ابتکار است.

* ملت ایران همانند جوان با استعدادی است که ظرفیتهای فراوانی دارد و اگر تلاش لازم را انجام دهد، قطعا به قله خواهد رسید و به يك ستاره تبدیل خواهد شد.

* دانشمندان ملت ایران در شرایط تحریم و بدون کمک هیچ کشوری، توانستند نسل دوم و سوم

سانتریفیوژها را تولید و همه دارندگان صنعت هسته‌ای را مبهوت کنند. جوانان با استعداد ایرانی در حوزه علوم زیستی توانستند از سلولهای بنیادی، حیوان تولیدی بوجود آورند و در ردیف چند کشور معدود دارنده

این توانایی و فناوری قرار گیرند و فرزندان این کشور با وجود سی سال تحریم، اکنون موشکهای پیشرفته و ماهواره بر می‌سازند.

* این موارد بخشی از تواناییهای ملت ایران است، بنابراین باید از همه ظرفیتهای انسانی، علمی، و طبیعی کشور استفاده کرد که لازمه به فعلیت رساندن این ظرفیتهای همت مضاعف است.^۱

مراقبت بر اجرای سیاستهای اصل ۴۴

* باید بسیار مراقب بود که اجرای سیاستهای اصل ۴۴، زمینه ساز نفوذ قانون دانهایی قانون شکن، نشود. افرادی با دور زدن قانون، برخی کارخانه ها را می‌خرند و بعد هم با فروش تجهیزات و زمین آن به میلیاردها

آلاف و الوف می‌رسند و در نهایت کارگران کارخانه بیکار می‌شوند؛ لذا همه مسئولان باید مراقب باشند.^۲

ایمان مردم عامل اصلی قدرت و عظمت کشور

* عامل اصلی قدرت و الهام بخشی ملت ایران، جوهر ایمانی او است و این ملت، به لطف خداوند در همه عرصه‌ها پیش خواهد رفت و با ایمان و بصیرت روزافزون خود، بر تهدیدها و ترفندها نیز فائق خواهد آمد.

* البته ملت ایران در عرصه تجهیزات دفاعی و سخت افزاری پیشرفتهای جهشی داشته است؛ اما عامل اصلی قدرت و عظمت کشور و ملت اسلامی، جوهر ایمانی است.

* به همین دلیل است که ملت ایران با وجود ۳۰ سال تحریم، تهدید، حمله نظامی و خباثهای سیاسی و امنیتی، رشد مضاعف کرده و حرکت رو به جلوی بیش از حد متعارف داشته است.

* این ملت، علیرغم خواست دشمن، در همه عرصه‌ها پیش خواهد رفت و ایمان و بصیرت روزافزون جوانان و ملت ایران، بر همه تهدیدها و همچنین ترفندهایی مانند آنچه که در سال گذشته اتفاق افتاد، فائق خواهد

آمد.^۳

تهدید اتمی اثر ندارد

* تهدید تلویحی اتمی، در ملت ایران تأثیری نخواهد داشت؛ اما این تهدید، مایه ننگی در تاریخ سیاسی آمریکا و نقطه سیاهی در کارنامه دولت آمریکا خواهد بود.

* با این تهدید، پشت صحنه نمایش صلح دوستی و بشردوستی، و پایبندی به معاهدات اتمی، و دراز کردن دست دوستی به سوی ملت ایران، کاملاً مشخص شد.

* تهدید اتمی ملت ایران، در واقع تبدیل ادبیات روباه منش دولت آمریکا به ادبیات گرگ منش است.

* هیچ يك از این قدرتهای اتمی، به معاهدات بین المللی در زمینه سلاحهای هسته‌ای پایبند نیستند و به آنها عمل نمی‌کنند و آشکارا دروغ می‌گویند؛ اما هنگامی که کشورهای دیگر دنبال استفاده از فناوری

هسته‌ای می‌روند، آنها را متهم به عمل نکردن به معاهدات بین المللی می‌کنند؛ زیرا این قدرتها نمی‌خواهند رقیبی برای آنها وجود داشته باشد.

* ما بارها گفته‌ایم که به دنبال استفاده از سلاحهای کشتار جمعی نیستیم؛ اما ملت ایران هم در مقابل این گونه تهدیدها و گنده گوییها تسلیم نخواهد شد و تهدیدکنندگان را به زانو درخواهد آورد.

* رئیس جمهور آمریکا به چه حقی ملت ایران را تهدید هسته‌ای می‌کند؟ این تهدید، تهدید صلح و امنیت جهانی و بشریت است و نباید کسی در دنیا به خود جرأت دهد که چنین تهدیدی را، حتی بر زبان جاری کند.

۱. کیهان، ۱۳۸۹/۲/۹.

۲. همان.

۳. همان، ۸۹/۲/۲۰.

* ملت ایران به هیچ وجه اجازه نخواهد داد، آمریکاییها با چنین تهدیدها و یا ابزارهایی، بار دیگر سلطه
جهنمی خود را بر ایران تجدید کنند.^۱

جنگ طلب واقعی

* امروز کسانی که جنگ طلب واقعی هستند، نام صلح را بر زبان می آورند . و همین افراد که هیچ حق و
اعتباری برای انسانها قائل نیستند، شعار حقوق بشر سر می دهند.

* برخی دولتها و سران آنها از تجاوز، و پلیدترین شیوه ها از جمله ایجاد سازمانهای تروریستی و حمایت از
تروریستها برای پیشبرد سیاستهای خود استفاده می کنند؛ ولی در مقابل افکار عمومی دنیا چهره ای آرام و
انسان دوستانه به خود می گیرند و از الفاظ به ظاهر متین استفاده می کنند.

* آمریکاییها در سالهای اخیر تلاش زیادی کردند تا بگویند جمهوری اسلامی ایران در موضوع هسته ای
غیرقابل اعتماد است در حالی که اکنون مشخص است، غیرقابل اعتماد، آن دولتهایی هستند که بمب اتمی
دارند و با بی حیایی، دیگران را تهدید به بمب اتم می کنند. بنابراین سخنان رئیس جمهور آمریکا، رسواکننده
است.^۲

۱. همان.

۲. ۸۹/۱/۲۳.

متیوکسل؟ فرستاده روزنامه انگلیسی گاردین به ایران که برای تهیه گزارش از راهپیمایی ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ در این راهپیمایی شکوهمند شرکت داشته است، طرح این ادعا را از سوی برخی رسانه های غربی که صدها هزار ایرانی به خاطر توزیع خوراکی در این راهپیمایی شرکت کردند، به تمسخر می گیرد و رسانه های غربی را به واقع بینی نسبت به مسائل ایران دعوت می کند.^۱

مهر تایید واشنگتن بر شکست مانور ضد موشکی علیه ایران یک گزارش طبقه بندی شده پنتاگون که به کنگره آمریکا ارسال شده فاش می کند که ارتش آمریکا در یک مانور نظامی در اقیانوس آرام نتوانسته یک موشک را که از نوع ایرانی آن شبیه سازی شده منهدم کند. به گزارش « جوان » شبکه های خبری بخشهایی از گزارش از طبقه بندی خارج شده وزارت دفاع آمریکا را منتشر کردند که ادعا می کند ایران با استفاده از توانایی موثر خارجی قادر است تا سال ۲۰۱۵ موشک بالستیک قاره پیمایی را طراحی و آزمایش کند که برد آن به خاک آمریکا خواهد رسید. بخشی از این گزارش به اهمیت بازدارندگی آمریکا در برابر برنامه هسته ای ایران اشاره کرده و ادعا می کند: برنامه هسته ای ایران و تمایل آن برای باز نگه داشتن توسعه سلاح های هسته ای، نقطه کانونی استراتژی دفاعی آن است. بخش مهمی از گزارش پنتاگون که اغلب خبرگزاریها به طور گذرا به آن اشاره کردند به تلاش آمریکا برای ایجاد بازدارندگی در برابر توانایی موشکی ایران اشاره کرده است. در این بخش آمده ارتش آمریکا در ماه ژانویه تلاش کرد یک موشک شبیه سازی شده ایرانی را که به سوی ایالات متحده شلیک شده بود، سرنگون کند؛ ولی نتوانست این کار را انجام دهد. براساس گزارش پنتاگون، آمریکا برای اجرای این مانور شبیه سازی که در اقیانوس آرام انجام شد، ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرد؛ ولی بد عمل کردن یک رادار که توسط شرکت ریتئون ساخته شده بود، مانع موفقیت آمیز بودن این عملیات شد.^۲

۸۰ درصد مردم آمریکابه دولت اوباما اعتماد ندارند نتایج تازه ترین نظرسنجی مؤسسه پیو از مردم آمریکا حاکی از بی اعتمادی حدود ۸۰ درصدی آنها به دولت این کشور است و این یکی از بیشترین میزان بی اعتمادی آمریکاییان به دولت فدرال طرف نیم قرن گذشته، محسوب می شود.

به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس از واشنگتن، نتایج این نظرسنجی نشان می دهد که مردم آمریکا معتقدند بروکراسی گسترده حاکم بر کشور توفیق چندانی در حل مشکلات مردم ندارد و شرایط برای باراک اوباما رئیس جمهوری و حزب دموکرات او که در تلاش جهت حفظ اکثریت لازم کرسیهای کنگره در انتخابات پای یز جاری می باشند، ناگوار است. بر اساس این گزارش دموکراتهای حاکم، در انتخابات پیش روی کنگره با شرایط دشواری مواجه اند و با توجه به جو مسموم فعلی مانند بی اعتمادی مردم به دولت و مسائل بسیاری از این دست، احتمال این که دموکراتها اکثریت خود را در انتخابات میان دوره ای کنگره از دست بدهند، وجود دارد. طبق نظرسنجی فوق، تنها ۲۲ درصد پرسش شوندهگان گفتند که می توانند در اغلب و یا در بیش تر موارد به کاخ سفید اعتماد کنند و تنها ۱۹ درصد خاطر نشان کردند که از دولت فدرال رضایت دارند. نیمی از پرسش شوندهگان هم معتقدند عملکرد دولت بر زندگی روزمره شان تأثیر منفی دارد، احساسی که طی ۱۰ سال گذشته همچنان افزایش یافته است.^۳

۶۳ درصد آمریکاییها چیزی از اسلام نمی دانند مؤسسه نظرسنجی گالوپ آمریکا در جدیدترین گزارش خود درباره دیدگاه شهروندان آمریکایی نسبت به ادیان اعلام کرد که ۶۳ درصد آمریکاییها چیزی از اسلام نمی دانند. به گزارش ایکن، در این گزارش که با عنوان دیدگاه های دینی در آمریکا همراه با تحلیل عمیق گرایش آمریکاییها نسبت به اسلام و مسلمانان منتشر شده آمده است: ۶۳ درصد آمریکاییها در نظر سنجی اعلام کردند که چیزی از اسلام نمی دانند و آگاهی آنان نسبت به این دین بسیار اندک است. براساس این گزارش، رسانه های تبلیغاتی آمریکا، زن مسلمان را به عنوان یک فرد قربانی شده به تصویر می کشند و همین مسئله سبب شده که شهروندان آمریکایی قائل به عدم مساوات میان زن و مرد در دین اسلام باشند و این مسئله در دید نادرست آمریکاییها نسبت به اسلام بسیار تأثیر گذار شده است.^۴

۸۲ درصد مردم اسپانیا، اسلام را دین دموکراسی می دانند
۸۲ درصد مردم اسپانیا، مبانی و ارزشهای دین اسلام را مطابق با دموکراسی و حقوق بشر می دانند.

۱. ماهنامه سیاحت غرب، مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، سال هفتم، شماره هشتم، فروردین ۱۳۸۹.

۲. جوان، ۸۹/۲/۱.

۳. راه مردم، ۸۹/۱/۳۱.

۴. پگاه حوزه، ۲۷۶، ۸۹/۱/۲۸.

به گزارش ایکن، بر اساس این گزارش که اواخر سال ۲۰۰۹ میلادی در جامعه اسپانیا انجام شده است، ۷۲ درصد مردم اسپانیا معتقدند که برخی آزادیهای غربی با ارزشهای اسلامی مغایرت دارد. همچنین ۵۲ درصد مسلمانان مهاجر به حفظ شعائر و ارزشهای اسلامی پایبند هستند، این در حالی است که تنها ۲۰ درصد از اسپانیولیهای کاتولیک پایبند به حفظ شعائر و ارزشهای دین مسیح هستند. در این پژوهش مستند آمده است: آمارها نشان می‌دهد که طرحهای ادغام و ترکیب مسلمانان اسپانیا در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه این کشور در مسیر درستی حرکت می‌کند و بسیار موفقیت آمیز بوده است.^۱

یک زن تاجیک به خاطر تبلیغ اسلام از روسیه اخراج شد
فعالان یک سازمان حقوق بشر از اخراج یک زن مسلمان تاجیک از روسیه به خاطر تبلیغ اسلام خبر دادند. به گزارش فارس، یک سازمان روسی فعال در زمینه حقوق بشر با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن اعلام این خبر افزوده است که خانم «عزیزه سنگین آوا» که ۲۷ سال سن دارد، در دو سال اخیر در شهر «سیکتیوکار» روسیه به تبلیغ دین اسلام مشغول و به عنوان رهبر زنان مسلمان این شهر مطرح بوده است. در اطلاعیه سازمان «میماریال» آمده است که مسئولان دادگاه شهر سیکتیوکار روسیه سبب اخراج «عزیزه سنگین آوا» از این شهر را نقض قوانین و نقض مدارک اقامتی وی ذکر کرده‌اند. در این اطلاعیه از اخراج این خانم مسلمان تاجیک ابراز نگرانی شده و آمده است که فعالیتهای این زن شجاع تاجیک موجب شده است تا زنان زیادی در این شهر با اشتیاق به دین اسلام گرویده و مسلمان شوند. گفته شده است که انفجار اخیر در مترو شهر مسکو موجب افزایش فشار بر مسلمانان این شهر شده و باعث اخراج عزیزه سنگین آوا از این شهر گردیده است. عزیزه سنگین آوا ۲ سال قبل به همراه شوهر و ۲ فرزند خود از شهر خجند استان سعد در شمال تاجیکستان به شهر سیکتیوکار روسیه مهاجرت می‌کند و در این شهر بنا به تقاضای ساکنان آن، قرآن و احادیث نبوی را آموزش می‌دهد. عزیزه سنگین آوا فارغ التحصیل مدرسه دینی شهر خجند بوده و به زبانهای عربی و روسی تسلط دارد.^۲

اغفال زنان برای جستجوی قدرت، نه عشق
هنری مکوو، دارای دکترای ادبیات انگلیسی از دانشگاه تورنتو می‌نویسد:
فمینیسم به عنوان یکی از سکه‌های رایج زمانه، از جمله تمهیداتی است که گروه‌های صاحب منافع به منظور سیطره بر روح و روان زنان و در نتیجه واداشتن آنها به دنبال کردن ایده‌آلهایی که آنها برایشان ترسیم می‌کنند، ابداع کرده‌اند.
فمینیسم با فراخواندن زنان به کسب استقلال از طریق اشتغال و بریدن رشته‌های وابستگی خود به مردان، تلاش دارد سکس و اقتدار را به جای ازدواج و مادر شدن بنشانند و از این طریق زنان را بیش تر و بیش تر از زنانگی خود دور کند. به این ترتیب است که زنان بیگانه شده با فطرت خود، در پی گزاره‌های نادرستی چون مستقل شدن از مردان در تمامی زمینه‌ها و کسب برابری با مردان هستند. وضعیتی که از دهه‌ها قبل در غرب و به خصوص آمریکا، میلیون‌ها زن را از ازدواج و توانایی عشق ورزیدن نسبت به مردان و در نتیجه بی‌اعتمادی گزنده‌ای که نسبت به آنها دارند، دور کرده است.^۳

اعتراف سیاه کشیش هوسران پس از ۲۰ سال
یک کشیش پیشین کلیسای کاتولیک نروژ به جرم بهره‌کشی جنسی از کودکان و نوجوانان، زندانی شد. به گزارش ایسکا نیوز، کلیسای کاتولیک نروژ با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «جرم مولر» ۵۸ ساله که سال گذشته از کشیشی کناره‌گیری کرده بود، به آزار جنسی کودکان و نوجوانان در ۲۰ سال پیش اعتراف کرده است.

پیش‌تر کشیش یک کلیسای کاتولیک به جرم فعالیت در شبکه بین‌المللی تهیه و توزیع تصاویر مستهجن از کودکان و هرزه‌نگاری، در کانادا بازداشت شده بود.

رهبر کاتولیک‌های جهان، پایان سوء‌استفاده جنسی از کودکان در کلیساها را خواستار شده است. پاپ بندیکت شانزدهم از هوسرانی تحقیرآمیز برخی کشیش‌ها به شدت انتقاد کرده و از سران کلیساها خواسته برای حل این معضل، همکاری کنند و راهکار ارائه دهند.^۴

۱. همان.

۲. جمهوری اسلامی، ۸۹/۲/۱.

۳. ماهنامه سیاحت غرب، سال هفتم، شماره هشتم، فروردین ۱۳۸۹.

۴. پگاه حوزه، شماره ۲۷۶، ۸۹/۱/۲۸.

پرسشی بزرگ در ذهنش نقش بسته بود که فقط يك نفر مي توانست به آن پاسخ دهد . در راه رسیدن به خانه امام باقر(ع)، آن را در ذهن خود تکرار مي کرد. نزد امام رسید و اجازه خواست تا سؤال خود را مطرح کند. پرسش چنین بود: «کسي که بسيار عبادت مي کند و در عبادت خود نیز فروتن است؛ ولي ولايت شما را نمي پذيرد، آیا دعایش مستجاب مي شود؟ آیا اين همه راز و نیاز سودي به حال او دارد؟» مانند همیشه، چهره مهربان و سخن مشکل گشاي امام، او را در رسیدن به پاسخي درست رهنمون شد . حضرت به وي فرمود: «اي محمد بن مسلم! مَثَل ما خاندان پیامبر، مَثَل آن خانواده اي است که در قوم بني اسرائيل به سر مي بردند و هرگاه چهل شب به راز و نیاز و پرستش خداوند مي پرداختند و پس از آن دعا مي کردند، دعایشان مستجاب و خواسته شان برآورده مي شد؛ ولي يك بار، يکي از آنان بر خلاف همیشه، پس از چهل روز راز و نیاز، دعایش مستجاب نشد. پس نزد حضرت عيسي (ع) رفت و گله کرد و از او خواست که برایش دعا کند.

عيسي(ع) وضو ساخت و به نماز ایستاد و پس از نماز براي فرد دعا کرد. پس پروردگار به عيسي(ع) فرمود: «این بنده من، از دري نیامده است که باید از آن در به سوي من مي آمد و راز و نیاز مي کرد. او مرا مي خواند؛ ولي در دلش، نسبت به پیامبري تو شك وجود داشت؛ از اينرو، اگر آن قدر با من به راز و نیاز پردازد و گردنش را به قدری خم کند که بشکند و اگر آن قدر دست به دعا بردارد که انگشتانش بريزند، دعایش را هرگز به اجابت نخواهم رساند.»

پس از آن، عيسي(ع) از مرد پرسید: «آیا تو خدای خود را مي خواني؛ ولي در باره پیامبرش در دل خود شك مي پروري؟» مرد سر به زیر انداخت و با شرمساري پاسخ داد: «اي روح خدا! به خدایت سوگند همین گونه است که مي گويي و من درباره پیامبري تو شك دارم. اکنون از تو مي خواهم دعا کنی که پروردگار، این شك را از دل من بزدايد. عيسي(ع) مهربان تر از آن بود که خواهش مرد را نپذیرد . پس از دعای عيسي (ع)، مرد توبه کرد. پروردگار هم توبه او را پذیرفت و آن مرد نیز مانند ديگر افراد خانواده اش، مستجاب الدعوه شد . از آن پس، هرگاه چهل روز به نیایش مي پرداخت، سبب نیازش پر از گل بوته هاي اجابت مي شد.»^۱ محمد بن مسلم، پاسخ خود را یافته بود. او دانست که بدون پذیرش ولايت، دعای کسی مستجاب نخواهد شد.

تا برمي خيزم فراموش مي کنم!

در محضر حضرت باقر(ع) نشستۀ بودم و با امام گفتگو مي کردم که ناگهان «حمران بن اعين» وارد شد و سلام کرد. براي پرسیدن چند پرسش آمده بود . پرسشهايش را مطرح کرد و هنگامی که مي خواست از جایش برخيزد و مجلس را ترك کند، از امام باقر (ع) پرسید: «وقتي ما در محضر شما هستيم و سخنان ارزشمند شما را مي شنويم، دلهايمان نرم و روانمان از بي رغبتي به اين دنيا آسوده مي شود و آنچه در دست مردم است و مال و ثروت دنيا در نظرممان بي ارزش جلوه مي کند؛ ولي همین که از نزد شما مرخص و مشغول زندگي و داد و ستد مي شويم، دوباره همان حالتهای پيشين به سراغ ما مي آيد و معنويت در ما كمرنگ مي شود. دليل اين تغيير حالت چيست؟»

حضرت فرمود: «این حالت به دل شما مربوط است که گاه نرم و گاه سخت مي شود؛ آن گاه با نقل داستاني، پاسخ را براي او بيشت تر شفاف کرد.» امام فرمود که روزي جمعي از اصحاب و ياران رسول خدا (ص) گرد آن حضرت نشستۀ بودند. يکي از آنها پرسید: «اي رسول خدا! ما درباره اینکه مبدا منا فق شويم، سخت در هراسيم.» پیامبر فرمود: «چرا هراسانيد؟» گفتند: «هنگامی که ما در حضور شما هستيم، شما با نصايح خود به ما تذکر مي دهيد و ما را به آخرت تشويق مي کنيد. در ما حالت ترس پديدار مي شود و دوستي دنيا را فراموش مي کنيم؛ به گونه اي که بدان بي ميل مي شويم و گويي دوزخ را با چشم مي بينيم؛ ولي همین که از حضور شما مرخص مي شويم و به خانه هايمان باز مي گرديم، گویا هرگز در حضور شما نبوده ايم و هيچ گونه حالت معنوي در ما ايجاد نمي شود. آیا شما از اینکه اين حالت، نشانه نفاق در ما باشد، نگران نيستيد؟»^۲ پیامبر(ص) با لبخندي سرشار از رضا فرمود: «نه، هرگز! اين نشانه نفاق در شما نيست؛ بلکه وسوسه هاي شيطان است که شما را به سوي دنيا تشويق مي کند. به خدا سوگند! اگر شما همان حالت را که مي گوييد در حضور من پيدا مي کنيد، نگه داريد و ادامه دهيد، به مقامي دست مي يابيد که فرشتگان، دست در دست شما مي نهند و روي آب راه مي رويد. بدانيد که مؤمن، همواره در خطر سقوط در پرتگاه گناه است؛ از اينرو، بسيار توبه کنيد؛ مگر اين سخن خداوند را نشنیده ايد؛ که مي فرمايد: «خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد.»^۳ و خداوند مي فرمايد: «از پروردگار خويش درخواست آمرزش کنيد و به سوي او بازگرديد.»^۱

۱. اصول کافی، شيخ کليني، دار الکتب الاسلاميه، تهران، چهارم، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۹.

۲. بقره/۲۲۲.

۳. هود/۹۰.

يك بار كه به تو گفتم

با گامهايي استوار، وارد مسجد شد. گروهی از قريشيان با دیدن جلال او پرسیدند : «این مرد کیست؟» گفتند: «باقر(ع) پیشوای عراقیان است.» با خود گفتند: «بد نیست از وی پرسش کنیم تا از جایگاه علمی او آگاه شویم.» به یکی از جوانان قبیله خود گفتند نزد وی برو و از او سؤالی بکنند. جوان نزد حضرت باقرالعلوم(ع) آمد و پرسید: «بزرگترین گناه کدام است؟» امام در پاسخ فرمود : «شراب خواری.» جوان، نزد دوستان خویش بازگشت و آنان را از پرسش خود و پاسخ امام آگاه کرد. آنان دوباره او را نزد امام فرستادند. جوان آمد و پرسش خویش را تکرار کرد. امام پاسخ داد: «مگر به تو نگفتم بزرگترین گناه، شراب خواری است؛ زیرا شراب، فرد شراب خوار را به دزدی و آدم کشی و می دارد و سبب کفر به پروردگار بلند مرتبه می شود. انسان شراب خوار کارهایی انجام می دهد که همه آنها گناهانی بزرگ به شمار می آیند.»^۱

نیش زبان

یار و دوستدار امام باقر(ع) بود و امام نیز به او بسیار علاقه داشت. «سلیمان بن خالد» همواره در محضر حضرت، مشغول درس آموختن و پند گرفتن بود. کنار امام نشسته بود که امام، سکوت را شکست و فرمود : «ای سلیمان! آیا می دانی مسلمان راستین کیست؟» سلیمان که می دانست امام می خواهد درس دیگری به او بیاموزد و بی صبرانه منتظر پاسخ بود، گفت «فدایت شوم! شما بهتر می دانید.» امام فرمود: «مسلمان راستین، کسی است که مسلمانان از گزند زبان او در امان باشند.»^۲

نشانه های دانشمند دینی

امام باقر(ع) نشسته بود و افراد گوناگونی نزد امام می آمدند و پرسشهای خود را مطرح می کردند. فردی نزد امام آمد و مسئله ای را پرسید. امام، پاسخ او را داد؛ ولی مرد قانع نشد. اندکی فکر کرد و به امام گفت : «دانشمندان دین به گونه های دیگری پاسخ این پرسش را ارائه داده اند.» امام فرمود: «وای بر تو! آیا تو هرگز دانشمند دینی دیده ای؟ دانشمند دینی، کسی است که نسبت به دنیا بی رغبت، شیفته آخرت و عمل کننده به سنت رسول خدا(ص) باشد. آیا آن دانشمندانی که تو از آنان سخن می گوئی، این گونه اند؟»^۳

گویا اکنون می بینمش

همه، «مغیره بن سعید» و افکار منحرف او را می شناختند. يك بار گفته بود : «مؤمن به بیماریهای سخت مانند جذام و پیسی مبتلا نمی شود؛ زیرا از عدل خدا به دور است.» سخنش به گوش امام باقر (ع) رسید. حضرت در پاسخ به فرد پرسش کننده در باره سخن مغیره چنین پاسخ داد: «گوینده این سخن، حتماً داستان حبیب نجار را - که مؤمنی پاک و شایسته در زمان حضرت عیسی(ع) بود - نشنیده است. او به دلیل يك بیماری سخت، دستش از کار افتاده و معیوب شده بود. با این حال با همان وضع، قوم خود را به خداپرستی و دوری از شرك راهنمایی می کرد. در مقابل، مردم سرکش و طغیانگر قومش، وی را سرزنش می کردند و آن قدر از سخنانش به تنگ آمدند که دست به خونس آغشتند و او را به شهادت رساندند. گویا هم اکنون او را در این وضع، دارم می بینم که قوم خود را ارشاد می کند و آنان، وی را سرزنش می کنند. بدانید که مؤمن، به هر گونه بلا گرفتار می شود و امکان دارد به هر گونه مرگی بمیرد...»^۴

نکند فرشتگان را برنجانید

فرزند «خدیجه»، نوه امام سجاد(ع) از دنیا رفت و مردم با چهره های غمگین، دسته دسته برای گفتن تسلیت به خانه اش آمدند. زنی از میان زنان برخاست و به زن دیگری که نوحه سرایی می دانست، گفت : «برخیز و نوحه خوانی کن.» زن، اشعار غم انگیزی در سوگ فرزند خدیجه خواند. خدیجه در اشعار زن دقت کرد و به او گفت: «از عمویم امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: زن در مصیبتها نوحه گر می خواهد که اشکش جاری شود؛ ولی برای زن، شایسته نیست که در مصیبتها و نوحه گریهای خود، سخن بیهوده و خلاف رضای خدا سر دهد؛ زیرا او با این نوحه گری باطل خود، فرشتگان الهی را می آزارد. پس مراقب باشید در نوحه گریهای خود فرشتگان الهی را نرنجانید.»^۵

من، حمیدم، عروستان!

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۱.

۲. بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۵، ص ۳۵۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۱۲.

۴. همان، ص ۷۰، ح ۸.

۵. همان، ص ۲۵۴، ح ۱۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۷.

اجازه ورود خواست. سلام کرد و کنار امام باقر(ع) نشست. پس از اندکی گفتگو از امام پرسید: «چرا زمینه ازدواج فرزند خود، جعفر(ع)، را فراهم نمی‌کنید؟ ظاهراً وقت ازدواج او فرا رسیده است.» در مقابل امام، کیسه‌ای مهر شده وجود داشت. امام، دستی بر آن گذاشت و فرمود: «به زودی این کار را خواهم کرد.» مدتی گذشت و او که «ابن عکاشه» نام داشت، خدمت امام رسید. حضرت، کیسه پول را به او داد و فرمود که با این پول، نزد فلانی برو و کنیزی برایش خریداری کن. او با هفتاد دیناری که در کیسه بود، سراغ آن شخص رفت و کنیزی را به هفتاد درهم خرید و نزد امام آورد. امام از او پرسید: «نامت چیست؟» گفت: «حمیده (رستگار)». امام لیخندی زد و فرمود: «امیدوارم در دنیا و آخرت رستگار باشی.» امام به گونه‌ای با وی سخن می‌گفت که گویی پیش از آن، او را دیده بود و می‌شناخت. سپس حمیده را به عقد فرزند خود، امام صادق(ع) درآورد و از نتیجه وصلت او با امام صادق(ع)، موسی بن جعفر(ع) به دنیا آمد.^۱

البته این‌فدرها هم شیعه نیستند
نزد حضرت باقر العلوم(ع) نشسته بود و با ایشان سخن می‌گفت و از همشهریان خود برای آن بزرگوار، حرف می‌زد. او گفت: «پیروان شما در شهر ما بسیارند.» امام پس از تمام شدن صحبتش فرمود: «آیا آنان نسبت به هم مهربان‌اند. آیا به درد هم رسیدگی می‌کنند؟ آیا نیکوکاران نسبت به اشتباه برادران دینی خود گذشت نشان می‌دهند؟ آیا نسبت به همدیگر، همکاری و برادری دارند و یکدیگر را در مشکلات یاری می‌دهند؟» مرد که با این پرسشها اندکی در گفته‌ها و اعتقاد خود نسبت به همشهریان خود شك کرده بود، پاسخ داد: «البته این ویژگیها که شما فرمودید، در میان آنها نیست.» امام فرمود: «پس اینها پیروان راستین ما نیستند. پیرو واقعی، کسی است که این ویژگیها را نسبت به برادران خود داشته باشد.»^۲

ساکت شو زنا
تشییع کنندگان با گریه به دنبال جنازه در حرکت بودند و زنی با صدای بلند در میان جمعیت می‌گریست و فریاد می‌کشید. «عطا»، قاضی‌القضاة وقت در جمع تشییع کنندگان بود. وقتی دید همگان از گریه‌ها و فریادهای زن، آزرده خاطر شده‌اند، نزد زن آمد و گفت: «ساکت شو زن وگرنه همگی باز خواهیم گشت.» گوش زن بدهکار نبود و پیوسته فریاد می‌کشید. عطا خشمگین شد و از گروه تشییع کنندگان جدا شد و بازگشت.

«زراره بن اعین» نیز همراه امام باقر(ع) در میان جمعیت بودند. زراره به امام گفت: «ای فرزند رسول خدا! عطا بازگشت. آیا ما نیز بازگردیم؟» امام آرام فرمود: «ما به دنبال جنازه می‌رویم و کاری نداریم دیگران چه می‌کنند. هرگاه حق با باطلی آمیخته شد، نباید حق را ترك کنی؛ زیرا در این صورت، حق مسلمان را ادا نکرده‌ایم.» آن‌گاه به راه خود ادامه داد.

سپس به نزدیکی قبر که رسیدند، جنازه را روی زمین گذاشتند و امام بر جنازه نماز خواند. صاحب عزا نزد امام آمد و تشکر کرد و گفت: «خداوند شما را رحمت کند. شما نمی‌توانید پیاده راه بروید. از همین جا باز گردید.» امام نپذیرفت. زراره، آهسته به امام گفت: «سرورم! صاحب عزا از شما خواست که بازگردید. دیگر برگردیم.» امام فرمود: «نه! ما به اجازه او نیامده‌ایم که با اجازه وی بازگردیم؛ بلکه باید حق خود را نسبت به برادر دینی‌مان به انجام رسانیم و ثوابی را که در نتیجه این کار به دنبال آن هستیم، دریافت کنیم. انسان هر اندازه در پی جنازه برود، پاداش بیش‌تری از خداوند می‌ستاند.»^۳

گاهی دلم می‌گیرد
در محضر امام باقر(ع) نشسته بود. پس از گفتگو هر دو سکوت کردند. ناگاه غمی بر دلش نشست و آهی کشید. از امام پرسید: «گاهی بدون اینکه اتفاق ناگواری افتاده باشد، دلم می‌گیرد و اندوهگین می‌شوم؛ به گونه‌ای که آثار آن در چهره من نیز پدیدار می‌شود؛ در حالی که نه مصیبتی به من رسیده و نه چیز ناراحت کننده‌ای برای من پیش آمده است، دلیل آن چیست؟» امام فرمود: «آری، ای جابر جعفی! پروردگار، انسانهای بهشتی را از گلی بهشتی و مبارک آفرید و از نسیم روح خویش در آن دمید. به همین دلیل است که مؤمنان با همدیگر، دوست و برادرند؛ بر این اساس، حتی اگر در شهری دور، آسیب یا مصیبتی به دوست مؤمن انسان برسد، روح دوستش نیز اندوهگین می‌شود؛ زیرا روحهای آنان به دلیل ایمان با همدیگر در ارتباط است تا بدین‌وسیله همواره به سبب دوستی‌شان از حال هم با خبر باشند.»^۴

این صلوات را نفرستی بهتر است
زائران به طواف خانه خدا مشغول بودند و ابراهیم‌وار، گرد خانه معشوق می‌گشتند. امام باقر(ع) در حجر اسماعیل نشسته بود و با پروردگار مناجات می‌کرد. صدای مردی که با ناله و زاری به پرده خانه چنگ زده بود، توجه امام را به خود جلب کرد. او پرده کعبه را در دستانش می‌فشرد و برای برآورده شدن دعایش

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۳، ج ۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۰.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ج ۲.

پيوسته صلوات مي فرستاد و مي گفـت: «اللهم صل علي محمد(ص).» مرد، صلوات را كامل نمي فرستاد. امام باقر(ع) به او فرمود: «بنده خدا! تو با اين صلوات به ما ستم مي كني. چرا دنباله دعاي صلوات را نمي گويي و آن را كامل نمي كني؟ بگو: اللهم صل علي محمد(ص) و آل محمد(ص).»^۱

تاریخ پرفراز و نشیب تشیع همواره صحنه ظهور جلوه های با کرامت انسانهای بزرگواری بوده است که وجودشان چون چشمه ای جوشان، جویبارهای فضل و کرم را در پهن دشت جوامع به جریان انداخته، از جمله چنین پارسایانی، بانوی عظیم القدر، نواده امام مجتبی (ع)، سیده نفیسه می باشد که در طول عمر با برکتش موفق گردید نمونه های عالی از خلق و خوی انسانی را در زندگی فردی و اجتماعی بروز دهد و در مدت حیات پربرکت خویش منشأ اثرات و کرامات عدیده ای گردد.

این گل معطر، در گلستان محمدی روید. همان کسی که اجدادش بهترینهای جهان هستی اند و خداوند هر گونه رجس و آلودگی را از ساختشان دور گردانیده.

جدّ وی امام حسن مجتبی (ع) میوه دل رسول خدا (ص) است. فرزندان امام مجتبی (ع) اعم از دختر و پسر پانزده نفر بودند که نسل آن حضرت از دو پسرش، زید و حسن باقی مانده است.^۱ بنا به نقل برخی علماء، زید، با وجود انتساب به خاندان عصمت و طهارت و اینکه فرزند بزرگ امام حسن (ع) به شمار می رفت و صاحب کمالات و مقاماتی گردید، در طول عمرش هیچگاه ادعای امامت نکرد. علمای انساب گفته اند: زید بن حسن با کنیزی که «زجاجه» نام داشت، ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام حسن گردید و جز او فرزند ذکری دیگری نداشت و اعقاب وی منحصر به این پسر است.

پدری نیک سیرت

حسن در بیت پدر (زید) با تربیتهای اسلامی در پرتو پرورشهای پدری جلیل القدر و مادری با ایمان به دوران رشد و شکوفایی رسید. این شخص همان حسن انور است؛ سید والا مقامی که در رؤیایی ملکوتی رسول اکرم (ص) رضایت خود را از وی اعلام کرد و مهر تأیید بر شخصیتش زد. حسن انور همچون اجداد طاهرینش قرآن کریم را بسیار تلاوت می کرد و به کثرت عبادت، شب زنده داری و روزه داری معروف بود. او به دلیل مقامات علمی و معنوی، به لقبهایی چون: شیخ الشیوخ، شیخ بنی هاشم، انور، عالم، فاضل، علوی و ... مفتخر گردید. شهرت حسن بن زید در سخاوت، جود و کرم در حدی بود که مردمان زیادی از بلاد دور و نزدیک

به حضورش می رسیدند و مورد اکرام وی واقع می شدند.^۲

وی روزگار را با پرهیزگاری و پارسایی گذراند و در سفر حج، جهان فانی را وداع گفت. در آن هنگام که سال

۱۶۸ هجری بود، هشتاد سال از سنش می گذشت، پیکر پاکش را به مکه برده، در آنجا به خاک سپردند.^۳ احفاد وی در کشورهای اسلامی بسیارند و سادات «گلستانه» که در اصفهان مشهورند، از نسل وی می باشند.^۴

گوهری در صدف

ماه ربیع الاول سال ۱۴۵ هجری که مردم برای گرامیداشت سالروز ولادت خورشید تابناک محمدی (ص) در افق مکه، مهیا می گشتند و به یمن درخشش نور احمدی ندای ملکوتی (جاء الحق و زهق الباطل) را با جان خویش لمس می کردند، در خانه حسن بن زید خیرهایی رخ می داد که خالی از شادمانی نبود. آری، یازدهم چنین سال و ماهی از اتفاقی شیرین و احساسی دلنشین حکایت داشت و آن تولد دختری بود که دل و قلب سید حسن و همسرش را شاد و دیده شان را از اشک شوق لبریز نمود. از اینرو زنان بنی هاشم با شادی برای عرض تبریک و تهنیت به حضور حسن انور می شتافتند.

حسن انور از تولد نوزاد دختر بسیار شادمان شد؛ زیرا این بیان رسول اکرم (ص) را به یاد آورد که: «خَيْرُ

أَوْلَادِكُمُ الْبَنَاتُ»^۵ در هفتمین روز ولادتش طی مراسمی نام «نفیسه» را برای او تعیین کردند، تا همچون گوهری نفیس در صدف عفاف به درجات اعلای رشد و بالندگی رسد و یاد و نامش در طول اعصار و قرون در اذهان زنده بماند و از این طریق خاطر پدر و جدش نیز تجدید گردد.

نفیسه بر اساس سازندگیهای اخلاقی و پرورشهای صحیح والدین خویش مزة ایمان را از همان کودکی با ذائقه روح و روانش چشید و با پروردگار جهان به رابطه ای معنادار و هدفمند رسید. وی دوران کودکی و نوجوانی را در مکه مکرمه و مدینه منوره گذراند. برخی گفته اند: تنها دوران صباوت را در جوار خانه خدا سپری

۱. صلح امام حسن (ع)، شیخ رازی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه ای، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۸ - ۲۹.

۲. آل بیت النبی فی مصر، احمد ابوکف، قاهره (مصر) دارالمعارف، ۱۹۷۵ م، ص ۱۲ و ۱۴۲.

۳. وفيات الاعیان، ابن خلکان، تصحیح احسان عباس، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۴ ش، ص ۴۲۳.

۴. ریاحین الشریعة، ذبیح الله محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامی، بی تا، ج ۵، ص ۹۶.

۵. بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰۱، ص ۹۱.

ساخت و نشو و نماي او غالباً در مدینه بود.^۱ حسن بن زید سعی می نمود آنچه را که پدرش در خصوص او رفتار می کرد در مورد فرزندانش انجام دهد؛ از جمله آنکه پدرش او را به زیارت مرقد مطهر رسول اکرم (ص) می آورد؛ همان گونه که قبلاً اشاره گردید، وقتی حسن بن زید نیز نفیسه را برای زیارت به مضجع شریف رسول خدا (ص) آورد، عرض کرد: «یا رسول الله! من از دخترم نفیسه خشنودم.» و چندین بار این جمله را تکرار کرد، تا آنکه پیامبر اکرم (ص) را در عالم رؤیا مشاهده کرد که خطاب به وی فرمود: «ای حسن! چون تو از دخترت رضایت داری، من از وی خشنودم و خداوند سبحان به سبب خشنودی من، از او (نفیسه) راضی است.»^۲

پیوندی پاک

هنگامی که نفیسه پانزده بهار از عمر خود را پشت سر نهاد و صاحب کمالات جسمی و روحی گردید، در بین علویان و بنی هاشم و عده ای از شیعیان به عنوان دختری متدین، عقیق و پاک نهاد اشتهار یافت. علاوه بر صفات یاد شده، از آن حیث که پدرش امیر مدینه و فردی صاحب نفوذ بود، گروهی از اشراف در آرزوی ازدواج با وی لحظه شماری می کردند؛ البته سادات حسنی نیز می کوشیدند این افتخار را نصیب خویش کنند. در این میان پدر نفیسه مایل نبود دخترش را که در سنین کودکی و نوجوانی در فضیلت و تقوا و دینداری پله های موفقیت را پیموده و به درجات عالی انسانی رسیده، به هر خواستگاری تزویج نماید. در چنین هنگامی «اسحاق مؤتمن» فرزند برومند حضرت امام جعفر صادق (ع) از حسن انور خواست اجازه ازدواج با دخترش را به او بدهد. فرزند زید در مقابل این تقاضا سکوت کرد و چیزی نگفت. اسحاق از این برخورد ناراحت شد و بر سر قبر رسول اکرم (ص) رفت و چنین عرضه داشت: «ای رحمت عالمیان! من دختر حسن را به خاطر عفت و پاکدامنی و شرافتش درخواست نمودم؛ اما پدرش درخواست مرا بی جواب گذاشت. من نفیسه را از این جهت خواستارم که اهل عبادت و دیانت است.» پس از این سخنان، از حرم مطهر خاتم رسولان (ص) بیرون آمد. روز به پایان رسید و شب همه جا را فرا گرفت. حسن بن زید در بستر خویش آرمیده بود که رسول خدا (ص) را در رؤیایی راستین مشاهده کرد که خطاب به وی فرمود: «ای حسن! نفیسه را به ازدواج اسحاق درآور.» پس از آن، فرزند زید با این پیوند موافقت کرد و در ماه رجب سال ۱۶۱ هجری عقد آن دو عزیز انجام شد. بدین گونه دو انسان نیکو سرشت همدیگر را یافتند. استاد «توفیق ابوعلم» می گوید: با این پیوند نور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به هم رسیدند؛ زیرا جد اسحاق امام سوم (ع) بود.^۳

تذکره نویسان اسحاق را انسانی پرهیزگار، فاضل، اهل اجتهاد و مورد وثوق در حدیث معرفی نموده اند. کنیه او ابومحمد می باشد و به دلیل شهرت در امانت داری وی را مؤتمن گفته اند.

سیر و سلوک

سیده نفیسه با تاسی به اجداد طاهرینش به عنوان زنی وارسته و رهیده از قیودات مادی الگویی مجسم از صفات شایسته گردید و با کرامات عدیده پیروان طریق حق را رهنمون شد. وی علم آموخته مکتب حیاتبخش اسلام و پرورش یافته شریعت نبوی (ص) بود که بیش تر اوقاتش را به ذکر خدا و عبادت او صرف می نمود و این امر سبب گردید که تا ابدیت نامش بر تارک تاریخ بدرخشد و اسوه حقیقت جوانان باشد. سیده نفیسه از جمله بانوانی است که در تاریخ اسلام به قرائت و ختم قرآن مشهور می باشد. وی که در حدیث و تفسیر مهارت داشته، این کتاب آسمانی را با بصیرت تلاوت کرده و آیات آن بر روح و جاننش تأثیر گذاشت. او به کرات قرآن را ختم نمود و مسلماً از شخصی که کلام آسمانی را از بر دارد تعداد زیاد ختم قرآن باعث تعجب نیست.

علامه آیت الله سید حسین حسینی تهرانی می گوید: «زمانی که برای تحصیلات به نجف اشرف مشرف شده بودم، شنیدم آیت الله «میرزا مهدی شیرازی» که ساکن کربلا بود و قرآن را حفظ بود، در برخی از روزهای ماه مبارک رمضان وقتی به حرم مشرف می شده، از صبح تا عصر یک ختم قرآن می نمود. با این حساب از شخصی چون نفیسه که دل در گرو حق داشته و از غیر حق گسسته بود این امر بعید نیست.»^۴ نفیسه در پرتو رهنمودهای قرآنی و در اعماق ضمیر خود، گرایش خالصانه به سوی حقیقتی مقدس پیدا کرده بود که حرکت و تقدسش او را بسوی کمال آسمانی رهنمون می نمود. از هر چه غیر خدا بود اعراض داشت و دلش در گرو یاد خدا بود. روزها را به روزه داری و شبها را به نماز و عبادت می گذراند. سی مرتبه اقامه حج نمود و اکثراً پیاده راه می پیمود. آنگاه به پرده کعبه می آویخت و می گریست و عرض می کرد: «ای خدای من! ای آقایم و ای مولایم! با رضا و خشنودیت از من، مرا شادمان و متمتع گردان؛ چون وسیله ای ندارم که بدان متوسل شوم تا غضب تو را از من دور کند.»^۵

۱. نور ملکوت قرآن، سید محمد حسین حسینی تهرانی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۴۸۹.

۲. ناسخ التواریخ (دوران امام کاظم (ع))، مرحوم سیهر، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۵۲ ش، ج سوم، ص ۱۳۲.

۳. آل بیت النبی فی مصر، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.

۴. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۷۸.

۵. السیده نفیسه، استاد توفیق ابوعلم، قاهره، دارالمعارف، بی تا، ص ۱۲.

«زینب» دختر «یحیی متوج» برادرزاده نفیسه می‌گوید: «من چهل سال در خدمت عمه ام بودم، ندیدم وی شبها بخوابد و یا روزها غذا بخورد. به او گفتم: آیا به نفس خود ترحم نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: چگونه چنین کنم؛ در حالی که مقابلم گذرگاههای سخت و خطرناکی است که مردم نمی‌توانند از آن عبور کنند مگر آنکه جزء رستگاران باشند. در حالی که کتاب آسمانی قرآن را تلاوت می‌کرد زار زار می‌گریست.»^۱

«احمد ابوکف مصری» بیان می‌دارد: «نفیسه نغمه‌ای از نعمات اهل بیت (ع) بود که در خلال زندگی خود با تهجد، تعبد و خصال شریف؛ چون ورع و تقوا به درجه‌ای از دانش و معارف به همراه فصاحت لسان رسید که دانشمندان، عارفان و فقیهان به محضرش می‌شتافتند تا از چشمه دانش و اندیشه‌اش بهره بگیرند. گویی او علم و تقوا را با هم جمع کرده بود.»^۲

هجرت به سوی فلسطین

دورانی که سیده نفیسه در مدینه اقامت داشت، از بارقه ملکوتی بارگاه مطهر حضرت رسول اکرم (ص) و از جذبه روحانی آن وجود مقدس بهره می‌برد. به علاوه، کانون امامت امام هفتم - که برادر همسرش بود - در این مکان نور افشانی می‌کرد و او را در مسیر رشد و تعالی و قرب به درگاه الهی یاری می‌نمود. با این حال، آن بانو از ظلمی که در حق راهنمایان به حق امت صورت می‌گرفت، متالم و محزون بود. غصب خلافت امام معصوم موسی بن جعفر (ع) با تمام شایستگیها و لیاقت‌هایی که داشت، توسط گروهی مکار و قدرت طلب روحش را جریحه دار می‌کرد و به سختی روزگار می‌گذراند. جو خفقان حاکم، همراه با پایمال نمودن حقوق علویان هر روز گسترش می‌یافت و هر لحظه یکی از سادات و یا بنی‌هاشم دستگیر و روانه زندان می‌شد و احیاناً بر اثر شکنجه به شهادت می‌رسید که از جمله آنان «اسحاق بن حسن بن زید» برادر سیده نفیسه بود که در حبس هارون رحلت یافت. وقوع حوادث خونین و اندوهبار، نفیسه را بر آن داشت تا حجاز را با تمام فضایی که داشت ترک گوید و هجرت اختیار کند. وی که روحش از عشق نبوی و شور علوی در تب و تاب بود، از سکون و توقف برید و پیاده ابتدا بسوی سرزمین مکه عزیمت نمود. در این سفر که به قصد زیارت خانه خدا انجام شد، اسحاق مؤتمن - همسرش - او را همراهی می‌کرد و پس از زیارت کعبه به جانب سرزمین فلسطین، جایگاه پرورش رسولان الهی و سفیران نور و هدایت کوچید و با پشت سر گذاشتن صحرای خشک عربستان و تحمل مشقات فراوان به بیت المقدس رسید. حضور در مسجد به صفای روحانی و باطنی اش جلایی دیگر داد و عبادت که گمشده آن بانوی زاهد و عابد بود، بیش از پیش بر دلش نشست و در ادامه راز و نیاز به درگاه خالق بی‌نیاز، راهی بارگاه ملکوتی و نورانی حضرت ابراهیم گردید؛ زیرا زیارت این پیامبر بزرگ خدا آرزوی دیرینه آن بانو محسوب می‌شد و اکنون که به چنین موقعیتی دست یافته بود، می‌کوشید با تمام وجود درخواستهایش را بیان کند و برای ادامه زندگی از این فرستاده الهی و آینه اخلاق و قدرت ایمان و یقین و مطیع محض پروردگار مدد بگیرد.^۳

سیده نفیسه چند صباحی در فلسطین اقامت گزید. او مایل نبود به مدینه بازگردد؛ زیرا از آزار و شکنجه غاصبان ستمگر آزرده خاطر بود و از شهادت شیعیان و حصر امام معصوم (ع) دل غمین، از شوهرش خواست به سوی مصر بروند. آنجا که برخی از افراد علوی زندگی می‌کردند و مردمش به ولایت ائمه (ع) علاقمند بودند.

ورود به سرزمین مصر

سرانجام دختر حسن بن زید در روز بیست و پنجم رمضان المبارک سال ۱۹۳ هجری وارد مصر گردید. همان دیاری که به نام «مصر بن مصرایم بن حام بن نوح» معروف شده است.^۴ از آنجا که هاجر، همسر ابراهیم و همچنین ماریه قبطیه، یکی از زنان رسول خدا (ص) اهل مصر بودند، بنا بر فرمایش پیامبر اکرم (ص) این سرزمین با مسلمین پیوند خویشاوندی داشت و بدین سبب اصرار پیامبر (ص) بر خوش سلوکی با آنان بود. نفیسه به شهری قدم نهاد که بنا به فرموده قرآن از زبان یوسف (ع) به برادرانش: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»؛ «اگر خدا بخواهد در حال امنیت به مصر داخل شوید.» چون اهل مصر از ورود این بانوی علوی باخبر شدند، به دلیل اعتقادی که به خاندان عصمت و طهارت (ع) داشتند، از کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان به استقبالش آمدند و مقدمش را گرمی داشتند و به جهت سکونت به منزل والی مصر با وی ملازم گردیدند. در مدت کوتاهی که سیده نفیسه در این سرا اقامت گزید، به دیدار برخی از بانوان منسوب به اهل بیت (ع) که با آنان قرابت داشت رفت و جویای احوالشان شد. علاوه بر آن، زیارت مرافد علویان و سادات در «مزاره» مصر را جزء برنامه‌اش قرار داد و در جوار قبر آن صالحان به ذکر و دعا و تلاوت قرآن مبادرت ورزید. پیمودن

۱. نور الابصار فی مناقب آل بیت النبوی المختار، شیخ شبلنجی، مطبوع در حاشیه کتاب اصحاف الراغبین، به قلم علامه شیخ محمد صبان، قاهره، چاپ سنگی، بی تا، ص ۲۵۵.

۲. آل بیت النبوی فی مصر، ص ۱۰۶.

۳. السیده نفیسه، ص ۱۷-۱۹.

۴. اخبار الزمان، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه کریم زمانی، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۳۳.

۵. یوسف/۹۹.

مسیر تقوا و اطاعت خالصانه آن بانو سبب ظهور کرامتهایی از جانب وی گردید و اشتهاهی خاص به دنبال داشت. مردم از نقاط مختلف مصر و دیگر شهرها به حضورش می‌رسیدند و در درگاه عفت پناهش مشتاقانه خوشه چینی می‌کردند. از دیگر محلهایی که مأمون و ماوای این بانو گردید، منزل «أم هانی» زن سیدهٔ مصری بود که از هیچ کوششی در حق او فروگذاری نکرد.^۱

لازم به ذکر است که ازدحام جمعیت ملاقات کننده و شور و هیجان حاصل از آن سبب شد بانو نفیسه برای آسایش صاحبخانه و امنیت اهالی چندین بار محل اقامتش را تغییر دهد و این بار به خانه «ابو جعفر خالد بن هارون سلمی» انتقال یافت. و این همان خانه است که «سری بن حکم» امیر مصر در زمان خلافت مأمون به

نفیسه اهدا نمود.^۲ اعمال، رفتار و خصوصاً کرامات سیده نفیسه سیل مشتاقان را بیش از پیش به سوی منزلش روانه می‌کرد و این امر از اوقات ویژه برای پرداختن به ذکر و عبادت وی می‌کاست. بنابراین تصمیم گرفت به حجاز و مدینه بازگردد و در کنار قبر رسول خدا(ص) با فراغت به برنامه‌های عبادی خویش بپردازد. وقتی مردم از تصمیم ایشان مطلع شدند، از وی خواستند نظرش را تغییر داده، از رفتن منصرف شود؛ ولی پیشنهادشان مؤثر واقع نگردید و خبر به حاکم شهر رسید. وی شخصاً خدمت آن بانو رسید و قول داد با اتخاذ تدابیری از جمله: تهیه منزلی وسیع و تعیین دو روز در هفته جهت ملاقاتهای حضوری، نظر آن بانو را تأمین و سکونتش را در آن شهر تضمین نماید. با این وصف سیده نفیسه موافقت کرد که ۵ در مصر بماند و مردم از حضور وی تبرک جویند.^۳

این بانو ضمن برنامه‌های عبادی خویش، صاحب صفات و خصلتهای ویژه‌ای بود که مرور بعضی از آنها ما را با ابعاد دیگر زندگی آشنا می‌کند:

ایثار و بخشندگی

آن بانو ساده‌ای داشت و به جاه و جلال مادی و دنیایی اعتنا نمی‌کرد. از زینتهای زودگذر و سطحی دست کشید و به سوی دینداری و تقوا قدم نهاد و خداوند نیز او را از لذتهای معنوی بهره مند ساخت. چون نفیسه خاتون از زندگی خوبی برخوردار بود، مورد عنایت و علاقهٔ مردم واقع شده بود.

روزی شخصی صد هزار درهم فرستاد و گفت: «من برای رضای خدا این مبلغ را خدمت شما فرستاده‌ام و نظر دیگری ندارم.» سیده نفیسه تمام صد هزار درهم را در کیسه‌های متعددی ریخت و آنها را بین فقرا و یتیمان تقسیم کرد و حتی یک درهم از آن پولها را نیز برای خود ذخیره نکرد. زنی که در حضورش بود گفت: بهتر بود چند درهمی را برای ما نگهداری می‌کردی تا از آن افطاری تهیه کنیم. بانو فرمود: من با دست خود مقداری پشم رشته‌ام، آنها را به بازار ببرید و بفروشید و از بهایش افطار تهیه کنید و آنها نیز چنین کرده، مایحتاج خود را تهیه کردند و با آن افطار نمودند.

وی همچون دیگر اولیای خدا از اینکه به نیازمندان کمک کند بیش از آن لذت می‌برد که خود بخورد و بپوشد و استراحت کند. با مستمندان همدردی می‌کرد و اگر نیازمندی به در خانه‌اش می‌آمد، نا امید بر نمی‌گشت. همین فروتنی و خضوعش در برابر خداوند و دستگیری از درماندگان و توجه به فضایل، او را در دو جهان متمایز کرده است. سیده نفیسه با سعهٔ صدر برای گرفتاری درمندان دعا می‌کرد و از دیگر سو، با تلاش مشکلاتشان را حل می‌نمود. شیخ عباس قمی(ره) در وصفش می‌گوید: «روزها روزه می‌گرفت و شبها به عبادت قیام می‌نمود. صاحب مال بود و به زمین گیران و مریضان و عموم مردم احسان می‌کرد.»

چشمهٔ معرفت

پرهیزگاری و اطاعت از پروردگار سبب گردید سیده نفیسه به ارتقای روحی و تکامل معنوی دست یابد و ادراک برخی حقایق برایش میسر گردد. وی که در هیچ مکتب و مجلسی به تحصیل و کسب علوم اقدام نکرده بود، به دلیل تزکیه و تهذیب نفس از علم لدنی بهره مند شد و مستحق افاضه و مشیت بالغه الهی گردید. این معرفت در جبران نارسایی و کمبود علوم اکتسابی و ایجاد جهش در عالم علم و حقیقت برایش نقشی مؤثر آفرید؛ تا جایی که مورخان و شرح حال نویسان او را به دانش، فصاحت بیان و طلاقت لسان ستوده‌اند و در زمرهٔ عالمان و فقیهان برشمرده‌اند و به واسطه علم و تقوایش مشتاقان معارف و مشاهیر

معاصرش به حضور وی شتافته و از مشعل منیرش بهره مند می‌گشتند.^۴ یکی از کسانی که موفق گردید از چشمهٔ معارف سیده نفیسه جرعه نوشی کند «محمد بن ادريس شافعی» است. نسبت این فقیه به «مطلب بن عبد مناف» منتهی می‌شود و به جدش «شافع بن سائب» منسوب است که رسول خدا(ص) را ملاقات کرده بود و عصر آن حضرت را درک نموده بود.^۵

۱. آل بیت النبى فى مصر، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲. ناسخ التواریخ (دوران امام کاظم(ع))، ص ۱۲۵.

۳. آل بیت النبى فى مصر، ص ۱۰۳.

۴. آل بیت النبى فى مصر، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۵. تممة المنتهى، محدث قمی، تهران، مهتاب، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۹۲.

شافعی که بعدها فرقه شافعی را بنیان نهاد، همواره از سیده نفیسه استفاده‌های علمی و معنوی می‌برد، و هنگامی که برای تدریس به مسجد «فساط» - شهری در مصر - می‌رفت، بر سر راهش در منزل این بانو توقف می‌کرد و از او اخذ حدیث می‌نمود. وی در ماه رمضان نماز تراویح را در مسجد سیده نفیسه، می‌خواند و هرگاه کسالتی روی می‌داد، یکی از اصحابش مانند «ربیع جیزی» و یا «ربیع مرادی» را نزد این بانو می‌فرستاد و طلب شفا می‌کرد و هنوز قاصد برنگشته، او شفا می‌یافت و سلامتی خویش را به مدد تأثیر نفس

قدسی نفیسه بدست می‌آورد.^۱ تنها شافعی نبود که از معارف و علوم سیده نفیسه بهره می‌گرفت؛ بلکه کثیری از اهل علم و حتی عده‌ای که در دستگاه حکومتی مناصبی بالا داشتند، نزد وی رفته، از او حدیث می‌شنیدند. یا آنکه روایاتی را نزدش قرائت می‌کردند و وی به حک و اصلاح آنها مبادرت می‌ورزید. و گاه طرف مشورت برخی دانشوران، قضات و حکیمان در خصوص امور دینی و مسائل شریعت بود و اشکالات را برطرف می‌نمود. در کتب رجال اسامی کثیری از مشاهیر و صالحین که در محل اقامت این بانو برای دریافت معارف تردد می‌کردند درج شده که از جمله آنها «ذوالنون مصری» می‌باشد.^۲

فرد دیگری که از فضایل و تعالیم سیده نفیسه بهره‌مند شد «بشر حافی» بوده است. وی از پارسایان بلند آوازه قرن دوم و سوم هجری می‌باشد که همواره به زیارت نفیسه خاتون می‌رفت و گفته‌اند: در برخی اوقات در خانه این بانو معتکف می‌گردید تا از کمالاتش استفاده نماید.^۳ زمانی که بشر بیمار گردید و در بستر رنجوری افتاد، سیده نفیسه به عیادتش رفت و برایش دعا کرد و از پیشگاه خدا برایش شفا طلبید.^۴ صلابت و شجاعت

سیده نفیسه به‌خاطر ایمان قوی و با فراگیری آموزه‌های دینی و تبعیت از خاندان عصمت و طهارت و جدیت در مسیر خداپسندانه، زنی شجاع بود که از کسی جز خدا پروا نداشت. وی تعلیم آموخته مکتب جدّه اش فاطمه زهرا(س) و دختر او حضرت زینب(س) بود که در مقابل ظلم جائران بیاناتی فصیح و رسا سر دادند و به افشای چهره پلید آنان پرداختند. اگر برای سیده نفیسه موقعیتی مسئولیت آور که احساس کند باید قیام کند و به سکوت و عبادت اکتفا نکند پیش می‌آمد، وظیفه الهی خویش را انجام می‌داد؛ از جمله اینکه وقتی مردم مصر از ظلم یکی از حکام وقت به ستوه آمده بودند و به نفیسه خاتون شکایت بردند، بسیار ناراحت شد. نامه‌ای اعتراض آمیز به حاکم نوشت و بر گذرگاه وی ایستاد، وقتی امیر آمد، نفیسه را شناخت و برای رعایت حشمت معنوی و جلال ملکوتیش از مرکب به زیر آمد و نهایت احترام را اعمال نمود و نامه را گرفت و مطالعه کرد. وقتی مشاهده نمود رفتارش مورد نکوهش آن بانوی پرهیزگار واقع شده، از انجام جور و جفا منصرف گردید و تصمیم گرفت به راه عدالت رود و از تعدی به افراد جامعه اجتناب کند و مستمندان و محرومان را حمایت نموده و موجبات آرامش روحی و روانی مردم را پدید آورد.^۵ از دید بزرگان

نفیسه شاخه‌ای از درخت پر بار و ثمین نبوت و امامت بود. او که به انس با قرآن و عالم غیب دست یافته بود، از تعلقات دنیوی رهیده بود و به همین سبب محبوب قلبها شده و مقامات روحانیش بی شمار گردیده بود. «عبدالحی بن عماد حنبلی» می‌نویسد: «ابن اهدل می‌گوید: سیده نفیسه از زنان پارسا، زاهد و عابد بود و سلسله او و القابش به خاندان نبوت و نیز اخذ حدیث کردن از او مقام و موقعیت بالایش را در آن عصر به اثبات می‌رساند و آشکارا مؤید آن است که تا چه اندازه مورد توجه عموم مسلمین و حتی خواص بوده است.»^۶

«سخاوی» در اثر معروفش یادآور شده است: «وقتی این بانو وارد کشور مصر گردید، به دلیل فضایل و مکارمی که در او سراغ داشتند، مسلمانان گروه گروه به دیدنش می‌رفتند و از وجودش برای درمان ناراحتیها و آلام و موفقیت در زندگی تبرک می‌جستند.»^۷

«تقی الدین احمد بن علی المقریزی» می‌گوید: «نفیسه در پرهیزگاری و اعراض از دنیا و اهلش در مقامی قرار گرفت که این ویژگی به همراه عبادت و بندگی او نسبت به ساحت پروردگار موجب شهرت در بین مردم گردید. او روزها را به روزه داری و شبها را به تهجد و نماز و نیایش مشغول بود، و در این حالت بسیار می‌گریست و گوهر اشک از چشمانش بر گونه‌هایش جاری می‌گردید. گرچه در این راه از نظر بدنی متحمل

۱. نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، ص ۲۵۶.

۲. آل بیت النبی فی مصر، ص ۱۰۷.

۳. السیده نفیسه، ص ۱۷.

۴. آل بیت النبی فی مصر، ص ۱۰۷.

۵. همان، ص ۱۰۸.

۶. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی، بیروت، دار الفکر، طبع اول، ۱۳۹۹ ق، ذیل حوادث ۲۰۸ هـ، ج ۱، ص ۲۱.

۷. الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، زینب بنت یوسف فواز عاملی، بیروت، دار المعرفه للمطبوعات و النشر، ۱۳۹۵ ق، ص ۵۲۱ - ۵۲۲.

مشقت شد؛ ولی ترجیح داد آن زحمت را تحمل کند تا رحمت الهی را به خود نزدیک نماید و تذکرات نزدیکانش در خصوص ادامه این وضع برایش تأثیری نداشت.^۱

«یافعی عینی» سیده نفیسه را بانویی صاحب مناقب معرفی می‌کند و می‌افزاید: «در عصر خود شایسته و بزرگواری بود. مرقدش زیارتگاه و دعا در جوار قبرش مستجاب است.»^۲

«ابن عنبه» می‌نویسد: «سیده نفیسه برای مصریان، شأن والا و منزلتی عظیم دارد؛ به نامش قسم می‌خورند و برایش نذر می‌کنند.»^۳

«صالح الوردانی» نوشته است: «سیده نفیسه در زمره نیکوکاران، خیرخواهان، متدینان و از راویان حدیث است ... سی بار حج به جای آورد و از خوف خداوند می‌گریست. قرآن را از حفظ داشت و با علم تفسیر آشنا بود.»^۴

در بین تذکره نویسان معاصر بیش از همه استاد «توفیق ابوعلم مصری» به وصف الق اب وی پرداخته و در کتاب «السیده نفیسه» صفات: نقی، عفیف، زاهد، ساجد و راکع، محدثه و ... را برایش برشمرده است. وی می‌نویسد: «از این جهت نفیسه را «نفیسة العلم» گفته‌اند که در استنباط انواع دانشهای عصر خود و نیز کشف غموضی از معارف و رسیدگی به مشکلات علمی افراد، توانا بوده و با نور علم و بصیرتی که خداوند به خاطر تقوا و زهدش به وی عطا کرده بود، معضلات مردم را حل می‌کرد و مردم تشنه معارف، از شهرها و روستاهای گوناگون به سویش کوچ می‌کردند و حکمت و علوم قرآنی و دانش اهل بیت (ع) را از او فرا می‌گرفتند. و از آن جهت «نفیسة الطاهره» نامیده‌اند که اهل پاکی و طهارت نفس و صفای باطن بود و به شدت تعبد داشت و مطیع امر الهی بود.»

روزهای پایانی

روزگار سیده نفیسه به بندگی خداوند، دستگیری از درماندگان، انس با قرآن و نشر فرهنگ اهل بیت (ع) و کسب کمالات صرف می‌شد. او در انجام وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی بس کوشا بود؛ به همین سبب مسأله مرگ و آخرت در دیده اش واقعی تر و مجسم تر می‌نمود. برای تداوم این انس معنوی در خانه اش قبری حفر کرده بود و در آن نماز می‌خواند. بعضی گفته‌اند: یکصد و نود بار قرآن را در آن قبر ختم نمود، و بنابر اقوالی دو هزار و یا یک هزار و نهصد بار این عمل نیک را به انجام رساند.^۵

شیخ عباس قمی (ره) می‌گوید: «سیده نفیسه موفق شد در آن قبر هزار مرتبه تا پایان عمر قرآن را ختم نماید.» این روش سیر و سلوک آن بانوی عظیم القدر بود تا اینکه صفحات پایانی عمرش با رنجوری قرین شد عدم بهره‌مندی از لذات مادی و استفاده اندک از غذا، به وسعت روحیش افزود؛ لکن او را در بستر بیماری قرار داد و این زمان ماه رجب سال ۲۰۸ هجری بود. دختر برادر سیده نفیسه می‌گوید: «برای عمه ام تا دهه دوم ماه رمضان بهبودی حاصل نشد. وقتی به حال احتضار درآمد، قرآن را گشود تا آیاتی را تلاوت کند، به آیه «... كَتَبَ عَلَي نَفْسِيهِ الرَّحْمَةَ ...»^۶ که رسید، روحش به جنان پرواز کرد و بنابر نقلی دیگر: با قرائت آیه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۷ روح از بدنش مفارقت نمود و به بارگاه قدسیان شتافت. دفن در مصر

«اسحاق مؤتمن» همسر سیده نفیسه، در روزهای پایانی عمر وی در مدینه بوده است. و بازگشت وی با رحلت آن بانو مصادف می‌شود و تصمیم می‌گیرد جسد وی را به مدینه النبی انتقال داده تا در جوار مرقد مقدس اجدادش به خاک سپرده شود. مردم مصر که در غم از دست دادن این زن پاک، محزون و نالان بودند، با شنیدن این سخن تأثیری مضاعف پیدا می‌کنند؛ زیرا دلشان می‌خواهد اکنون که از نعمت حیات دنیایی سیده نفیسه محروم شده‌اند، بتوانند حداقل به مزارش رفته و حاجات خویش را از او بخواهند؛ اما اصرار آنها بر تصمیم اسحاق بی تأثیر است و او همچنان بر بردن جسد همسرش به مدینه اصرار می‌ورزد؛ حتی با تقاضای والی مصر که برخاسته از درخواستهای مردم برای نگهداری پیکر پاک سیده نفیسه است، مخالفت می‌نماید. تا اینکه در رؤیایی صادق رسوله خدا (ص) را در خواب می‌بیند که به وی می‌فرماید: «یا اسحق لا

۱. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، تقی الدین احمد بن علی المقریزی، محمد زینهم، مديحة الشرقاوی، مكتبة مدبولی، قاهره، ۱۹۹۷ م، ص ۶۲۸ - ۶۲۹.

۲. مرآت الجنان، یافعی عینی، بیروت، موسسه اعلمی، طبع ثانی، ۱۳۹۰ ق، ص ۱۳.

۳. عمده الطالب فی انساب آل ابيطالب، ابن عنبه، قم، انصاریان، طبع اول، ۱۴۱۷ ق، ص ۹۰.

۴. شیعه در مصر، صادق الوردانی، ترجمه قاسم مختاری، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۵. ناسخ التواریخ، ج سوم، ص ۱۲۶.

۶. انعام/۱۲.

۷. همان/۱۲۷.

تعارض اهل مصر فی نفیسه فانّ الرحمة تنزل علیهم ببرکاتها^۱؛ ای اسحاق! با اهل مصر بر سر نفیسه معارضه مکن، همانا به برکت او بر آنان رحمت نازل می‌شود.»
 مردم بعد از رحلت آن بانو بلافاصله بر مزارش قبه و بارگاه ساختند و یادش را بزرگ شمردند، تا جایی که تعداد کثیری از زنان امیران و حاکمان این سرزمین و حتی دختران وابسته به دستگاه حکومتی مصر یا خود به نفیسه معروف بودند و یا فرزندان دختر خود را به این نام می خواندند.^۲ و با این علاقه هم اکنون در مصر دختران را به اسامی فاطمه، زینب، سکینه و نفیسه نام گذاری می‌کنند. روضه منور این عابدۀ پرهیزگار در «قاهره» همواره مورد توجه و احترام مشاهیر و علما بوده و مردمان صالح به زیارت مشهدش می‌شتابند. مریدان و مخلصان از هر سو به این مکان می‌آیند و مشکلات خود را با وی مطرح کرده و استمداد می‌طلبند. موارد بسیاری از کرامات و توجهات سیده نفیسه به مردم دیده شده است.^۳
 مردم مصر که به جایگاه رفیع و منزلت منیع این بانو نزد خداوند اعتقاد خاصی دارند و نتایج توسلات و برآورده شدن حاجاتشان را مکرر دیده‌اند، همواره بر سر مزار شریفش گرد آمده، ضمن زیارت به دعا و نیایش می‌پردازند. «عبدالغنی نابلسی» از سیاحان مسلمان که در سال ۱۱۰۵ هجری از قاهره دیدن کرده است، درباره مشهد نفیسه خاتون می‌گوید: «زنان مصری از قرن هشتم هجری تاکنون روز چهارشنبه را به زیارت مزار وی اختصاص داده و روز پنجشنبه به زیارت مشهد رأس الحسین می‌روند که این موضوع از عصر فاطمیان مرسوم شده است.»^۴
 بازماندگان

مورخان و علمای نسب شناس، حاصل ازدواج اسحاق بن جعفر با سیده نفیسه را دو فرزند به نامهای «قاسم» و «ام کلثوم» می‌دانند. عده‌ای گفته‌اند: از این دو، فرزندی به جا نمانده؛ ولی برخی شرح حال نگاران، طوایفی از دانشمندان سادات و مشاهیر را از این خاندان ذکر کرده‌اند. یکی از پسران اسحاق که از او به حسین یاد شده است، به «حرّان» مهاجرت می‌کند و پس از ازدواج با دختر یکی از رجال دیار «حلب» توانگر شده و موفق می‌گردد در زمانی که مذهب حنفی در آنجا حکمفرما بوده، تشیع را به آنجا ببرد.^۵
 «بنی زهره» که خاندانی از سادات شعیه دوازده امامی هستند و اکثرشان اهل علم و سیاست و دارای تألیفات بوده‌اند، منسوب به اسحاق بن جعفر الصادق هستند.

۱. ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۹۳ - ۹۴.

۲. آل بیت النبی فی مصر، ص ۱۱۱.

۳. یکی از هزاران، سید محمد ناظمیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۰.

۴. گوهر خاندان امامت، عزیزالله عطاردی، تهران، انتشارات عطارد، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش، ص ۶۲.

۵. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۵.

بسیاری از مجموعه‌های فرهنگی و تبلیغی به صورت انبوه مجله مبلغان را خریداری کرده و در اختیار مبلغان محترم تحت پوشش خود قرار می‌دهند. از آنجا که بسیاری از این مجموعه ها مایل به برگزاری آزمون از محتوای نشریه برای نیروهای خود بوده و بعضی نیز به ابتکار خود اقداماتی را انجام داده اند؛ بر آن شدیم تا جهت یاری رساندن به مدیران محترم، سؤالاتی را طراحی کرده و در اختیار آنان قرار دهیم. مدیران محترم مجموعه‌های فرهنگی و تبلیغی می‌توانند از طریق بخشنامه از نیروهای خود بخواهند تا پاسخ سؤالات را برای آنها فرستاده و در صورت امکان برای تشویق و ارتقاء علمی مبلغان محترم، هدایایی را برای این امر در نظر گیرند. پیشنهادات خوانندگان و مدیران عزیز را برای کاربردی‌تر شدن سؤالات، با آغوش باز می‌پذیریم.

پرسشها

۱. جمله «لَا يُوْهَنُ فِيهِ الْحَرْمُ» به چه معناست و در مورد مجالس چه شخصیتی است؟

الف. محرمان خدا خفیف شمرده نمی‌شود. - رسول خدا(ص)

ب. محرمان خدا خفیف شمرده نمی‌شود. - امام علی(ع)

ج. حرمت کسی هتک و توهین نمی‌شود. - رسول خدا(ص)

۲. امام علی بن موسی الرضا(ع) «أَنْ رَأَسَ طَاعَةَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ التَّسْلِيمَ لِمَا ... وَ مَا ...»

الف. عقلناه - لم نعقله

ب. أنزل علي رسوله - لم يُنزل عليه

ج. لم نعقله - لم يُنزل عليه

۳. منظور از آسمان در این کلام امام علی(ع) «فَلَأَنَّا يَطْرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مِنِّي يَطْرُقِ الْأَرْضِ» چیست؟

الف. آسمانی که به روی مؤمنین باز است.

ب. آسمان نجومی و ریاضی

ج. هر دو گزینه صحیح است.

۴. امام علی(ع)، چه تفاوتی برای خود نسبت به سایر اصحاب رسول خدا(ص) قائل بود؟

الف. سایر اصحاب نسبت سببی (دامادی) با رسول خدا(ص) نداشتند.

ب. سایر اصحاب نسبت نسبی (پسرعمو) با رسول خدا(ص) نداشتند.

ج. سایر اصحاب تمام مسائل را از رسول خدا(ص) نمی‌پرسیدند و نمی‌فهمیدند.

۵. کلمه کاب، در این سخن امام علی(ع) «أَنَا كَابُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدَرِهَا وَ نَاطِرُهَا بِعِيَانِهَا» چه معنایی دارد؟

الف. رها کننده

ب. به رو به زمین زنده

ج. هر دو گزینه صحیح است.

۶. چند درصد مردم آمریکا، نسبت به دولتشان بی‌اهتمام هستند؟

الف. هشتاد درصد

ب. پنجاه درصد

ج. سی درصد

۷. امام باقر(ع) فرمود: «مسلمان راستین کسی است که مسلمانان..»

الف. را برادر خود بداند.

ب. از گزند زبان او در امان باشند.

ج. از او منتفع شوند.

۸. امام پنجم(ع) فرمود: «و لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُودِي...»

الف. بالاسلام

ب. بالولاية

ج. بالعبودية لله

۹. امام علی(ع)، چه کلامی را نیکوترین کلام معرفی می‌فرماید؟

الف. برای گوشها ناخوشایند نباشد.

ب. درک آن برای فهم مردم سخت نباشد.

ج. هر دو گزینه صحیح است.

۱۰. یکی از ویژگیهای عنوان مناسب برای بحث عبارت است از قابلیت تطبیق با محتوای بحث به دلالت

الف. تطبیقی

ب. تضمینی یا التزامی

ج. گزینه الف و ب

۱۱. چه عواملی دخیل بود در اینکه امام هادی(ع) بر علیه ظلم عباسیان قیام نکند؟

الف. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی و تلاش برای پی‌ریزی جامعه بیدار.

ب. فراهم نبودن شرایط.

ج. گزینه الف و ب

۱۲. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «سه دسته از گناهان است که در کیفر آنهجله و شتاب میشود و کیفر آن به آخرت نمی‌افتد.

الف. ناراضی ساختن پدر و مادر، ستم بر مردم و ناسپاسی در برابر احسان.

ب. ستم بر مردم، ناراضی ساختن پدر و مادر و غیبت.

ج. ناسپاسی در برابر احسان، ناراضی ساختن والدین و رشوه‌خواری.

۱۳. از مجموع روایات در باب زیارت چه امری درباره زمان و دفعات زیارت برداشت میشود؟

الف. زمان هر بار زیارت طولانی‌تر باشد.

ب. زمان زیارت، کوتاه و دفعات آن نیز کم باشد.

ج. زمان زیارت کوتاه و دفعات آن متعدد باشد.

۱۴. آیا معجزه با قانون علیّت ناسازگار است؟

الف. خیر

ب. علتش طبیعی نیست و ماورای طبیعی است.

ج. هر دو گزینه صحیح است.

۱۵. این جمله از چه کسی و خطاب به چه کسی است «آلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ لِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطَّلَقَاءِ»

الف. حضرت علی(ع) - معاویه

ب. امام حسین(ع) - یزید

ج. حضرت زینب(س) - یزید

پاسخنامه مجله مبلغان شماره ۱۲۸

۱۵	۱ ۴	۱۲	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	X
															الف
															ب
															ج

نام :..... نام خانوادگی :..... کد یا شماره

پرونده:.....

آدرس:.....

.....

.....

.....